پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک

پاسخ

به

« مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی »

مرداد ۱۳۵۸

www.iran-archive.com

پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک

پاسخ

به

«مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی»

www.iran-archive.com

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

مرداد ۱۳۵۸

لطفاً قبل ازمطالعه غلط های زیر راتصحیح کنید

صفحه	سطر	غلط	درست
۷	زیرنویس	نبرد خلق شماره ۷	نبرد خلق شماره ۶و۷
۸	۷	رفقا	چون رفقا
۱۸	۱۰	صحت	حجت
۱۸	۲۷	به	به جای
۱۸	۲۷	تبدیل میکند	می‌نشاند
۲۰	آخر	بحث است	مورد بحث است
۲۳	۱۷	به هیچ	هیچ
۲۳	۲۳	تعیین	تعیین میکند
۲۳	۲۷	داده باشیم	دهیم
۲۷	۶	فقط	نه فقط
۲۹	آخر	صفحه ۸ مصاحبه	اضافه است
۳۱	۲۹	نیروها	نیروهای
۳۹	۱۳	صورت	مورد تردید قرار
۴۳	۱	صنفی	منتفی
۴۴	۱۳	نظریه	نظریه
۴۴	۱۸	پرولتاریا یعنی	پرولتاریا
۵۲	ماقبل آخر	طتقه	طبقه
۵۲	آخر	ودرموقع در	و در
۵۸	۲۲	تاریخی	تاریخ
۶۰	زیرنویس	۵۷/۱۱/۱۶	۵۷/۷/۱۶
۶۲	۱۱	حزب و	حزب ،
۷۵	۳	داده	نداده
۷۶	۲۹	دوران انقلابی	[دوران انقلابی]
۷۷	۲	(تغییری ذهنی)	[تغییری ذهنی]

www.iranarchive.com

www.iran-archive.com

«... آنها (مخالفین مارکسیستها) اکنون از دیدن انتقادات و مباحثات ما شادمان شده و کوته‌نظرانه به‌وجد درمی‌آیند. البته سعی خواهند کرد که برای مقاصد خویش نکات جداگانه‌ای را که مختص به اشتباهات و نواقص حزب ماست، بیرون بکشند. اما اکنون دیگر سوسیال‌دمکراتهای روس بقدر کفایت درمیدانهای نبرد، هدف تیرباران واقع شده‌اند که از این نیشگونها مشوش نشده وعلیرغم این نیشگونها عمل انتقاد از خود وافشای بیرحمانهٔ نواقص خویش را که نمو نهضت کارگری قطعا و حتما آنها را تلافی خواهد کرد دنبال نمایند ...»

(لنین ــ یک‌گام به‌پیش دوگام به‌پس)

مقدمه:

پیش‌از آنکه سخن‌را درباره مصاحبه رفیق‌اشرف آغازکنیم، توجه به‌یك نکته را لازم میدانیم. ما در طول نقدی که ارائه داده‌ایم، بارفیق شهید مسعود نیز برخورد داشته‌ایم. واین دقیقا بدانجهت است که اشرف از مسعود، که نظرات و سیستم فکری او در مرحله‌ای اساس نظرات سازمان را پایه‌گذاری کرده بود، متاثر است. هرچند که درمقایسه بامسعود توصیفات اشرف از این نظرات مشخصا به‌سطح گرائیده وساختی بس ساده انگارانه یافته است. وبهمین علت ما نمی‌توانستیم صرفا به‌کپیه کم‌رنگ آن بپردازیم واز کنار نسخه اصلی بی‌تفاوت بگذریم.

اما آنچه را که در اینجا باید جدا مورد توجه قرار دهیم واز پیش روشن سازیم، این است که به‌بینیم رفیق مسعود، جزوه‌خودرا درچه‌شرایط مشخص‌نوشته و رفیق اشرف در چه دورانی دارد سخن می‌گوید.

رفیق مسعود به‌دوره‌ای تعلق دارد که این دوره در پروسه مبارزه چند دهه اخیر مردم ایران بامشخصه ومؤلفه‌های خاص خود متمایز می‌گردد. دوره‌ای که در آن جنبش کمونیستی نوین دوره نطفه‌بندی و جنینی خود را پشت‌سر گذارده است. دوره‌ای که جنبش کمونیستی در آن بقول خود رفیق مسعود باتجمع ساده نیروها، رشد خودبخودی آن و جدا ماندنش از توده‌ها مشخص می‌گردد. جنبش کمونیستی که نه ادامه جریانات پیشین بلکه چیزی است منفك و گسسته از آن. کمونیستهای صادق ما بعداز مرداد ۳۲ وبویژه پس از سرکوب وحشیانه خلق در خرداد ۴۲، می‌بایست همه‌چیز را خود از نوآغاز کنندوبه‌تجربه بگشند. نظر به‌غلبه رکودی که برجنبش کارگری ودرمقیاس وسیع‌تر برجنبش توده‌ها حاکم بوده از یك‌سو ونازل بودن سطح آگاهی مارکسیستی در بین روشنفکران متمایل به مارکسیسم از سوی‌دیگر ونیز تشتت فکری وبحران ایدئولوژیکی که درسطح جنبش کمونیستی جهان عمل می‌کرد مجموعا باعث آن گشته بود که رشد این نوزاد راهی بس پیچیده و غریب را که هرروز آن گامی تازه در پرورش‌جنبش کمونیستی ایران دربرداشته است، پشت‌سر نهد.

در شرایطی که هیچ ارگانی وتکیه‌گاهی و هیچ‌توشه وتجربه‌ای از گذشته برجای نمانده بود. تلاشی نوین برای پاسخگویی به معضلات جنبش پنجو جدی آغاز می‌شود ورفیق احمدزاده دراین تلاش جای ویژه‌ای را به‌خود اختصاص داده است. او یکی از خلاق‌ترین سختکوش‌ترین، موثرترین رفقای آن دوره است. مسعود محصول سالهایی است ــ وخود یکی از سازندگان همان سالها

بود ــ که مضمون تاریخی آن در رابطه با عملکرد عنصر پیشرو، آنتی‌تز سالهای بی‌عملی صرف، الگوسازی‌های مبتذل آن هم درحرف و نه‌در عمل ، خرافی‌ها و لفاظی‌های پروفسور مآبانه و... بحساب می‌آید. برای مسعود وبطورکلی سازمان ما در بدو تولد آن اصل براین بوده است که حتی اگر لازم باشد که در رابطه باتغییر واقعیت، قانونمندی‌های «جدیدی» عرضه شود، بگذار عرضه گردد. باید که جسورانه اقدام به «کشف» آنها کرد. رفیق مسعود دراین زمینه تابدانجا پیش می‌رود که برخی از اصول کهنه را زیرپا می‌گذارد و «اصول ابداعی» و شیوه های «نوین» را جایگزین آن میسازد.

رفیق از ضرورت حزب آغاز می‌کند اما پس از مدتی تلاش درپاسخگویی به‌این نیاز ، بدانجا می‌رسد که امکان ایجاد حزب بمعنی کلاسیك آن را در شرایط عملکرد سرمایه‌داری وابسته در ایران نه‌تنها ناممکن بلکه حتی عملا آن را تاحد نفی الزام تاریخی‌اش پیش می‌برد. در سال ۴۸ رفیق و هم‌رزمانش مبارزه مسلحانه را بادرکی که از آن ارائه می‌کردند، شیوه اصلی و تنها شیوه صحیح مبارزه عناصر پیشرو برای درهم شکستن عوامل بازدارنده رشد واعتلاء جنبش توده‌ای وبطورکلی تنها شیوه مبارزه برای آماده سازی ذهنیت توده‌ها و بسیج وتشکل بخشیدن به‌آنها درحول سازمان سیاسی ــ نظامی به منظور درهم شکستن ماشین جنگی امپریالیسم و قدرت سرکوب دولت وابسته به آن ، طرح و خود قاطعانه اقدام به عملی کردن آن نمودند.

اما مسعود حتی در چهارچوب سیستم فکری که ارائه میداشت و از آن دفاع می‌نمود، بسیار هوشیارانه برخورد می‌کرد. از نظر او «ضرورت عمل» تعیین‌کننده همه‌چیز بود تابدان‌حدکه هرتئوری رادرا براعمال قهرانقلابی‌پیشرو سد میکرد درآخرین تحلیل نظریه‌ای بود که قدرت تطبیق باشرایط خاص ما را از کف داده بود.

اگر امروز معتقدیم که در آن سالها، جنبش کمونیستی دچار لغزشهای بزرگی بوده است و طبعا در بررسی ونقد آن پیش از همه و بیش از همه به معماران نظریه‌پرداز آن توجه داریم، به‌این نیز اعتقاد داریم که این لغزشها محصول مرحله رشد ودقیقا ناشی از همان شرایطی که مسعود مشخصه‌های آنرا جمع‌بندی کرده است میباشد.

اگر به مسائل از این زاویه بنگریم دراین صورت براحتی درخواهیم یافت چرا اثر رفیق مسعود علیرغم داشتن انحرافات فکری ریشه‌ای وفاصله گرفتن از لنینیسم، مدتی نسبتا طولانی مبنا و پایه تئوریك شیوه عمل بخش کاملا مسلط

www.iran-archive.com

روشنفکران انقلابی جامعه ما را تشکیل می‌دهد. اثری که در آن دوران چند نسیم ملایم نمی‌توانست آن را درهم شکند.

بدینسان مرحله نوینی از پروسه شکل‌گیری ورشد جنبش کمونیستی می‌بایستی فرامی‌رسید تا وجه کاملا مسلط آن و عناصر پراکنده‌ای از آن به نفی دیالك‌تیکی خویش پردازند.

این ذهنیت نوین تنها در جریان شرکت عملی براساس مشی ارائه شده از سوی خود رفیق و برزمینه دگرگونی‌های عینی جامعه ما وبازتاب‌این تغییرات در ذهن عناصر پیشرو شکل گرفت. شکل گرفتنی که بهای آن بس سنگین بود. این ذهنیت نوین نه‌یکباره که بتدریج و بربستر یك روند دگرگونی نسبتا طولانی و بامبارزه‌ای سخت شکل گرفت. درتمام طول عمر جنبش کمونیستی ایران ما هرگز شاهد مبارزه‌ای ایدئولوژیك تابدین حدسرنوشت‌ساز وتابدین حد سازنده نبوده‌ایم. برای اولین‌بار فقط‌خود رفقا بودند که می‌بایست پاسخگوی همه‌چیز باشند.

این ذهنیت نوین تکامل دیالك‌تیکی آن ذهنیتی بود که رفیق یکی از تئوریزه کننده‌های اصلی آن‌بود آنچه‌راکه ماامروز می‌گوئیم، نفی‌دیالك‌تیکی چیزی است که در آن روزها باورش داشتیم. باوری که جوابهای خود را در قبال مسائل، از لابلای سطور جزوه «مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی وهم تاکتیك» رفیق مسعود بیرون می‌کشید.

امروز رفیق اشرف دهقانی ورفقایش مدعی آن هستند که وارث حقیقی رزم رفیق مسعود ودیگر رفقای آن دوره هستند. ما درپاسخ می‌گوئیم وارث حقیقی دیالك‌تیك هگل، در نیمه دوم قرن نوزدهم دیگر طرفداران هگل در همان زمان نبودند. اما ما اصیل بودن را نه در جازدن وعقیم ماندن که رشد کردن وبرخورد دیالك‌تیکی کردن باسیستم اندیشگی خود در گذشته‌میدانیم. آیا این خود رفیق مسعود نیست که در سراسر اثرش بادگماتیسم می‌جنگد وبه نقل از دیره از ما می‌خواهد که «تابع سختگیریهای دیالك‌تیکی» زمینی باشیم؟ اما رفقای ما بانادیده گرفتن این رهنمود رفیق عزم راسخی در دفاع ابدی از آن ایده‌ها دارند، دفاعی که الزاما چنان که پیداست به‌رها کردن جنبش کمونیستی ، به‌بهای پایبندی به‌نظرات دیره خواهد انجامید.

مسعود بانیت وبرای تبعیت از سخت‌گیریهای دیالك‌تیکی زمینی‌بود که از زمین جدا شد، لیکن اشرف از همان ابتدا برای خلاصی از دست این سختگیریها خود را در هوا معلق میسازد.

www.iran-archive.com

رفیق مسعود سیستم فکری خود را براساس جمع‌بندی‌های گروهی در سالهای ۴۸ و ۴۹ نوشت. ولی رفیق اشرف همان جمع بنـدی‌ها را درشکل بسیار سطحی‌تر در سال ۵۸ یعنی زمانی نوشت که ما یك‌سال جنبش عظیم توده‌ای وقیام مسلحانه بهمن ماه را پشت‌سر گذاشته بودیم. مسعود نظریه‌پردازی بود در آغاز راه، ولی اشرف جمله‌پردازی است وفادار به‌تفکری که اینك در حـوزه تئوری وعمل یعنی هم دربرابر گسترش روزافزون مارکسیسم‌ـلنینیسم وآموزش از تجربه انقلابی توده‌ها، بتدریج مواضع خود را از دست داده است.

او فراموش می‌کند که مارکسیستها دربرخورد باهر پدیده «کهنه» عناصر بالنده آن را اخذ وبقیه را بابیرحمی بدور می‌افکنند و هرگز در سوك وماتم‌آنچه که زمانی برایشان «عزیز» بوده است نمی‌نشینند.

رفیق اشرف نشان میدهد که از این هشت سال هیچ نیاموخته است. ما اطمینان داریم اگر رفیق مسعود باآن خلاقیت و پویائی فکری که در تفکر او سراغ داریم تاهم‌اکنون درمیان مامی‌بود، اینك نه‌تنها درجبهه ما ونه در موضع رفیق اشرف ـ بلکه یقینا خیلی زودتر ازدیگران به‌آن چیزی می‌رسید که‌امروز ما مدافعش هستیم.

برای ما این بسیار دردآور است که یك رزمنده که وقتی از طبقه‌کارگر درپیش او سخن رانده می‌شود «دچار احساسات عجیبی می‌گردد» و این همه تغییرات عمیقی را که دردیدگاههای همه رفقا واساسا درسطح جنبش‌کمونیستی صورت گرفته است، نادیده میگیرد، چگونه می‌تواند از عشق به پرولتاریا سخن رانده اما مصالح واقعی پرولتاریا را فراموش کند؟

ما این گفتار را درهمین‌جا به پایان می‌بریم وبررسی خودنوشته را آغاز می‌کنیم. اما بگذارید یکبار دیگر براین گفته تاکید کنیم که «اصالت» جوهر خود را همیشه و همواره از عنصر تکامل، بالندگی و تحول گرفته است، نه‌از سکون و چسبیدن به‌هرآنچه که موجود است.

www.iran-archive.com

۱
یك توضیح کوتاه

چندی پیش مصاحبه‌ای حاوی نظرات رفیق اشرف دهقانی انتشار یافت. گرچه آنطور که خود رفیق می‌گوید، محرك او در انجام این مصاحبه توضیح مسایلی پیرامون روابط وی با سازمان بوده است، ولی در عین حال رفیق کوشیده است تا نقطه نظرات خود را دربارهٔ وضع دولت، طبقه کارگر، نقش‌قهر، استراتژی وتاکتیك ودیگر مسائل نیز بیان نماید.

رفیق سالها بعنوان عضو درسازمان چریکهای فدائی خلق مبارزه کرده است. او درسال ۵۰ دستگیر وپس‌از فرار شجاعانه وموفقیت‌آمیزش از زندان، دراواخر سال ۵۳ جهت فعالیت در ارگان خارج از کشور سازمان بخارج اعزام می‌شود و در روزهای بعداز قیام بهمیهن بازمی‌گردد.

پس‌از ضربات سال ۵۵، براثر شهادت تمام رفقای کادر مرکزی وبسیاری‌از اعضای سازمان، ارتباط سازمان بابخش خارج برای مدت حدود ۱۸ ماه، یعنی تا اواخر سال ۵۶، قطع بوده است. سازمان دراین فاصله در آذر ماه ۵۶ در جزوهٔ پیام دانشجوی شماره ۳ اعلام می‌کند که «تئوریهای رفیق جزنی بعنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیتهای سازمان شناخته شده است.» (۱)

وقتی که رفقای خارج مطلع می‌شوند سازمان‌نظرات رفیق جزنی‌را پذیرفته ورسما اعلام کرده است، دلائل این تغییر مواضع را از سازمان سئوال می‌کنند. سازمان در تماسهای بعدی از آنها می‌خواهد که بهایران بیایند و مواضعشان را بحث بگذارند. آنها چندین ماه بدلائل مختلف از بازگشت خودداری کرده

۱ـ پیام دانشجو شماره ۳ آذرماه ۵۶ ـ لازم بهتذکر است که موضوع پذیرش‌نظرات رفیق بیژن جزنی بتدریج طی یك پروسه که از سال ۵۳ آغاز شده بود مورد قبول واقع می‌شود. رفقا اشرف و حرمتی‌پور کلا در جریان تغییر گرایش‌های سازمان بوده‌اند. خواننده می‌تواند اسناد این گرایشها را در مرحله‌های نبرد خلق شماره ۷ مطالعه نماید. ذکر این مسئله باین جهت ضروری بنظر می‌رسد که این تصور پیش نیاید که تنها پس از ضربات نقطه‌نظرهای رفیق بیژن در سازمان طرح و پذیرفته شده است.

وبالاخره به‌سازمان اطلاع می‌دهند که تنها پس‌از انتشار نظراتشان که رکن اساسی آن هما نظرات رفیق مسعود احمدزاده است به‌ایران خواهند آمد. ودر مورد نحوهٔ انتشار جزوهٔ حاوی نظراتشان (دربارهٔ شرایط عینی انقلاب) از سازمان سئوال می‌کنند که آن را باآرم و یابدون آرم سازمان انتشار دهند؟

بدنبال این‌امر سازمان تصمیم می‌گیرد چنانچه رفقا این‌حرکت غیرتشکیلاتی را باجراگذارند آنهارا ازسازمان اخراج‌نماید. وجهت‌اعلام این‌تصمیم یکی‌ازرفقا را دراواخر پائیز۵۷ به‌خارج می‌فرستند. رفقا قبل‌ازدریافت پاسخ‌ازسوی سازمان جزوهٔ «دربارهٔ شرایط‌عینی انقلاب» را بدون‌اطلاع ازنظر سازمان با آرم و نام سازمان انتشار داده بودند رفیق تصمیم سازمان را به‌اطلاع آنان می‌رسانـد. رفقا ضمن پذیرش، از حرکت غیرتشکیلاتی خود انتقاد می‌کنند. هم‌چنین آنها به این تصمیم اعتراض می‌کنند وسازمان نضمن تعلیق‌نظرخود مبنی‌براخراج، یکباردیگر از آنها می‌خواهد جهت حل قضیه به‌ایران بیایند. آنها حدود اوائل اسفند ۵۷ به ایران آمدند ودر نشستهائی که باسازمان داشتند، در مورد چاپ جـزوهٔ «دربارهٔ شرایط عینی انقلاب» مجددا از خود انتقاد کردند. وسازمان نیز با پذیرش انتقاد از جانب آنها، تصمیم می‌گیرد که بامراعات ضوابط تشکیلاتی، ضمن اینکه نظرات خود را در سطح سازمان به‌بحث می‌گذارند، به‌عضویت در سازمان ادامه دهند.

درجریان این ارتباط مسائل ایدئولوژیکی ودیدگاه‌های کلی سازمان برای رفقا توضیح داده شد، وازنظر تشکیلاتی نیز وظایف رفقا مشخص شد.

اما رفقا پذیرش مسئولیت وادامهٔ عضویت را موکول به‌این می‌کردند که سازمان بپذیرد که همواره دونظر را بعنوان مواضع خویش در سطح جنبش‌اعلام کند. (۱) آنها خواهان این بودند که مواضع ایدئولوژیك سیاسی‌شان همانند نظر اکثریت، درسطح جنبش‌طرح شود. واین راشرط ادامه عضویت خویش قراردادند.

سازمان درآخرین نشستهایی که بااین دو رفیق داشت، درمقابل این شرط به رفقا صراحتا توضیح داد که بهیچوجه نمی‌تواند و حق ندارد پیشنهاد آنها را بپذیرد. زیرا این به‌معنای قبول موجودیت فراکسیون درداخل‌سازمان است. رفقا در مقابل مطرح نمودند که بدینترتیب در سازمان حل شده و منفعل خواهند شد. وبهمین دلیل از ادامهٔ همکاری باسازمان چشم پوشیدند. همهٔ رفقا می‌دانند که از لحاظ جنبه‌های نظری جدائی آنها عمدتا ناشی از اختلاف برسر مـواضع رفیق مسعود بوده است و مصاحبهٔ منتشر شده هم. اصولا براساس چنین موضعی حرکت

۱ ــ آنها قبل‌از قیام از سازمان خواستند که نظریات مسعود وبیژن را به‌عنوان مواضع موجود درسازمان اعلام کند. باین معنی که دونظر را بعنوان مواضع خود بپذیرد.

می‌کند.

از نظر ما کسی که بینش انقلابی را به‌کنار نهد وتنها ستایشگری پراحساس باقی بماند، کسی که واقعا نتواند یانخواهد درزمینهٔ تئوری انقلابی حتی‌یك‌گام هم به‌پیش بردارد، همانگونه‌که مصاحبه نشان می‌دهد کسی است که نیات‌حسنه‌اش بـه تنهائی قادر نیست پاسخگـوی مسائل اساسی انقلاب و حـل پیچیدگیهـای آن باشـد. از نظـر ما چنین رفیقی، همچانکـه مصاحبه نشان می‌دهد نه تنها پاسخگوی مسائـل اساسی مبارزه و انقـلاب نیست بلـکه با توقف در گذشته و عدم تصحیح دائمی دیدگاه‌ها در تحلیل نهائی تمـام دستاوردها و حماسه‌آفرینی‌های رفقا وسنتهای انقلابی سازمان را نیز نابود خواهد کرد.

شور انقلابی پیشرو درمبارزه جای شایان توجهی‌دارد، اما بهیچوجه به‌تنهائی قادر نیست مبارزهٔ انقلابی را به پیروزی رساند. مساله اساسی اینستکه «بـدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد.»

آنچه تحت عنوان «مصاحبه بارفیـق اشرف دهقانی» منتشر شـده است، روشنترین آئینهٔ تمام‌نمای این داوری ماست. هرکسی آن را بخواند نمی‌تواند افسوس نخوردکه چگونه یك‌انقلابی صدیق رمانتیسیسم انقلابی‌را بی‌پرده جایگزین تئوری انقلابی کرده است.

ما دراین مقاله خواهیم کوشید، مواضع و مسائلی را که در مصاحبه مطرح شده بشکافیم ودیدگاه‌های نادرست رفیق مصاحبه کننده را خاطرنشان سازیم:

از نظر سازمان شرط حفظ فضای منطقی، جهت طرح مواضع ایدئولوژیك واحتراز از پرخاشگری سیاسی، دوری جستن از برخوردهای شخصی وکانالیزه کردن بحث از مسائل تشکیلاتی به‌مسائل ایدئولوژیك است. تکیه بر برخوردهای تشکیلاتی و مشوب ساختن اذهان به مسائلی غیراز اختلافات نظری به‌فضای‌مبارزات ایدئولوژیك آسیبهای جدی وارد می‌آورد و افکار را از درك وشناخت صف‌بندی نیروها محروم خواهد ساخت. بااین امید که‌آنچه مطرح می‌کنیم، بتواند درخدمت پاسخگوئی مسائل نظری جنبش قرار گیرد، بااین امیدکه پاسخهائی که از جانب ما مطرح می‌شو ددرحل مسائل رفیق اشرف، چه در رابطه با سازمان و چه در رابطه بامسائل تئوریك جنبش ثمربخش واقع شود. سخن را آغاز می‌کنیم.

www.iran-archive.com

۲
در بارهٔ اعمال قهر پیشرو

رفیق اشرف پس از توضیحی کوتاه پیرامون رابطه‌اش با سازمان به‌مسئلهٔ ضرورت مبارزهٔ مسلحانه در ایران می‌پردازد. از دیدگاه رفیق اشرف ضرورت مبارزهٔ مسلحانه از زیرساخت جوامع سرمایه‌داری وابسته نتیجه گرفته می‌شود. او از این فرض درست که روساخت سیاسی جوامع سرمایه‌داری وابسته یك‌رژیم دیکتاتوری است، به‌این استنتاج نادرست که توده‌ها درزیر یوغ رژیم دیکتاتوری به مبارزه برنمی‌خیزند، می‌رسد، از این طریق او مبارزهٔ توده‌ها را از سطح جنبش حذف و مبارزهٔ محافل روشنفکری را جای آن می‌کشاند... چگونه ؟

به‌این دو قطعه که از متن مصاحبه انتخاب کرده‌ایم توجه کنید:

«تئوری مبارزهٔ مسلحانه براساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصا پس از «انقلاب سفید» بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملا براقتصاد مسلط شده قرار دارد» و توضیح می‌دهد که: «در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی ، صرفا سیاه‌ترین شکل استبداد و ده‌ها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد.» «که چنان وضع را برتوده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزهٔ صرفا سیاسی نمی‌تواند بسط یافته واز حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هرگونه مبارزه باید باتکیه برعالیترین شکل‌مبارزهٔ‌سیاسی یعنی مبارزهٔ‌نظامی انجام شود واساسا تصوراین‌که ازراه مبارزات صرفا سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد وحتی از آن کمتر بدون تکیه برقهر بتوان سازمانهای سیاسی واقتصادی مبارزهٔ طبقاتی را ایجاد نمود غیرممکن است وبرای این مطلب چه دلایلی بارزتر از خود واقعیات است؟» (ص ۶ مصاحبه ــ تاکیدها از ماست)

«مبارزه‌صنفی» (۱) بدون شرایط دموکراتیك تقریبا بی‌معناست، وبلافاصله

---

۱ ــ رفیق پیش از آنکه از اصطلاح «مبارزهٔ اقتصادی» یادکند از واژهٔ «مبارزهٔ‌صنفی» یاد می‌کند ما نمی‌دانیم که درنظر رفیق این دواصطلاح معادل هم هستند یا آنکه از هم متمایزند وتفاوت آن از نظر وی چیست؟ ←

پس از آغاز به مبارزهٔ سیاسی یعنی به‌مبارزه برای آزادی ودموکـراسی تبدیل می‌شود. ومی‌دانید که مبارزه برای آزادی ودموکراسی درشرایط سلطهٔ بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است ... لازمهٔ انجـام مبارزهٔ صنفی تامین دموکراسی (مبارزهٔسیاسی) ولازمهٔ تأمین دموکراسی برانداختن‌سلطهٔ امپریالیسم وبورژوازی وابسته می‌باشد واین کار جز بایك رودررویی نظامی میسر نیست». (ص ٦٢ و٦٣ مصاحبه).

ما بااین تفکر وبااین استدلالها نمی‌توانیم موافق باشیم زیرا:

اولا او در واقع ودر آخرین تحلیل مدعی است مبارزهٔ توده‌ها درشرایطی که ساخت سیاسی جامعه غیر دموکراتیك باشد، تقریبا بی‌معناست. زیرا که اوشکل مبارزه را مستقیما و به‌سادگی از ساخت اقتصادی جامعه ما که سرمایه‌داری وابسته است بیرون می‌کشد. او فکر می‌کند که چون روبنای سیاسی جامعهٔ سرمایه‌داری وابسته «سیاه‌ترین شکل استبداد» است، لذا تا جامعهٔ سرمایه‌داری وابسته برقرار است، مبارزهٔ صنفی تقریبا بی‌معناست و مبارزهٔ سیاسی هم بلافاصله بعداز آغاز به اعمال قهر انقلابی بدل می‌شود. اگر اندکی در عبارت وافکاری که رفیق اشرف عرضه داشته است تعمق کنیم بروشنی می‌بینیم که بدینترتیب او در سراسر پروسهٔ

→

بهرحال مبارزهٔ اقتصادی طبقهٔ کارگر مبارزه‌ایست برای دست یافتن بـه خواستهای مشخص و ملموس اقتصادی کارگران از کارفرما ودولت. البته هرگاه هریك از این خواستها کل طبقه را دربرابر رژیم قرار دهد، مـبارزهٔ اقتصادی کارگران جنبهٔ سیاسی به‌خود می‌گیرد، ولی هـنوز این یك مبـارزهٔ سوسیال دموکراتیك نیست.

واژهٔ «صنف» یادگارقرون وسطی وجوامع نامتکامل سرمایه‌داریست. معمولا صاحبان حرف دریك اتحادیهٔ صنفی جمع می‌شدند تا از منافع و حقوق صنفی خود در برابر سایر اصناف وسایر گروه‌های اجتماع دفاع نمایند. مبارزهٔ اقتصادی خرده‌بورژوازی، عموما ازطریق اصناف صورت می‌گیرد، لیکن بطورکلی ماامروز هرنوع مبارزه در راه منافع وحقوق حرفه‌ای را یك مبارزهٔ صنفی می‌خوانیم:

مبارزهٔ اقتصادی کارگران براساس منافع مشترك در برابر کارفرما عموما از طریق سندیکا یا نهادهای شبیه آن صورت می‌گیـرد. در مبارزهٔ اقتـصادی کارگران، بطور مشخص، مقاومت دربرابر سرمایه‌داران مطرح است، پس بطور کلی منظور ما از مبارزهٔ اقتصادی مبارزه‌ای حرفه‌ای، سندیکائی یا تریدیونیونی است. (برای توضیح بیشتر پیرامون این مسئله به‌مقالهٔ «دربارهٔ اتحادیه» نبردخلق ویژه کارگران و زحمتکشان شماره ٦ مراجعه کنید.)

www.iran-archive.com

مبارزات طبقاتی تاپیروزی انقلاب همهٔ اشکال مبارزاتی بجز اعمال قهر انقلابی را رد می‌کند وغیرممکن می‌شمارد. او جنبش را به‌یك شکل مبارزاتی محدود و محکوم می‌کند. شکلی که نه براساس شرایط خاص سیاسی، فرهنگ ملی، شرایط زندگی، روحیهٔ توده‌ها، سنتهای مبارزاتی آنها. اشکال مبارزاتی خودبخودی آنها، سیاست رژیم، سطح تشکل سازمانهای پیشرو وحدود پیوند آنان باتوده‌ها وبسیاری عوامل‌دیگر بلکه‌منحصرا وبطور بسیار ساده‌انگارانه‌ای ازساخت‌اقتصادی جامعه بیرون کشیده شده است.

رفیق بیژن پیرامون عواملی که در تعیین شکل مبارزه دخالت می‌کنند می‌گوید: «برخلاف یك عقیدهٔ عامیانه، مارکسیستها در تعیین اشکالی که مبارزهٔ طبقاتی درشرایط معین به‌خودمی‌گیرد تنهابرساخت اقتصادی‌تکیه نمی‌کنند.» (۱) او درهمین‌جا اضافه می‌کند دراینصورت «کاربرد تئوری در هردوره از تاریخ که برگزینیم از حل یك معادلهٔ سادهٔ درجه یك آسانتر می‌شد. دراینصورت درك ضرورتهای حال وآیندهٔ جنبش دستکم به‌اندازهٔ تحلیل گذشته ساده می‌شد.» (۲)

مقالهٔ جنگ پارتیزانی اثر داهیانهٔ لنین نکات بسیار آموزنده‌ای دراساسی‌ترین مسایل مورد بحث ما دارد. لنین در اوایل این مقاله می‌گوید «مارکسیسم هیچگاه شکلی از مبارزه را برای همیشه رد نمی‌کند. مارکسیسم بهیچوجه خود را نه‌تنها به‌اشکالی از مبارزه که در لحظهٔ معین ممکن بوده و به‌کار برده می‌شوند، محدود نمی‌کند. بلکه معتقد است که درصورت تغییر موقعیت اجتماعی ناگزیر اشکال قبلا ناشناخته و نوینی از مبارزه به‌وجود خواهند آمد. در این رابطه مارکسیسم درواقع از عمل توده‌ها می‌آموزد و فرسنگها از این ادعا دور است که بخواهد اشکال مبارزه‌ای را که «علمای خانه‌نشین» در مغز خود پرورانده‌اند به توده‌ها تحمیل کند» (۳)، (تاکید از ماست). می‌بینیم که لنین هوشیارانه اولا هرنوع محدودیت «من‌عندی» را درمورد اشکال مبارزه بصراحت ردمی‌کند، ثانیا او در تعیین اشکال مبارزهٔ طبقاتی «از عمل توده‌ها می‌آموزد». ثالثا پیش‌بینی می‌کندکه‌در «صورت‌تغییرموقعیت اجتماعی» اشکال‌نوینی ازمبارزه پدید آیند. و ما می‌دانیم که مفهوم «موقعیت اجتماعی» دائما متحول تا چه میزان با مفهوم

---

۱ ــ نبرد بادیکتاتوری ص ۱۳۱ ــ چاپ سازمان .

۲ ــ همانجا. لازم به‌تذکر است که رفیق‌بیژن باپذیرش نقش محوری تاکتیك‌های نظامی درجمیع شرایط مبارزاتی از تدارك تا پیروزی انقلاب آشکارا خود این رهنمود را نقض‌کرده است.

۳ ــ جنگ پارتیزانی ــ لنین ۱۹۰۶

ساخت اجتماعی ــ اقتصادی متفاوت است. لنین در چندسطر پائین‌تر بازهم تاکید می‌کند «هرگونه کوشش در رد یا قبول شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحلهٔ مشخص جنبش بمعنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است» (۱)، (تاکید از ماست).

برای روشن شدن ذهن خواننده یادآور می‌شویم که در ایران آنچه که در مورد تعیین شکل مبارزه عمل توده‌ها بما می‌آموزد در وجه خود بسیار متنوع است. در مبارزات نیروهای ملی تعطیل بازار ودکاکین، تظاهرات خیابانی، اجتماعات مساجد وبست نشینی از رایج‌ترین تاکتیکهائی است که به‌کار گرفته می‌شود. در کنار این اشکال، مبارزات پارلمانی وتحریم توده‌ای نیز در برخی موارد کاربرد داشته‌اند. درنقطه اوج مبارزات توده‌ای دربسیاری موارد از جمله تاحدی سی‌تیر، به‌میزان زیادی ۱۵ خرداد، وبطور کامل در ۱۷ شهریور و ۱۳ آبان و روزهای قبل از قیام بهمن ودر روزهای قیام، اشغال بخشهائی از شهر وعملیات باریکادبندی وایجاد محله‌های آزاد شده واعمال قدرت توده‌ای به ظهور رسیده است. در تمام این موارد هرگاه توده‌ها از حداقل تسلیح، وحداقل سازمان برخوردار بوده‌اند، مبارزه بجنگ آشکار ودفاع وتعرض مسلحانهٔ توده‌ای بدل شده است. بخصوص اشکال طغیانی وشورشی این مبارزات در روزهای ۱۵ خرداد ۴۲ و ۱۳ آبان ۵۷ بنحو بارزی نمایان بوده است. در میان کارگران رایج‌ترین اشکال‌عمل توده‌ای درسالهای اخیر کم‌کاری، مقاومت‌منفی، اعتصابات واعتراضات پراکندهٔ اقتصادی وسپس درفرم‌های اعتلایافته‌تر آن‌اعتصابات سراسری بوده است. این اعتصابات که باشرکت وسیع کارگران در تظاهرات‌وراه‌پیمائی‌های سیاسی و در جنگ و گریزهای خیابانی همراه شده بود در اوج خود همراه با صفوف خرده بورژوازی به‌یک رشته اعتصابات وتحریم همگانی و همچنین به باریکادبندی ورویاروئی مستقیم بانیروهای‌مسلح درطول‌قیام منجر شد. در اوج قیام وپس‌از آن کارگران دربسیاری موارد، از تاکتیک اشغال کارخانه‌ها وتشکیل سیستم‌های خودگردان ادارهٔ امور سود جستند. شکل غالب تشکل دراینگونه موارد شوراهای کارگری، یا شوراهای کارگری ــ کارمندی بوده است. از بعداز کودتای ۲۸ مرداد، بعکس دوران قبل از آن، بعلت رکودی که برجنبش طبقه کارگر حاکم بوده است و نیز عملکرد شرایط اختناق مبارزهٔ اقتصادی طبقهٔ کارگر کمتر فرصت می‌یابد از کانال مبارزات سندیکائی ودر قالب اتحادیه‌های سراسری جریان یابد.

---

۱ ــ جنگ پارتیزانی ــ لنین ۱۹۰۶

بهمین منوال می‌توان از اشکال مبارزه درمیان روشنفکران، تودهٔ دهقانان وخلق‌های تحت ستم درمناطق مختلف ودر موقعیتهای مختلف سخن گفت.

به‌اعتقاد ما از درون این تحلیل‌ها و همچنین باتوجه بـه‌اشکال مبارزات بطور عینی درحال گسترش توده‌هاست که این یا آن شکل مبارزه در سطح‌جنبش یا درسطح بخشی از آن، دراین یا آن موقعیت خاص طرح وبه‌کار گرفته‌می‌شوند.

ثانیا رفیق اشرف مرز مشخص میان مبارزهٔ خودبخودی توده‌ای با مبارزهٔ عنصر آگاه را کاملا مخدوش می‌کند و عنصر آگاه را جای توده می‌نشاند. او می‌گوید حاکمیت استبدادی بورژوازی وابسته «چنان وضع را برتوده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزهٔ صرفا سیاسی نمی‌تواند بسط یافته واز حالت محافل روشنفکری خارج شود...!» (تاکید از ماست). در اینجا صحبت از توده‌هاست یا محافل روشنفکری؟ یا منظور توده‌های محافل روشنفکری است؟! واگر صحبت برسر به‌تنگ آمدن توده‌ها از ستم استبداد است، در اینصورت منطـقا باید از تغییراتی که این اختناق در اشکال مبارزاتی توده‌ها بوجود می‌آورد سخن گفت، نه‌اینکه چون توده‌ها از اختناق به‌تنگ آمده‌اند، پس مبارزهٔ روشنفکران از حالت محفلی خارج نمی‌شود.

رفیق اشرف بجـای اینکه تاثیر درساخت جامعـهٔ سرمایه‌داری وابسته را روی حرکات خودبخودی توده‌ها، برروی شرایط عینی حاکم برجنبش بررسی کند، این‌تاثیرات را صرفا روی حرکات عنصر آگاه منعکس می‌کند و می‌گوید چون دیکتاتوری وضع را برتوده‌ها تنگ می‌کند، مبارزهٔ صرفا سیاسی از حالت محافل روشنفکری خارج نمی‌شود. او می‌گوید «مبارزهٔ صنفی، بـدون شرایط دموکراتیک تقریبا بی‌معناست». مطابق آنچه که از متن مصاحبه برمی‌آید، در اینجا مراد از مبارزهٔ صنفی عمدتا مبارزهٔ اقتصادی و اشکال حرکات خودانگیخته توده‌ای است.

رفیق اشرف هنوز هم این اعتقاد را که مدعی است چون روساخت جامعهٔ سرمایه‌داری وابسته دیکتاتوری است لذا جنبش‌های خودبخودی توده‌ها بخودی خود نمی‌توانند بسط یافته وسراسری شوند حفظ‌کرده است. شاید اندکی شگفت‌انگیز باشد ولی بهرحال او معتقد است این‌جنبشها تحت‌رژیم دیکتاتوری‌همواره پراکنده و جرقه‌وار باقی خواهند ماند زیرا قبل از آنکه فرصتی بـرای رشد داشته باشند باقدرت سرکوب دولت فاشیستی مواجه شده سرکوب خواهند شد.

ما دیرزمانی است که این تحلیل نادرست از رابطهٔ عوامل عینی و ذهنی

www.iran-archive.com

در پروسهٔ تحول جامعه را به‌کناری گذاشته‌ایم زیرا که مسلما «رژیم‌ها هرقدر مستبد باشند نمی‌توانند مانع ظهور این جنبشها شوند.» (۱) رژیم دیکتاتوری علیرغم اعمال خشونت و سرکوب قهری مردم، قادر نیست جلوی ظهور هرگونه اعتراض توده‌ای را بگیرد بخصوص هنگامی که توده‌ها از ستم طبقات حاکم به ستوه آمده باشند.» (۲) ودر یك کلام اگر شرایط ذهنی نتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد دراینصورت تضادهای اجتماعی به رشد خود ادامه خواهند داد و در یك موقعیت بحرانی هنگامی که دیگر مردم جانشان به‌لبشان رسیده، هنگامی که ستم واستثمار غیرقابل تحمل شده، هرقدر دیکتاتوری خشن باشد، بحران ظهور خواهد کرد و شورشهای کور یا نیمه آگاه جامعه را دربرمی‌گیرد. در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج نشده بودند، بتوانند این جنبشها را کنترل ورهبری کنند.» (۳) رفیق بیژن در جمع بندی خود متذکر می‌شوند: «بااین زمینه‌است که‌ماشاهد نمودهای دیگری ازبرخورد چپ با مسائل جنبش می‌شویم. بی‌توجهی به‌شرایط عینی منجر به‌تاکید یك جانبه برنقش پیشاهنگ می‌شود. به‌موقعیت توده‌ها، به‌حالت وامکانات آنها وقعی گذاشته نمی‌شود.» (٤)

گذشته از این تجربهٔ قیام بروشنی نشان‌داد که گسترش حرکات خودبخودی توده‌ها منوط به تبدیل رژساخت دیکتاتوری به روساخت دموکراسی نیست. اوج گیری اعتراضات توده‌ای منتظر شکسته شدن سد دیکتاتوری نمی‌ماند. بلکه همین اوج‌گیری خود زمینه را برای سرنگونی دیکتاتوری فراهم می‌آورد.

رفیق اشرف همچون رفیق مسعود وضعیت مبارزات طبقهٔ کارگر و سایر زحمتکشان را بررسی نمی‌کند، او به‌واقعیت این مبارزات بی‌توجه است، او تنها آنچه‌را که «انعکاس‌ذهنی» این مبارزات‌می‌نامد، ملاك‌می‌گیرد. مسعود می‌گوید: «از عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی نمی‌توان نتیجه گرفت که شرایط عینی انقلاب فراهم نیست»... وبدنبال آن اضافه می‌کند «آیا این شور و شوق انقلابیون ، این جستجوهای خستگی ناپذیر نیروهای روشنفکری طبقات انقلابی ومترقی در پیداکردن راه انقلاب . این یورشهای پی‌درپی پلیس، این زندانها،

۱ــ نبرد بادیکتاتوری ص ۲۵۰

۲ ــ همانجا ص ۳۵٦

۳ ــ همانجا ص ۳۵۸

٤ ــ همانجا ص ۲٦۱ برای آشنائی بیشتر باموضع رفقا به مقالهٔ ضمیمهٔ همین جزوه مراجعه کنید .

این شکنجه‌ها، این قتل‌ها، انعکاس ذهنی آماده بودن شرایط عینی انقلابی نیستند؟» (۱)

بعینه می‌بینیم او هم مانند مسعود بجای مبارزات خودبخودی طبقهٔ کارگر وسایر زحمتکشان که عینیت مستقل از ذهن دارند، آنچه را که مسعود انعکاس ذهنی این مبارزات می‌نامد، ملاك قرار می‌دهد. مسعود، پیگردهای روشنفکران انقلابی وبطور کلی حرکت عامل ذهنی را بجای موجودیت و هستی عوامل‌عینی می‌نشاند و آن حرکات را نشانهٔ آمادگیهائی تلقی می‌کند که در توده‌ها وجود دارد. لازم به‌یادآوری است که در مصاحبه جایگزین کردن مبارزهٔ محافل روشنفکری بجای مبارزهٔ توده‌ها، بسیار صریح‌تر وآشکارتر از گفته‌های مسعود صورت گرفته است. او آشکارا مبارزهٔ محافل روشنفکری را همان مبارزهٔ خودبخودی توده‌ها می‌بیند.

«دیکتاتوری، وضع را چنان برتوده‌ها تنگ می‌کند که هیچ‌نوع مبارزهٔ صرفا سیاسی نمی‌تواند بسط یافته از حالت محافل روشنفکری خارج گردد.» حال آنکه رفیق مسعود خط فاصل بین جنبش خودبخودی و عنصر آگاه را لمس می‌کند ولی عینیت شرایط عینی را از آن می‌گیرد و آن را روی حرکت عامل ذهنی منعکس می‌کند.

ثالثا، دراندیشهٔ این دسته از رفقا مرز بین پروسهٔ انقلاب، باسایر پروسه‌های مبارزاتی درهم می‌آمیزد. آنها نقش عوامل عینی و عوامل ذهنی انقلاب را مخلوط می‌کنند، آنها بین موقعیت انقلابی با اوضاع عادی تفاوتی نمی‌بینند، آنها مبارزه در راه تحکیم پیوند باطبقه کارگر (مسعود ص ۷۹)، مبارزه در راه تشکیل سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر (مسعود ص ۱۸) مبارزهٔ اقتصادی طبقه کارگر (اشرف بن ...)، مبارزه در راه‌تشکیل ارتش خلق، مبارزه در راه بسط وتحکیم وحدت و خلوص ایدئولوژیك در جنبش کمونیستی و مبارزه در راه سرنگونی امپریالیسم واستقرار جمهوری دموکراتیك توده‌ای و سایر پروسه‌های مبارزاتی را یکی می‌گیرند و شکل عمدهٔ تمام این مبارزات را قهرآمیز می‌انگارند. در این دیدگاه ، تمام دوره‌های تدارکاتی، آغازین و پایانی انقلاب درهم ادغام شده و به پروسه‌ای بی‌نهایت ساده بدل گشته است. درتمام دوره‌ها و مقاطع اعمال قهر انقلابی قطع‌نظر از این یا آن وضعیت عینی حلال همه مشکلات شمرده می‌شود. دراین طرز تفکر، مبارزهٔ صنفی قبل ازآنکه جریان یابد به‌مبارزه برضد اختناق بدل می‌شود و معنای مبارزه برضد اختناق

۱ ــ مسعود ــ ص ۲۶

هم همان اعمال قهراست. رفیق اشرف می‌گوید: «لازمهٔ انجام مبارزهٔ صنفی تامین دموکراسی ولازمهٔ تامین دموکراسی برانداختن سلطهٔ امپریالیسم است.» او بلافاصله توضیح می‌دهد: «واین کار جز بایك رودررویی نظامی میسر نیست». بروشنی می‌بینیم که دراینجا اولا هرعملی در جوهر خود ازهمان ابتدا یك‌حرکت برای برانداختن سلطهٔ امپریالیسم (یعنی انقلاب) محسوب می‌شود. از همان ابتدا از طریق رودررویی نظامی صورت می‌گیرد و تازه پس از برانداختن سلطهٔ امپریالیسم وتامین دموکراسی‌است‌که شرایط برای مبارزهٔ صنفی فراهم خواهدشد.

می‌گوید: «ملاحظه می‌کنید باچه سرعتی دراینجا مبارزهٔ صنفی به مبارزهٔ سیاسی ومبارزهٔ سیاسی به‌مبارزهٔ نظامی بدل می‌شود.» (۱) درجای دیگر (ص۶۲) توضیح می‌دهد که منظورش از مبارزهٔ سیاسی در شرایط سلطهٔ بورژوازی وابسته همان اعمال قهرانقلابی است. ولی مشخص نمی‌کند آیا آنان کـه مبارزهٔ صنفی را می‌خواهند آغاز کنند، به مبارزهٔ نظامی دست می‌زنند یا روشنفکران انقلابی به‌نیابت آنان مبارزهٔ نظامی را آغاز می‌کنند؟ چون تمام شواهد نشان می‌دهد که او دارد از شرایطی که رژیم دیکتاتوری کاملا مسلطاست صحبت می‌کند. لذا ما می‌پرسیم کدام‌نمونهٔ مشخص نشان داده است که در آن شرایط مبارزهٔ صنفی بلافاصله بعداز آغاز به مبارزهٔ نظامی تبدیل شده است؟ می‌دانید چرا رفیق به‌این سرعت مبارزهٔ صنفی (اقتصادی) توده‌ها را در شکل نظامی ــ آنهم درقالب اعمال قهر پیشرو ــ متجلی می‌بیند؟ زیرا او اساسا نه جنبش توده‌ای، بلکه آنچه

---

۱ ــ در همین‌جا توضیح می‌دهیم که تاثیر روساخت دیکتاتوری و تاثیر حدت این دیکتاتوری روی پروسهٔ رشد مبارزات توده‌ها مستقیما قابل بررسی ومشاهده است. بخصوص تجربه مبارزات سال ۵۷ یك‌بار دیگر نشان داد کساخت مستبدانه روبنای سیاسی ومیزان‌فشار دیکتاتوری بوروکراتیك، مستقیما بمرشد انفجارگونهٔ جنبش توده‌ای می‌انجامد. هرچه فشار شدیدتر باشد جنبش توده‌ای بهنگام اعتلا ــ بهنگام پیدایش رخنه در انسجام وتمرکز قدرت دولتی و وقوع بحرانهای اقتصادی ــ سیاسی ــ اجتماعی زودتر وشتاب‌آلودتر می‌تواند از شعارهای مطالباتی به شعارهای سرنگونی و حتی قیام ارتقاء یابد.

اشکال مسالمت‌آمیز مبارزهٔ توده‌ها معمولا چنین سریع باشکال قهرآمیز بدل می‌شود وگسترش دامنهٔ این مبارزات نیز بسیار سریع است. گذشته از این بهنگام وقوع بحرانهای اقتصادی درکشورهای امپریالیستی بار عمدهٔ این بحرانها به‌کشورهای تحت‌سلطه منتقل‌میگردد. ازهمین دلیل عموما فشار بحران در سرمایه‌داری‌های وابسته شدیدتر ومخرب‌تر از کشورهای متروپول عمل خواهد کرد. این مکانیسم نیز در شتاب رشد توده‌ای وازهم پاشیدگی تمرکز قوای سرکوب دولت سرمایه‌داری وابسته طبعا موثر خواهد بود.

را که اصطلاحا انعکاس ذهنی شرایط عینی نامیده شده است مـورد نظر دارد. زیرا او خیلی راحت توده‌ها را حذف و پیشرو انقلابی را جـای آنها می‌نشاند.

مبارزهٔ اقتصادی و مبارزهٔ سیاسی توده‌ها ــ سوای برخی برخوردهای نادر و پراکنده دهقانی ــ تنها در شرایط اوجگیری مبارزات آنها، در دوران اعتلای انقلابی و در مقاطعی که موقعیت انقلابی فراهم شده تاحد مبارزات مسلحانه و رودرروئی نظامی توده‌ای ارتقاء می‌یابد و نه در هرشرایط دلبخواه. بررسی اشکال مبارزاتی طبقهٔ کارگر وبطور کلی تودهٔ زحمتکشان شهری وجمع بندی آنها نشان می‌دهد که آنها تنها از زمان فرارسیدن موقعیت انقلابی است که بنحوی دم‌افزون به‌اشکال قهرآمیز مبارزه روی می‌آورند و نه‌قبل از آن. خود رفیق هم بشیوه‌ای مخدوش مبارزات یکسالهٔ اخیر را حجت گفتار خویش قرار داده است. ولی او راجع بسالهای قبل از آن روشن نمی‌کند که چگونه و با چه سرعتی مبارزهٔ اقتصادی توده‌ها به مبارزهٔ سیاسی، مبارزه‌ای که بزعم رفیق «معنایش اعمال قهر است» بدل می‌شد ؟

او می‌گوید: مبارزه صنفی بلافاصله پس‌از آغاز به‌یك مبارزهٔ سیاسی کـه معنایش اعمال قهر انقلابی است تبدیل می‌شود. دیگر برای رفیق مهم نیست آن مبارزهٔ صنفی توسط چه نیروهائی آغاز می‌شود وآنانکه به‌اعمال قهر انقلابی دست می‌زنند چه کسانی هستند؟ در عرضه جنبش کمونیستی تاکنون نه‌کسی باین سادگی مبارزات توده‌ها را حذف کرده بود و نه‌کسی باین سهولت اعمال قهـرانقلابی روشنفکران را جایگزین آن ساخته بود.

مسلما مبارزهٔ صنفی، شکلی از مبارزهٔ توده‌هاست. حال آنکه اعمال قهر انقلابی درشرایطی‌که قیام در حال‌تکوین نیست، بویژه درشرایط رکودوخمود، توسط توده‌ها صورت نمی‌گیرد. باعتقاد رفیق مسعود این شکل از مبارزه در آن شرایط توسط پیشاهنگان انقلابی مارکسیست ــ لنینیست صورت می‌گیرد.

بروشنی می‌بینیم این گفته که مبارزه صنفی بلافاصله به‌یك مبارزه سیاسی که معنایش اعمال قهر است تبدیل می‌شود در حقیقت حاکی از تبدیل اشکال مبارزاتی توده‌ها وارتقاء آنها نیست.بلکه او اعمال قهر انقـلابی از سوی روشنفکران را مبارزه صنفی که شکلی از مبارزه توده است، می‌نشاند تبدیلی که از آن صحبت می‌شود، ارتقاء اشکال صنفی وسیاسی (مسالمت‌آمیز). به نظامی (قهرآمیز) درمبارزات توده‌ها نیست، بلکه تبدیل مبارزات توده‌ها به اعمال قهر انقلابی شبکه‌ای از روشنفکران انقلابی‌است. ما درصفحات بعد وقتی به توضیح درك رفیق اشرف از مفهوم پیشرو رسیدیم بااشاره به‌نظر «دبره» دراین

زمینه بازهم بیشتر مساله را خواهیم شکافت. اینك به‌این پرسش اکتفا می‌کنیم که آیا ازسال ۴۲ به‌بعد توده‌ها فقط مبارزهٔ مسلحانه کرده‌اند یااصلا مبارزه‌نکرده‌اند؟! اشرف می‌اندیشد که در آن شرایط مبارزهٔ توده‌ها در مبارزهٔ روشنفکران انقلابی، که شکل آن نظامی است، منعکس می‌شود. لذا او، بین جنگ‌توده‌ای و مبارزهٔ سازمان سیاسی ــ نظامی که‌از روشنفکران انقلابی‌تشکیل شده تفاوتی نمی‌بیند. او مبارزات‌یکسالهٔ اخیرتوده‌ها را همان‌مبارزات هفت‌سال ماقبل آن که‌توسط سازمان صورت می‌گرفت می‌انگارد و خط و مرز مشخصی بین آن دو نمی‌بیند.

تصادفی نیست که او مسائل را اینگونه می‌بیند، این خود یك سیستم فکری است. مسعود چون زندان وشکنجه و قتل (مبارزهٔ محافل روشنفکری) را انعکاس ذهنی‌آماده‌بودن شرایط‌عینی‌انقلاب می‌شمارد ودرپراتیك‌انقلابی‌ازآن نتیجه‌می‌گیرد که توده‌ها آماده کارزارند، براحتی به‌خود اجازه می‌دهد که‌بگوید «یك موتور کوچك ومسلح‌می‌تواند قیام‌را آغازکند». چراکه‌حرکت این‌موتور خودانعکاس ذهنی‌آماده‌بودن توده‌هاست وبدین‌لحاظ می‌تواند «بتدریج‌توده‌ها را به‌قیام‌بکشاند» (موتوربزرگ‌را به‌حرکت‌درآورد) مادربخش ضمیمهٔ‌این جزوه‌بطور مفصل‌درك این گروه از رفقا را پیرامون شرایط عینی و شرایط ذهنی انقلاب مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا تنها به‌این نکته اشاره می‌کنیم که آنها باپذیرش اعمال قهر مسلحانه در سراسر پروسه وبعنوان یك تاکتیك مداوم، از پیش همهٔ مسایل را برمبنای آن توضیح می‌دهند. درنظر این رفقا باتوجه به‌ساخت جامعهٔ سرمایه‌داری وابسته که روساخت آن دیکتاتوری است، مبارزهٔ مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیك است، در واقع آنها بااین عبارت می‌گویند مبارزهٔ‌مسلحانه هم برای برانداختن سلطهٔ امپریالیسم لازم است و هم در عمل روزمره جایگزین سایر اشکال مبارزاتی توده‌ها شده، توسط پیشرو انقلابی به‌کار گرفته می‌شود. بدین لحاظ آنها مبارزهٔ مسلحانه را بااین تفسیری که‌از آن بعمل می‌آورند، در تمام طول پروسهٔ رشد جنبش محور وتکیه‌گاه تمام اشکال مبارزاتی می‌انگارند.

ما قبلا گفته بودیم (۱) که قبول یك شکل مبارزاتی در تمام طول پروسهٔ رشد جنبش بمثابهٔ شکل عمدهٔ مبارزه و بطور کلی تعیین شکل عمدهٔ مبارزه بر مبنای ساخت اجتماعی ــ اقتصادی و نه‌برمبنای موقعیت مشخص در این یاآن مقطع، وملزم ساختن خود به‌یك شکل مبارزه درتمامی شرایط ما را سخت در تنگنا قرار خواهد داد و هرنوع انعطاف تاکتیکی و قدرت تطبیق با این یا آن وضعیت را از پیشرو سلب خواهد کرد.

۱ ــ بازهم دربارهٔ وظایف اساسی.

«اولا تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم این است که مارکسیسم هیچگاه جنبش‌را به‌یك شکل‌مشخص مبارزه محدود نمی‌کند. مارکسیسم به‌اشکال مختلف مبارزه معتقد است نه بدین معنی که آنها را «کشف» می‌کند بلکه تنها اشکال مبارزهٔ طبقات انقلابی‌را که در حین حرکت جنبش بطور خودبخودی بوجود آمده‌اند بصورت عام جمع‌بندی می‌کند. آنها را متشکل می‌سازد و به‌آنها آگاهی می‌بخشد... ثانیا مارکسیسم بدون قیدوشرط معتقد به‌یك‌برخورد تاریخی بااشکال مبارزه است. بدون درنظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هرگونه بحثی دراین‌باره بمعنای عدم درك الفبای ماتریالیسم دیالکتیك است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی وشرایط زندگی وغیره اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته عمده می‌شوند وطبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجهٔ دوم ودرجات پائین‌تر اهمیت قرار دارند تغییر می‌یابند. هرکوششی در رد یا تائید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحلهٔ مشخص جنبش بمعنای رها کردن چهارچوب مارکسیسم است.» (۱)

مااساس فعالیت نیروهای مارکسیست ــ لنینیست را تربیت وتشکل توده‌ها و در رأس آن طبقهٔ کارگر، در راه براندازی نظام طبقاتی و در نهایت وصول به کمونیسم می‌شماریم و جهت اصلی فعالیت سازمان را دراین سمت قرار داده‌ایم. ضمن اینکه معتقدیم شکل سازماندهی توده‌ها وشیوهٔ بردن آگاهی به میان آنها بستگی به‌وضعیت طبقاتی واشکال مبارزاتی آنان دارد.

ما اشکال سازمانی واشکال مبارزاتی را بقول لنین از پیش خود «کشف نمی‌کنیم» بلکه آن‌را محصول تطبیق تئوری انقلابی بااین یا آن وضعیت و بررسی کاملا عینی آن می‌شماریم.

هم اینجا باید یادآوری کنیم که ضرورت اعمال قهر از سوی عنصر آگاه کاربرد آن، تاثیرات و نقش عمل نظامی و بطورکلی فعالیت ۸ سالهٔ سازمان تاقیام وهمچنین بررسی تئوریهای ما (نظریات پویان، مسعود، بیژن ودیگران) براساس مارکسیسم ــ لنینیسم همراه با مطالعه رابطه پراتیك، با برداشتهای نظری‌مان هم اکنون در سطح سازمان مورد بحث است ودرهر مورد پس از رسیدن به‌نتیجه، آنها را

---

۱ ــ جنگ پارتیزانی ــ لنین ۱۹۰۶ ــ به خوانندگان توصیه می‌شود این مقالهٔ‌بسیار آموزندهٔ لنین را بدقت مطالعه کنند: لنین دراین مقاله به‌موجزترین ودرعین‌حال روشن‌ترین شیوهٔ ممکن برخورد مارکسیستها با مقولهٔ تاکتیك و بویژه تاکتیکهای پارتیزانی را توضیح می‌دهد.

در سطح جنبش انتشار خواهیم داد. این اندیشه که سازمان دربرخورد با گذشته به‌نتایج واحد و جامعی دست یافته و آن را اعلام نمی‌کند تنها برخوردی مغرضانه و نفاق‌افکنانه است. همه می‌دانند که تحلیل تئوری و پراتیک گذشتهٔ سازمان در سطح سازمان مورد بررسی است و این نیز همچنان ادامه دارد. ما برآنیم تا در هرفرصت آن قسمت از این بحثها را که به‌نتیجه رسیده بعنوان مواضع سازمان اعلام کنیم و این جزوه و این مباحث خود یك نمونهٔ آن است.

www.iran-archive.com

۳
اعمال قهرتوده‌ای یا رهبری اعمال قهرتوده‌ای؟

اما در مورد سایر نظراتی که در مصاحبه عنوان شده ، گفته می‌شود که : «اساسا مرحلهٔ قبلی انقلاب، خودبخودی وبدون تشکل بود درحالیکه اگربخواهیم مرحلهٔ کنونی مبارزهٔ را به‌نتیجه برسانیم باید به‌فکر آگاه کردن توده‌ها ومتشکل ساختن آنها باشیم.» (۱) و بدنبال آن رفیق سازمان را متهم می‌کند که کارش در حد ژورنالیست‌هاست وفقط «مدام به مردم هشدار می‌دهند». وی اضافه می‌کند «سازمان در حال حاضر حداکثر به‌تشریح اوضاع می‌پردازد وهیچ وظیفه‌ای برای بسیج توده‌ها و پیشبرد انقلاب در مقابل خود قرار نمی‌دهد».

اولا تصور می‌رود که رفیق در اینجا سهوا از «مرحلهٔ قبلی انقلاب ما» صحبت کرده است زیرا ما تنها وقتی می‌توانیم مدعی انجام یك مرحلهٔ انقلاب در جامعهٔ کنونی ایران باشیم که انقلاب تحت رهبری طبقهٔ کارگر به پیروزی‌رسیده باشد. هرتحولی جز این هرقدر هم که مهم باشد یك مرحلهٔ انقلاب نیست. درست است که ژریم شاه سرنگون شده است، اما این بهیچوجه بمعنای تحقق یك مرحلهٔ انقلاب نیست. اگر این را می‌بینیم که نیروهای جدیدی در حاکمیت راه یافته وبا سرمایه‌داران وابسته به شراکت نشسته‌اند این را نیز می‌دانیم که آنان بعلت ماهیت طبقاتی‌شان هرگز قادر نیستند سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را نابود کنند و در نتیجه مرحلهٔ انقلاب را به پایان رسانند.

ثانیا ما نمی‌دانیم دیدگاه رفیق در دورهٔ قبل از قیام چیست. آیا در آن دوران هم می‌بایست به‌فکر آگاه ساختن و متشکل کردن توده‌ها می‌بودیم یا نه؟ وآیا ما به‌این فکر بوده‌ایم یانه؟ درهرحال ما فکر می‌کنیم وظیفهٔ دائمی وهمیشگی مارکسیست‌ـلنینیستها اینست که‌همواره به‌فکر آگاه‌ساختن ومتشکل کردن طبقهٔ کارگر و توده‌ها باشند و نه فقط در شرایط کنونی. شاید رفیق فکر می‌کند متشکل ساختن وآگاه نمودن توده‌ها تنها در شرایط دموکراتیك امکان پذیر است. وچون

۱ ــ صفحهٔ ۱۹ مصاحبه .

روساخت سرمایه‌داری وابسته لزوما دیکتاتوری است. اساسا آگاه ساختن ومتشکل نمودن توده‌ها قبل‌از تامین دموکراسی به‌نتیجه‌ای نمی‌رسد.

این مساله که باید به‌فکر آگاه ساختن و متشکل نمودن توده‌ها بود، از نظر ما مسئله‌ای بسیار روشن است و سازمان نیز برخلاف استنباط رفیق که آن را تنها یك تریبون برای هشدارهای سیاسی پنداشته، امر تشکل طبقهٔ کارگر و متحد طبیعی آن دهقانان را بطور مشخص در دستور کار خود قرار داده است. سازمان تشکیل حزب طبقهٔ کارگر را وظیفهٔ اساسی مرحله‌ای خویش اعلام کرده است و در حد توان خود مجدانه در راه گسترش پیوند سیاسی تشکیلاتی با طبقهٔ‌کارگر وبسیج آن گام برمی‌دارد. اکنون فعالیت عملی روزمرهٔ ما در سراسر ایران بیش از هرزمان دیگر متوجه برقراری پیوندباتوده‌ها و در رأس آنها طبقهٔ کارگر است. برای ما شعار «پیش بسوی تشکیل حزب طبقهٔ کارگر» یك شعار توخالی و بی‌محتوا نیست . این شعاریست که یك درك مشخص پشتوانهٔ آن است. از نظر ما، بنابه‌تعریف لنینی، این شعار پیش بسوی تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودبخودی طبقهٔ کارگر، این شعار یعنی پیش بسوی تربیت وتشکل طبقهٔ‌کارگر این شعار یعنی پیش به سوی وحدت درجنبش کمونیستی ، یعنی پیش به سوی وحدت جنبش کمونیستی با جنبش کارگری.

رفیق سازمان را متهم‌کرده است که « هیچ وظیفه‌ای برای بسیج توده‌ها وپیشبرد انقلاب در مقابل خود قرار نمی‌دهد».

اماعلیرغم نظر رفیق‌که صراحتا معتقداست که‌وظیفهٔ «شرکت درپروسهٔ‌تشکل طبقهٔ کارگر» «وظیفهٔ عمدهٔ ما را تشکیل نمی‌دهد» (۱) همانطوریکه توضیح دادیم معتقدیم که شرکت در پروسهٔ تشکل طبقهٔ کارگر و در مفهوم وسیعتر آن بسیج توده‌ها در جهت به‌دست گرفتن قدرت سیاسی وظیفه‌ایست که همهٔ وظایف دیگر ما را تعیین و توضیح می‌دهد. و بهمین دلیل سازمان می‌کوشد در هر منطقهٔ خاص و باتوجه به‌هر موقعیت مشخص یعنی باارزیابی مبارزهٔ طبقاتی بطور عینی درحال‌گسترش توده‌ها شکل وشیوهٔ عمدهٔ مبارزه وسازمان‌را ازعمل آنها بیاموزد، آن‌را جمع‌بندی‌کند ودرعمل به‌کاربندد. تنها درچنین صورتی است که خواهیم‌توانست به‌مسالهٔ «بسیج‌توده‌ها» پاسخ عملی «حیم ـ هریرخورددیگری جزاین حداکثر چیزی درحد قبول وظیفهٔ بسیج توده‌ها در گفتار وندیده گرفتن ویا نفی آن در کردار خواهد بود .

بعلاوه رفیق در اینجا از «پیشبرد انقلاب» صحبت می‌کند. اگر منظور رفیق

---

۱ ـ مصاحبه ـ ص ۵۸

از این گفته عمیق پیشبرد امر بسیج توسعه و نوسازی آن در پرتو تشکل طبقهٔ کارگر باشد. اگر منظور رفیق پیشبرد پارولهٔ توسعهٔ بعنی ارتقاء مرحلهٔ تشکل و سطح مبارزهٔ آنها باشد باید بگوئیم که در مسیر [illegible] و به [illegible] موردی معتقد نبودهاند که پیشبرد پراتیک مبارزاتی را باید منوط به تشکل [illegible] نمود. ما همواره بویژه در دورههای قبل از قیام، کوشیدهایم این گسترش اپورتونیستی را که شرکت در جنبش توسعهای و قیام را موکول به تشکیل صف مستقل طبقهٔ کارگر میکرد، افشاء نمائیم (۱). چرا که معتقدیم صف مستقل خود محصول پیشبرد و اشاعهٔ یک سیاست مستقل پرولتری در جنبش توسعهای از طریق شرکت در آن است. اما اگر منظور رفیق از پیشبرد انقلاب همایان رسانیدن مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک توسعهای یعنی پیروزی آن است، باید بگوئیم امر پیروزی انقلاب منوط به تامین رهبری پرولتری در جنبش خلق و تامین این رهبری، لااقل در شرایط خاص ایران که نیروی ضدّ انقلاب طبقهٔ کارگر است و آرایش سیاسی سایر نیروها تاحد زیادی شکل یافته است، در گرو تشکیل صف مستقل طبقهٔ کارگر است. تا صف مستقل طبقهٔ کارگر بوجود نیامده باشد صحبت کردن از پیروزی انقلاب بازی کردن با کلمات ودل‌خوش کردن به رؤیاهاست.

پرولتاریا برای کوبیدن مهر و نشان خود بر انقلاب، برای پیشبرد آن تاپیروزی، یعنی برای تامین سرکردگی خویش احتیاج به وحدت اراده وعمل دارد. آیا ازاین روشن‌تر می‌توان سخن گفت؟ آیا می‌توان راهی از این صریحتر مطرح ساخت که بدون آنکه طبقهٔ کارگر خود را از زیر یوغ دنباله‌روی از خرده بورژوازی نجات بخشد صحبت کردن از پیشبرد واقعی انقلاب بی‌معناست آیا می‌توان آشکارتر از این سخن راند؟

ممکن است مطرح سازند که این حرف بسیار کلی است و بگویند درست است که پرولتاریا باید صف مستقل خود را داشته باشد و این یکی از شروط پیروزی انقلاب است اما آیا شیوهٔ پیشبرد آن نیز هست؟ شاید مطرح کنند حزب پرولتاریا از چه طریقی می‌خواهد سرکردگی خویش را در انقلاب تامین وامپریالیسم را نابود سازد؟ بشیوه مسالمت‌آمیز (پارلمانی؟) یا از درون نبردهای بی‌امان و قهرآمیز؟

در مصوبهٔ پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام گفته می‌شود: «در زمان حاضر دربسیاری از کشورهای سرمایه داری، سرمایه داران انحصارگر دولتی به‌درجات مختلف در راه میلیتاریزه کردن و فاشیستی کردن جوامع خود

۱ ــ «پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی» اسفند ۱۳۵۸

گام نهاده‌اند. و برای سرکوب طبقه کارگر و مردم زحمتکش به بیشرمانه‌ترین نوع قهر توسل می‌جویند. باین جهت است که تاکید این نکته که‌اعمال قهرانقلابی برای درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی وبرقراری حکومت پرولتاریا یك قانون جهانشمول برای مبارزهٔ انقلابی طبقهٔ کارگر کشورهای سرمایه‌داری در موقعیت کنونی است، شایان اهمیت است». (۱)

ما همیشه و در هرشرایطی بنابه مصالح طبقهٔ کارگر باصراحت اعلام کرده و می‌کنیم که طبقهٔ کارگر بهیچوجه از طریق پارلمانتاریسم به پیروزی نمی‌رسد. ما آشکارا اعلام می‌کنیم که صرفا از طریق تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزهٔ نظامی درجریان نبرد قهرآمیز توده‌هاست که سازشکاری نیروهای غیرپرولتری درهم شکسته شده وامپریالیسم بااستقرار جمهوری دموکراتیك خلق اساسا اخراج می‌گردد. ما برعکس این دسته از رفقا براین قانونمندی حرکت و تحول جامعه تاکید می‌کنیم وبه‌توده‌ها نشان می‌دهیم و در عمل نیز نشان می‌دهیم، که رهبری سایر اقشار فقط به‌درد تجدید تسلط امپریالیسم برتمام شئون حیاتی زندگی توده‌های ستمکش خلق خواهد خورد.

ما بـه توده‌ها می‌گـوئیم : آنگاه که امپریالیسم و وابستگانش ببینند رهبری طبقهٔ کارگر در جنبش خلق تامین شده است، آنگاه که ببینند برای‌همیشه اخراج خواهند شد، آنگاه که ببینند ایران دارد از جرگهٔ اردوگاه امپریالیستی خارج می‌شود، باتمام قهر ضدانقلابی خویش به سرکوب برخـواهند خاست. امپریالیسم تنها زمانی نسبتا آسان تن به‌عقب‌نشینی می‌دهد کـه مطمئن باشد اولا این عقب‌نشینی موقتی است، ثانیا درصورت عدم تمکین به‌آن ، انقلاب برای همیشه اورا بیرون خواهد راند. درست به‌همین دلیـل امپریالیسم در برابر فشار سهمگین توده‌های بپاخاستهٔ خلق در روزهای بهمن ماه ۵۷ بـه یك شکست موقتی و تاکتیکی تن داد. تازه بی‌آنکه خواسته باشیم تعمیم‌ها ی‌نابجا بعمل‌آوریم باید براین واقعیت تاکید کنیم که خلقهای ما همه به‌چشم خود دیدند حتی برای به‌دست آوردن یك پیروزی در حد اخراج شاه وبرانـداختن رژیم سلطنتی هم اجبارا هزاران کشته و شهید نثار شد. مردم ما دریافتند که تااین حد پیروزی برامپریالیسم هم نه از راه‌های پارلمانی و مسالمت‌آمیز بلکه درقیام خـونین توده‌ای وتحت فشار سهمگین توده‌های خلق به‌فرجام رسید. اعمال قهرتوده‌ای بود که شاه را از ایران اخراج کرد، نه هیچ‌چیز دیگر.

برای ما حتی کوچکترین تردید هم باقی نیست که پرولتاریا و متحدین

---

۱ ــ دوائر از ویتنام ص ۲۰

واقعی‌اش ناگزیر خواهند بود دربارهٔ جنگ طبقاتی، نظام سرمایه‌داری وابسته را در ایران براندازند و به نیروی مسلح خود، به‌نیروی ارتش توده‌ای از نظام‌نوین در برابر تهاجم امپریالیسم و نوکران داخلی‌اش دفاع نمایند. براستی «قهر مامای هرجامعهٔ کهنی است که آبستن نو است». (۱)

ولی در تفکر رفقا ضرورت اعمال قهر توده‌ای مقدم بر ماهیت رهبری آن است. در تفکر آنها اهمیت رهبری قهر توده‌ای تحت‌الشعاع خود قهر است. حال آنکه قهر توده‌ای بطرز اسفباری شکست خواهد خورد اگر همچون امروز رهبری، خود را به‌دست خرده بورژوازی که نمی‌تواند چرخ تاریخ را به پیش راند، بسپارد. قهر توده‌ای نهایتا پیروز خواهد شد هرگاه، رهبری آن در دست پرولتاریای پرقدرت که می‌کوشد چرخ تاریخ را قهرمانانه به‌پیش‌راند، سپرده شود. متاسفانه از نظر رفقای ما ضرورت اعمال قهر (۲) بسیار حیاتی‌تر از ضرورت تامین رهبری این اعمال قهر توسط پرولتاریاست. آنها پیش از آنکه واقعا خواهان پیروزی پرولتاریا باشند، خواهان اعمال قهر هستند و نه چیزی بیش از آن. برای آنکه بهتر متوجه موضع رفقا شویم به جملات زیر توجه کنید: «کسانی که به خط‌مشی مبارزهٔ مسلحانه خرده می‌گرفتند که شما «جدا از توده‌ها» می‌خواهید مبارزهٔ مسلحانه انجام دهید، و ما به آنها می‌گفتیم صرفنظر از هرگونه دلیلی، شما اپورتونیست‌هایی هستید که اساسا باعمال قهر انقلابی مخالفید، برای توجیه سخنان خود می‌گفتند نه ما به مبارزهٔ مسلحانهٔ توده‌ای اعتقاد داریم. امروز که توده‌ها مسلح شده‌اند امروز که بقول یکی از فرماندهان از هر ده نفر در ایلام نهنفر مسلح‌اند به چه فکر می‌کنند؟ اینجا کدیگر بحث مبارزهٔ مسلحانهٔ جدا از توده مطرح نیست.» (۳)

ما به‌رفقا می‌گوئیم چرا ایلام را وسط گذاشته‌اید؟ فکر می‌کنید در سراسر ایران چندنفر مسلح‌اند؟ در اکثر نقاط ایران از میان مردم جوانان نفر «پاسدار» می‌توان یافت که مسلح‌اند و تحت رهبری خرده بورژوازی باگرایش به شعارهای غیرپرولتری، بدون هیچگونه آگاهی طبقاتی پرولتاریائی بسوی

---

۱ ــ کاپیتال ک. مارکس ص ۶۸۰

۲ ــ رفقا قهر را به تعبیر دیگر با اصطلاحاتی چون موتور کوچک و موتور بزرگ پذیرفته‌اند. به خواننده توصیه می‌شود برای مطالعهٔ نظرات رفقا دراین زمینه به‌کتاب «انقلاب درانقلاب» رئیس دبره که اساسی‌ترین نکات آن درجزوهٔ «مبارزهٔ مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» رفیق مسعود احمدزاده حفظ شده است مراجعه نمائید.

۳ ــ مصاحبه ــ ص ۳۷

کوچکترین اعتقاد و اعتماد به‌رهبری طبقه کارگر، در خدمت خرده بورژوازی حاضر و آماده‌اند. روحانیت و بطورکلی جریانهای خرده بورژوازی تقریبا همه‌جا آنان را سازمان داده وبرای خود «دسته‌های خاص افراد مسلح» درست کرده‌اند و واقعا هم می‌توان نام آن را بسیج مسلحانه گذاشت. ولی براستی ببینید این بسیج درخدمت کیست؟ تسلیح آنگاه که درجهت آرمان پرولتاریا قرارنگیرد، فقط بتنهائی قادر به پیشبرد وحل هیچیك از مسائل اساسی انقلاب که تحول‌نظام اقتصادی ــ اجتماعی موجود باشد نیست، بلکه در نهایت قادر بــه حفظ همین پیروزیهای بدست آمده هم نخواهد بود. چنانچه غلیان و فشار توده‌ای، بمثابهٔ یکی از احتمالات ممکن فروکش کند در شرایط سازمان نایافــتگی نیروهای توده‌ای، هم سلاحهای مصادره شده از کف خواهد رفت و هــم بسیاری از پیروزیهای بدست آمده.

مارکسیست ــ لینیست واقعی کسی است که قبل از اندیشیدن به‌اعمال قهر به‌ماهیت طبقاتی این اعمال قهر بیندیشد. برای پاسداری از منافــع پرولتاریا، تسلیح پرولتاریا، دهقانان و زحمتکشان شهری، تنها تحت رهبری پــرولتاریای پیشرو مطرح است، نه‌فقط خود تسلیح.

رفقای ما برمبنای طرز تفکری که دارند قاعدتا باید بسیار تعجب کنند که چطور مردم بخصوص در تهران اکثر پادگان‌ها را خلع سلاح کردند و به تسلیم واداشتند، چطور تمام سلاحهای اکثر پادگانهای تهران توسط مردم مصادره شد اما هنوز «بورژوازی وابسته» سرجای خود ایستاده است؟ چرا سلاحهای توزیع شده بین مردم بسرعتدر دست کسانی قرار می‌گیرد که برای اعمال حاکمیت خود، «دسته‌های خاص مسلح بیگانه از جامعه» (۱) ایجاد می‌نمایند. چه چیز باعث شد که سرنوشت قیام حماسی خلق اینچنین دستخوش تاراج بورژوازی و خــرده بورژوازی که نمی‌خواهند و نمی‌توانند امپریالیسم را از پای درآورند، شود؟ ما صراحتا پاسخ می‌دهیم که عدم تامین رهبری پرولتاریا در جنبش خلق، عدم تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش طبقهٔ کارگر عامل اصلی دنباله‌روی کارگران از خرده بورژوازی سنتی بود. اگر پرولتاریا صف مستقل خود را تشکیل داده بود نه فقط به‌دنباله‌روی کشیده نمی‌شد بلکه دهقانان واقشاری‌از خرده‌بورژوازی شهری را هم به دنبال خود می‌کشانید.

دستاورد اعمال قهر توده‌ای زمانی می‌تواند «جمهوری دموکراتیك خلق» باشد که خلق متشکل و مسلح تحت رهبری طبقهٔ کارگر قرار رگفته باشد.

۱ ــ دولت وانقلاب ــ لنین.

تازه اینها همه مجموعه شرایط لازم و کافی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک خلق نخواهد بود. توسل به قهر و دست یافتن به صف مستقل تنها برخی از شروط پیروزی را بیان می‌کنند. داشتن استراتژی و تاکتیک درست در انقلاب و قدرت کاریست مارکسیسم ـ لنینیسم در هر شرایط مشخص دارای چنان اهمیتی است که پیروزی یا شکست انقلاب را یقیناً تعیین خواهد کرد. ولی این رفقای ساده‌اندیش ما هنگامی که این سخنان را می‌شنوند ما را متهم می‌کنند: «باور کنید این اپورتونیستها دروغ می‌گویند. اینها با اعمال قهر انقلابی خلق مخالفند و هر روز آنرا بصورتی عنوان می‌کنند.»(۱) انسان وقتی یکبار دیگر این جمله را می‌خواند باین اندیشه می‌افتد که چرا او اینچنین از خواننده می‌خواهد که حتماً حرفش را باور کند. شکایت از این «اپورتونیستها!» آنهم به‌این شکل انسان را واقعاً نسبت به عمق استدلال و تفکر رفیق متعجب می‌سازد.

www.iran-archive.com

---

۱ ـ مصاحبه ص ۳۷

۴
آیا خرده‌بورژوازی میتواند به‌مسلح نگاه‌داشتن خلق متقاعد شود؟

به‌این جملات توجه کنید: «آن کسانی که در درون جنبش کمونیستی فریاد خلع سلاح سازمان مبارز طبقهٔ کارگر را سرداده‌اند واقعا حامیان طبقهٔ کارگرند یادشمنان آنان؟ آیا دشمن در صفوف ما رخنه نکرده است؟ قصد خلع سلاح ما را ندارد؟» (۱)

برای سازمان انگیزه‌های واقعی طرح مسایل بدین شکل، وتحریف واقعیات تااین حد، هنوز روشن نیست. هیچ معلوم نیست رفیق از کدام تئوری و پراتیک سازمان می‌خواهد سندی برای اثبات کذب گفتار ما و اثبات صحت گفته‌هایش بجوید. او فقط تاکید می‌کند «باور کنید این اپورتونیستها دروغ می‌گویند» کدام سند و حرکت دال بر «فریاد خلع سلاح» که سازمان سرداده است می‌باشد، پس چرا این فریاد به‌گوش هیچکس دیگری نمی‌رسد؟ دراین شیوهٔ برخورد جای تعمق بسیار باقی است.

سازمان درتمام بیانیه‌ها، قطعنامه‌ها و در هرفرصتی مجدانه ضرورت انحلال ارتش سابق وتشکیل ارتش نوین انقلابی خلق را که چیزی جز تسلیح توده‌ها نیست، که دقیقا عبارتست از تشکیل ارتش توده‌ای، متشکل از کارگران و دهقانان و زحمتکشان که سربازان و درجه‌داران وافسران جزء انقلابی به آنها پیوسته‌اند را مطرح ساخته است. سازمان بارها خارج کردن سلاح از دست‌توده‌ها را خیانتی آشکار نسبت به آرمان خلق شمرده است. سازمان به‌هروسیلهٔ ممکن از مسلح ماندن خلق و سازمان‌ها و نیروهای مترقی و انقلابی دفاع وپشتیبانی کرده و در آینده نیز خواهد کرد.

واما درپاسخ به «کسانی در درون جنبش کمونیستی فریاد خلع سلاح سازمان مبارز طبقهٔ کارگر را سرداده‌اند.» (۱) به‌اعتقاد ما «جنگ فقط‌زمانی

۱ ــ مصاحبه ص ۱۹

غیرممکن می‌گردد که ما بورژوازی را نه‌تنها دریك کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم وبطور قاطع برآن غالب آئیم واز آن سلب مالکیت نمائیم، از نقطه نظر علمی سراپا غلط وکاملا ضدانقلابی است اگر آنچه را که اتفاقا از همه مهمتر است یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را نادیده انگاریم یا روی آن سایه بیفکنیم. راهبان اجتماعی واپورتونیستها همیشه برای خیالبافی دربارهٔ سوسیالیسم مسالمت‌آمیز آماده‌اند ولی فرق آنها باکمونیستها اتفاقا در همین است که نمی‌خواهند دربارهٔ مبارزه شدید طبقاتی وجنگهای طبقاتی بمنظور عملی نمودن این آیندهٔ درخشان فکر وتعمق نمایند. شعار ما باید، تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن وخلع سلاح آن باشد. این‌یگانه تاکتیك ممکن طبقهٔ انقلابی وتاکتیکی است که از تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه‌داری ناشی می‌شود ومعلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از آنکه بورژوازی راخلع سلاح نمود می‌تواند بدون خیانت به وظیفهٔ تاریخی جهانی خود اصولا هرنوع سلاحی را دوراندازد وشکی نیست که پرولتاریا چنین نیز خواهد کرد. فقط آن وقت و بهیچوجه نه زودتر از آن.» (۱)

تنها رویزیونیستها و آنان که دم از گذار مسالمت‌آمیز میزنند، آنان که به‌بندبازی سیاسی بیش از تسلیح وتجهیز مبارزه انقلابی پرولتاریا بها میدهند، آنان که پیش از آنکه چشمشان بدنبال قیام مسلحانه پرولتاریا علیه بورژوازی باشد نگران تاخیر در گشایش پارلمان بورژوائی هستند، کسانی که بیش از هر چیز به‌فکر بندوبست با بورژوازی و خرده بورژوازی هستند تا منافع عاجل و تاریخی پرولتاریا ، آنها که همیشه مفسران واقعیتند نه تغییر دهندگان آن واز همین رو امیدبستن به خرده بورژوازی را در برابر امپریالیزم را تبلیغ می‌کنند، یعنی خرده توده و پیروان رویزیونیسم مدرن، این سخنان آموزگار پرولتاریا را فراموش کرده‌اند و بدان بی‌توجه‌اند.

اما رفیق اشرف در ارزیابی «گرایش نیروها پیرامون مسالهٔ «خلع سلاح» سخت دچار خوشباوری است: «ما مخصوصا باید روحانیون مبارز را متقاعد کنیم که مسلح نگه‌داشتن خلق بنفع همه است و سعی کنیم حمایت فعال روحانیون مبارز را برای جلوگیری از خلع سلاح خلق توسط بورژوازی وابسته جلب نمائیم» (۲)، (تاکید از ماست).

در این مورد، بخصوص باید اذعان کنیم او دقیقا بملت بی‌توجهی به

---

۱ ــ برنامهٔ جنگی پرولتاریا لنین ۱۹۱۶

۲ ــ مصاحبه ص ۵۷

آموزشهای مارکسیسم و عدم شناخت موضع روحانیت نسبت بـه موضوع مسلح نگاه داشتن خلق، که خود ناشی از خلقی دیدن و طبقاتی ندیدن مسایل مبارزاتی است، سخت دچار خویش‌باوری شده است. او قبل از نوشتن این سطور می‌توانست تجربهٔ یکسال گذشته را بخاطر آورد اگر او در پروسهٔ قیام در ایران بود می‌توانست متوجه شود که چگونه روحانیت، وقتی پیروزی مورد نظرش برایش مسلم شد، بسرعت وباتمام نیروی خود کوشید از تسخیر پادگان‌ها توسط توده‌های ستمکش و تسلیح آنها جلوگیری کند. چرا روحانیت بامسلح نگهداشتن همهٔ‌خلق نمی‌تواند موافقت داشته باشد؟ پاسخ کاملا روشن است زیرا حفظ تسلیح توده بقول «انگلس» یعنی آغاز و ادامهٔ جنگ طبقاتی، یعنی متلاشی شدن نظم طبقاتی جامعه، زیرا تسلیح توده‌ها یعنی اعلام جنگ ستمکشان به ستمگران در جبهه‌ای پوست تمام جامعه.

هرگاه بپذیریم که تکامل نیروهای مولد و پیدایش و شکل گیـری طبقات وبرقراری روابط استثمار گرانه منشاء وموجد ضرورت اعمال قهر یك طبقه برطبقات دیگر جهت حفظ نظم طبقاتی و ادامهٔ استثمار است، باید بپذیریم که هرجا که بعلت تسلیح توده‌ای اقشار و طبقات استثمار کننده توان برقـراری و تثبیت سلطهٔ قهرآمیز خود را نداشته باشند امکان تداوم ستم طبقاتی ضـرورتا شکسته شده جنگ طبقاتی جریان خواهد یافت.

مگر نه‌اینکه هرطبقه‌ای که به حاکمیت دست یابد خود به نیروئی حافظ نظم بدل می‌شود؟ مگر نه‌اینکه آنتاگونیسم موجود بین استثمار شوندگان و استثمار کنندگان بهرحال نوعی از دیکتاتوری بورژوازی یا پرولتری را برقرار می‌سازد؟ ومگر نه‌اینکه اعمال این دیکتاتوری طبقاتی همان اعمال قهر نیرو های حاکم برسایر اقشار وطبقات است؟ پس صحبت کردن از اینکه روحانیت مبارز را (درحالیکه خود در حاکمیت شریك است) متقاعد کنیم که همه‌خلق را مسلح نگاهدارد بچه معناست؟ نه تحلیلهای تئوریك و نه بررسی اوضاع مشخص کنونی هیچکدام نشان نمی‌دهند که بتوان روحانیت مبارز را به‌اینکـه مسلح نگاهداشتن خلق به سود همه است متقاعدساخت. اگر حتی رفیق به استدلال حزب جمهوری اسلامی و همهٔ هواداران حاکمیت موجود هم توجه می‌کرد چنین‌فکری را در سر نمی‌پرورانید. همه آنها در جواب نیروهای هوادار طبقهٔ کارگـر و بویژه در برابر سازمان و حتی نیروهاگرادیکال خرده بورژوازی که با خلع سلاح نیروهای مترقی به مقابله برخاسته است اینطور تبلیغ می‌کنند که شما سلاح را برای چه می‌خواهید؟ اگر برای مقابله باامپریالیسم سلاح می‌خواهید

که این وظیفهٔ ارتش ملی واسلامی ماست وباید آن را بعهده گیرد واگر سلاح را برای مقابله بادولت و قیام برضد حکومت می‌خواهید که ما هرگز اجازهٔ‌چنین کاری را بهشما نخواهیم داد ــ آنها در چهارچوب دیدگاه‌های ایدئولوژیك خود چنین فکر می‌کنند وجزاین هم نمی‌توانند فکر کنند. لذا هرگز چیزی رانامعقول تر و توطئه گرانه‌تر از شعار تسلیح توده‌ها و مسلح نگاه داشتن همهٔ خلق نخواهند یافت. آنها امروز باتمام ذرات وجودشان شعار مسلح نگاهداشتن تودهٔ مردم را توطئهٔ جهانخواران شرق وغرب برای ایجاد بلوا و آشوب و ممانعت از تحقق جمهوری اسلامی می‌دانند و میدانید چرا آنان اینگونه می‌اندیشند؟ زیرا همه بهره‌کشان ــ بویژه وقتی در حاکمیت سهیم باشند «امنیت» را بزرگترین موهبت ومسلح بودن توده‌های ستمکش خلق را بلای خانمانسوز آن می‌دانند.

اشرف از دیدگاه طبقاتی و پرولتاریائی خرده بورژوازی را تحلیل نمی‌کند او فراموش می‌کند که شیوهٔ برخورد کمونیستها در هرمرحله از انقلاب چنین است که: معین کنند که چه نیروهایی باید سرکوب و مستاصل شوند کدامین نیروها منفرد وبیطرف گردند، وچه نیروهائی می‌توانند وباید باپرولتاریا متحد یا همسو باشند؛ چنین است که: از ظرفیت وتوان این نیروها یك ارزیابی عینی ارائه دهند وبرنامهٔ حداقل وسیاست خود را دقیقا براساس عینیت نیروهای انقلاب وضدانقلاب تنظیم کنند. این‌برنامهٔ حداقل‌دارای دوویژگی‌اساسی‌است: اولا سایر اقشار خلق هیچیك قادر نیستند مجری آن گردند، ثانیا این برنامه قادر است حمایت سایر اقشار خلق را بسوی خود جلب کرده آنان را به دنبال خود بکشاند ولی از آنجا که خرده بورژوازی بنابه‌ماهیت خود خواستار دگرگونی بنیادی نظام طبقاتی نیست، چنانچه در موضع رهبری قرار گیرد نمی‌تواند سلطهٔ امپریالیسم را از بیخ وبن براندازد. او در شرایطی که بتواند پیروزی مورد نظرش را که قطعا یك پیروزی نیمه کاره وموقتی‌است بدست آورد، باتمام هم خود مانع تسلیح پرولتاریا وسایر اقشار وسیع زحمتکش خلق خواهد شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از داوطلبان غیرحرفه‌ای تشکیل شده، بتدریج تبدیل به مستخدمین حرفه‌ای مزدبگیر می‌شوند. پس از قیام از آنجاکه قشر بالای خرده بورژوازی در قدرت سیاسی حاکم برجامعه سهیم شده است، نیرو های مسلح تحت رهبری او از موقعیتی که می‌شد آن را نوعی تسلیح توده‌ای نامید جدا شده وبصورت «دسته‌های خاص افراد مسلح (پلیس ــ ارتش دائمی) که مافوق جامعه قرار داده شده و خود با آن بیگانه می‌شوند درمی‌آیند.» (۱)

۱ ــ دولت وانقلاب ــ لنین ۱۹۱۶.

www.iran-archive.com

نیروهای مسلح این خرده بورژوازی به نیروی حافظ نظم تبدیل می‌شوند. زیرا خرده بورژوازی هم حافظ نظام طبقاتی است. آنها لزوما نقش نیروی سرکوبگر را در برابر مبارزات طبقهٔ کارگر و زحمتکشان ایفا خواهند کرد. آنها نمی‌توانند چنین نباشند، بنابراین نمی‌توانند باتسلیح پرولتاریا مخالف نباشند. جالب خواهد بود اگر این دیدگاه رفیق نسبت به خرده بورژوازی پس از قیام را با بینش مارکس از خرده بورژوازی دموکرات در بعد از انقلاب ۱۸۵۰ مقایسه کنیم. مارکس در خطابیه‌ای به‌اتحادیهٔ کمونیستها می‌گوید: «خرده بورژوازی در مبارزهٔ آینده مانند گذشته تاحدامکان تردید به خرج می‌دهد، بزدل، غیرقاطع و غیرفعال باقی می‌ماند، اما وقتی پیروزی قطعی است آن را برای خود ادعا می‌کند. از کارگران می‌خواهد نظم را رعایت کنند و بسر کار بازگردند واز زیاده‌روی بپرهیزند و پرولتاریا را از ثمرات پیروزی محروم می‌سازد. کارگران قادر نیستند دموکراتهای خرده بورژوا را از این کار باز دارند اما قادرند کاری کنند که خرده بورژوازی حتی‌المقدور بسختی بتواند از قدرتش علیه پرولتاریای مسلح استفاده کند.» (۱)

آری تمام واقعیات بما حکم می‌کند که در مورد تسلیح پرولتاریا وسایر زحمتکشان دربرابر خرده بورژوازی در شرایط غلبه وی، در شرایطی که وی به نیروئی حافظ نظم بدل گشته است. کاری کنیم که بسختی قادر باشد از قدرتش علیه پرولتاریای مسلح استفاده کند و نه چیزی بیش از آن، امید به‌متقاعد ساختن خرده بورژوازی به‌اینکه مسلح بودن خلق ــ که بخش عمدهٔ آن پرولتاریاست، بسود همه است، رؤیائی بیش نیست. در همین جا متذکر می‌شویم که قصد ما بهیچوجه نفی مبارز بودن برخی از روحانیون مترقی نیست. روحانیون مبارز وجود دارند و گرایشات ضد امپریالیستی هم در حرکاتشان مشاهده می‌شود، ولی این بهیچوجه باعث آن نیست که روحانیت را خواهان «واژگون ساختن همهٔ نظام اجتماعی از راه جبر» بحساب آوریم. دیدگاه ما نسبت به خرده بورژوازی مدعی آن نیست که این اقشار در مبارزهٔ طبقاتی به اعمال قهر و جنگ مسلحانه مبادرت نمی‌کنند. خیر آنها تحت شرایط خاص بمنظور دست یافتن به قدرت حتی ممکن است میان مردم سلاح توزیع کنند. ولی چیزی که مسلم است بلافاصله بعداز رسیدن به قدرت می‌کوشند برای خود «دسته‌های خاص افراد مسلح که از جامعه بیگانه می‌شوند» تاسیس کنند و آنها را بحربهٔ اعمال حاکمیت خود (قهر خود) بر پرولتاریا و نیمه پرولتاریا بدل سازند یعنی

---

۱ ــ مارکس خطابیهٔ کمونیستها ۱۸۵۰

آنها نیز می‌کوشند برای خود «دولت» تاسیس کنند. لذا آنها همواره میل وافر وعزم جزمی درخلع سلاح پرولتاریا و سایر زحمتکشان خواهند داشت. این‌قانون مبارزه طبقات است.

خرده بورژوازی هرگاه به‌حاکمیت برسد یاهمچون شرایط‌فعلی بابورژوازی در حاکمیت شریك شود، بیش از هرچیز متکی به ارتش دائمی مسلح خویش برای اعمال قهر ضد انقلابی علیه کارگران و زحمتکشان است.

مگر نه‌اینکه بطور کلی سرمایه داران و مدافعان نظام سرمایه‌داری، هرگز در هیچ زمانی، قدرت وحاکمیت خود را از روی میل به پرولتاریا واگذار نخواهند کرد.

بعلاوه در شرایط خاص ما بویژه در پروسه قیام برای همه بخوبی روشن شد که همه رهبران بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه چنان از تسلیح مردم و قیام مسلحانه به‌وحشت افتادند که نمایندگان خودرا سراسیمه به‌هرکوی وبرزن‌فرستادند که مردم را از حمله به پادگانها و مصادره سلاحها باز دارند. همه آنها باتمام تلاش خود کوشیدند، ارتش دست نخورده باقی بماند واز طریق مصالحه با امپریالیسم این ماشین جنگی را برای حفظ و حراست سرمایه و حفظ وحراست مالکیت خصوصی دراختیار خویش گیرند.

درست برعکس بورژوازی واعوان وانصارش، توده ستمکشان شهر وروستا، هواداران طبقه کارگر و همه نیروهای انقلابی باتمام نیروی خویش کوشیدند تا هرچه بیشتر ارتش مزدور شاه از پای درآید و بیشترین سلاح از زرادخانه‌های دشمن به‌دست توده‌های ستمکش خلق افتد. واقعیات روشن‌تر از آن است که نیاز به شرح و بسط بیشتری داشته باشد.

درك ضرورت حفظ تسلیح توده‌ای و مسلح نگاه داشتن خلق مستقیما متکی است به‌درك ضرورت نفی استثمار، نفی جامعهٔ طبقاتی و نه صرف مخالفت با امپریالیسم و بورژوازی وابسته، تنها آنان که مستقیما استثمار می‌شوند، می‌توانند به ضرورت حفظ تسلیح توده‌ای متقاعد باشند، نه آنان که بنابه ماهیتشان هرگز نمی‌خواهند جامعه طبقاتی را براندازند. لنین از آموزشهای انگلس نقل می‌کند که «سازمان مسلح خودگردان توده‌ای» تنها در جامعهٔ اشتراکی اولیه می‌توانست وجود داشته باشد ومی‌گوید: «وجود چنین جامعه‌ای از این نظر محال است که جامعهٔ متمدن به‌طبقات متخاصم وضمنا متخاصم آشتی‌ناپذیر تقسیم‌شده‌است که تسلیح‌خودگردان آنها کار رابه‌مبارزهٔ مسلحانه میان‌آنها می‌کشاند... هرانقلاب یا درهم‌شکستن دستگاه‌دولتی، برای‌العین به‌ما نشان‌می‌دهد که‌چگونه‌طبقهٔ‌حاکمهٔ جدید می‌کوشد مجددا دسته‌های خاصی از افراد مسلح تشکیل دهد که خدمتگزار وی

باشند، که چگونه طبقهٔ ستمکش می‌کوشد سازمان نوینی از این نوع ایجاد کند که بتواند خدمتگزار استثمار شوندگان باشد نه استثمار کنندگان.» (۱)

رفیق اشرف یا به تقسیم جامعه به طبقات متخاصم معتقد نیست که چنین نیست، یا «روحانیت مبارز» را خواهان رهائی زحمتکشان و برانداختن جامعهٔ طبقاتی می‌شمارد که چنین چیزی لااقل از نظر ما محال است. اگر جز این می‌بود او هرگز نمی‌خواست خرده بورژوازی را در حالیکه برمسند حکومت تکیه زده متقاعد کند که مسلح نگاهداشتن همه خلق ــ که رکن اساسی آن پرولتاریاست ــ به سود همه است. زمینهٔ تئوریك این درك از آنجا ناشی می‌شود که در امرمبارزه تنها یك تضاد را بنام تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی وابسته می‌شناسند. او چون نیروهای درون جبههٔ خلق را از هم متمایز نمی‌کند، در نتیجه چنین می‌اندیشد که تنها بورژوازی وابسته است که با حفظ تسلیح توده‌ای مخالف است. این مساله که یکی از اساسی‌ترین مسائل انقلاب ماست همواره بحثهای زیادی را برانگیخته است. پرداختن به ساخت طبقاتی درون جبههٔ خلق، تشخیص موضع خرده بورژوازی در انقلاب و تعیین سیاست پرولتاریا نسبت به‌آن همواره از بغرنج‌ترین مسائل جنبش کمونیستی ایران بوده است. بسیاری از نیروهای مارکسیست ــ لنینیست نسبت به خرده بورژوازی دیدگاهی ساده‌انگارانه دارند. آنها تنها از دریچهٔ تضاد خلق با امپریالیسم به‌جامعه می‌نگرند لذا فقط گرایشهای ضدامپریالیستی خرده بورژوازی را می‌بینند واورا درست در کنار پرولتاریا قرار می‌دهند. اینان تمایل دارند که مانند رفیق اشرف وجه تمایز بین کارگران باخرده بورژوازی را فراموش کنند. آنها تنها مقولهٔ کلی خلق را جایگزین صف‌بندی طبقاتی نیروها می‌کنند. در گفتار آنگاه که لابلای متون مارکسیستی سیر می‌کنند از کارگر، سرمایه‌دار، دهقان و خرده بورژوازی ودیگران یاد می‌کنند. اما در کردار فقط تضاد خلق با امپریالیسم را می‌فهمند. آنها پرداختن به تضاد های درون جبههٔ خلق را زاید وامری که به‌وحدت نیروها زیان می‌رساند! تلقی می‌کنند. اینان از خرده بورژوازی همان دریافت وتوقعی‌را دارند که‌از پرولتاریا در بنیان تفکر این رفقا مرزبندی‌های طبقاتی درون جامعه به مرزبندی عمومی‌تری که بیانگر تضاد خلق با امپریالیسم است بدل شده است. آنها در کردار و یا هم درکردار و هم در گفتار شعار بسیج بلاواسطه خلق را به‌پیش می‌برند و بدون توجه بشرایط خاص ایران بدون تشکیل حزب نیز کسب قدرت سیاسی را به رهبری پیشاهنگان مارکسیست ــ لنینیست ممکن میشمارند. وبه‌اعتقاد ما این تفکر که همان تحلیل مفهوم طبقه در مفهوم خلق‌است چیزی جزیك درهم‌اندیشی خرده بورژوائی نیست.

۱ــ دولت انقلاب لنین.

۵
صف مستقل بدون سیاست مستقل، فرم بدون محتوا است

صفحات ۵۸ تا ٦٤ مصاحبه از نظر مطالبی که رفیق پیرامون مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و وظایف پیشرو در مقابل آن مطرح کرده است بسیار شایان توجه است. به خواننده توصیه می‌کنیم باردیگر این صفحات را که به رابطهٔ پیشرو باپرولتاریا اختصاص داده شده مطالعه کند، تا روشن‌تر دریابد که چگونه درهر کلمهٔ آن، در هرعبارت آن، و در بندبند جملات آن مارکسیسم به آشکارترین شکلی به‌تاراج رفته است.

قبل از پرداختن به مساله و شکافتن موضع رفیق اشرف لازم است دربارهٔ دیدگاه‌های سازمان از آغاز تاامروز پیرامون ضرورت وحدت درجنبش کمونیستی (دست یافتن به وحدت خاص) و پیوند خوردن با پایگاه طبقاتی وایجاد صف‌مستقل طبقهٔ کارگر توضیحاتی دهیم.

سازمان خیلی زود ایدهٔ ایجاد بلاواسطه جبههٔ خلق ــ قبل از تشکیل پیشرو واقعی طبقه کارگر ــ را که توسط رفیق مسعود مطرح شده بود به کنار نهاد. سازمان در سال ٥٤ در نبرد خلق شماره ٦ و سپس در مباحثی که پیرامون جبههٔ واحد توده‌ای مطرح شده در جزوهٔ «بحث ویژه درون سازمان» و همچنین در مقالهٔ دربارهٔ وحدت و نقش استراتژیك سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مواضع خود را دال برتاکید روی اهمیت تشکل مستقل مارکسیست ــ لنینیستها و پیوند یافتن آنها با پایگاه طبقاتی‌شان پرولتاریا وتقدم آن نسبت به جبهه اعلام داشته است. رفیق پیژن باطرح ضرورت به‌کارگیری اشکال سیاسی ــ صنفی مبارزه برای پیوند خوردن با توده‌ها برای خارج کردن آنان از حالتی که فقط «نقش تماشاچی»را در مبارزه بارژیم بازی کنند» (۲) درگرایش سازمان به سوی اشکال دیگری از مبارزه مؤثر می‌افتد. و سازمان آن را تاحد کار سیاسی ــ تشکیلاتی درون طبقه کارگر ارتقاء داده در

۱ ــ نبرد باديكتاتوری ص ۹۸

دستور کار خود قرار می‌دهد. دراین مرحله سازمان از یک‌سو باپـذیرش کار سیاسی ــ تشکیلاتی درون طبقه و فعالیت تبلیغی و ترویجی در جهت تربیت و تشکل طبقه کارگر وازسوی دیگر باکوشش درجهت وحدت در جنبش کمونیستی ضرورت تشکیل حزب طبقهٔ کارگر را عملا طرح و محدانه آن را تعقیب می‌کند. ما در دو جزوهٔ «وظایف ....» به تشریح همین مساله وفعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک مارکسیست ــ لنینیستها پرداخته‌ایم.

ما درآن‌مقالا ت تاکید کرده‌ایم که باید صف مستقل طبقهٔ کارگر را به وجود آوریم، باید آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک را در میان طبقهٔ‌کارگر تبلیغ و ترویج کنیم، باید پرولتاریا را در سازمانی جداگانه که خط و مرز کاملا مشخصی باسایر طبقات دارد متشکل کنیم. ما پذیرفته‌ایم که بدون انجام تمام این وظایف، انقلاب دموکراتیک توده‌ای ما، هرگز به‌ثمر نخواهد رسید. چرا که شرط تحقق آن تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب است.

ما برخلاف رفیق اشرف تمام آنها را در زمرهٔ وظایف اساسی خودشمرده‌ایم وبارها وبارها روی اهمیت و ضرورت آن تاکید کرده‌ایم. ما تاکنون بسیار و بسیار از اهمیت تبلیغات سوسیالیستی صحبت کرده‌ایم.

رفیق اشرف فکر می‌کند با «بردن ایدئولوژی مارکسیستی» (۱) به‌درون طبقه می‌توان این مهم را به‌انجام رساند. به‌بیان دیگر برای ایجاد صف مستقل طبقهٔ کارگر باید بکوشیم طبقه را در جهت مارکسیست شدن حرکت دهیم! هر مارکسیستی که الفبای مبارزه را آموخته باشد می‌داند که این کار غیرممکن است. وضعیت عینی طبقهٔ کارگرچنان است که حداکثر دستهٔ پیشرو پرولتاریا توان دریافت مارکسیسم را خواهد داشت و نه تودهٔ طبقهٔ کارگر. ما باید اعضای ستاد رهبری مبارزات پرولتاریا را بسلاح مارکسیسم ــ لنینیسم مجهز سازیم. به اعتقاد ما گسترش این امر درسطح تودهٔ طبقهٔ کارگر، و حتی بخش مهمی از آن امری ناممکن است، بی‌آنکه خواسته باشیم این‌را نفی‌کرده باشیم که مارکسیست‌ــ لنینیستها موظفند کـه باتمام قوا در جهت اشاعهٔ مارکسیسم در سطح توده‌ها بکوشند. منظور از صف مستقل این نیست که طبقه کارگر به آگاهی مارکسیستی دست یافته و مجهز به آن در انقلاب شرکت کند. منظور آنست که پرولتاریا موفق شده باشد در ذهن خویش خط و مرز مشخصی میان منافع خود، خواستها وایده‌آلهای تاریخی خود با منافع وایده‌آلهای سایر اقشار و طبقات جامعه‌ترسیم نماید. تنها وقتی می‌توان از صف مستقل طبقهٔ کارگر سخن گفت کـه لااقل

---

۱ ــ مصاحبه ص ۵۸

اکثریت طبقه منافع طبقاتی‌اش را درک کرده و مستقیما برای تحقق خواستهای طبقاتی خودش در جنبش شرکت‌کند. وقتی می‌توان گفت‌طبقهٔ کارگر استقلال خویش را بازیافته است که در پراتیک و در مبارزهٔ طبقاتی از دنباله‌روی از سایر طبقات واقشار خلاص شده باشد. واین خود متضمن ترویج حد معینی از آگاهی طبقاتی (سوسیالیستی و دموکراتیک) در میان طبقه است. این امر باید ضرورتا توسط پیشرو انقلابی طبقه صورت گیرد. واز بیرون به میان طبقه برده شود. آنچه طبقهٔ کارگر بطور خودبخودی درمی‌یابد از حدآگاهی تریدیونیونی (اتحادیه‌ای) که یك آگاهی خرده بورژوائی است فراتر نمی‌رود. اهرم نیرومند بردن این آگاهی، اهرم بیدار کنندهٔ طبقهٔ کارگر افشاگری همه‌جانبهٔ سیاسی است ترویج آگاهی بربستر حرکت خودانگیخته کارگران عمدتا براساس و به کمك همین افشاگری‌ها صورت خواهد گرفت. این فعالیت ضرورتا باید از خط‌مشی (سیاست) منسجم ومستقلی که‌حاصل تطبیق خلاقانهٔ مارکسیسم‌ـلنینیسم باشرایط خاص جامعه‌مان باشد، پیروی کند. وپیگیری وادامه‌کاری و پیشبرد همین سیاست مستقل توسط پیشرو انقلابی طبقهٔ کارگر است که سرانجام به‌احراز هویت مستقل طبقهٔ کارگر در جنبش خلق خواهد انجامید. سیاست پرولتاریا در مرحلهٔ انقلاب دموکراتیك هرگز همان سیاست خرده بورژوازی واحیانا دیگران نیست، سیاست پرولتاریا و سیاست خرده بورژوازی کیفیتا متفاوتند. فشردهٔ سیاست پرولتاریا در شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیك متجلی می‌شود. از اینرو مارکسیست‌ـلنینیستها موظفند برای دست‌یافتن‌به‌تشکل مستقل طبقهٔ کارگر وتامین رهبری پیشرو واقعی طبقهٔ کارگر در سطح جنبش کارگری یك سیاست پرولتری مستقل‌و فعال را در پیش گرفته آن را مجدانه تعقیب نمایند. و مظهر این سیاست عموما شعارهای خاص و مستقلی است که از جانب پیشرو پرولتاریا مطرح می‌شود.

رفیق اشرف معتقد است «در شرایط کنونی طبقهٔ کارگر شعار سیاسی مستقلی برای خود ندارد.» ما می‌پرسیم منظور از «در شرایط کنونی» چیست؟ اگر منظور رفیق در مرحلهٔ کنونی انقلاب باشد که ادعائی پوچ است واگر منظور از «در شرایط کنونی» همین وضعیت فعلی باشد می‌توان پرسید پس چه‌تغییری دراوضاع باید پدید آید تا طبقهٔ کارگر بتواند شعارهای سیاسی مستقل خود را مطرح سازد؟

رفیق اشرف تصور می‌کند چون شعارهای «نابود باد بورژوازی‌وابسته» یا «مرگ برامپریالیسم» جنبهٔ عام و همگانی دارد، چون انقلاب دموکراتیك درهرحال یك انقلاب همگانی است. لذا طبقهٔ کارگر شعار سیاسی مستقلی برای

خود ندارد و فقط در زمینهٔ مبارزهٔ اقتصادی می‌توان از منافع طبقهٔ کارگر دفاع کرد. اشتباه رفیق در اینجاست که تصور می‌کند جنبهٔ همگانی وعام انقلاب دموکراتیک مانع طرح شعارهای سیاسی مستقل توسط پیشرو طبقهٔ کارگر و اشاعهٔ آن درسطح طبقه است. رفیق اشرف آشکارا باتکیه بر جنبهٔ همگانی انقلاب دموکراتیک خلق، طبقهٔ کارگر را از پیشبرد سیاست مستقل خود باز می‌دارد و با مخدوش کردن مرزبندیهای طبقاتی مانع اتحاد طبقهٔ کارگر تحت رهبری پیشرو انقلابی خویش می‌گردد وآن را همچنان دراسارت دنباله‌روی از خرده‌بورژوازی نگاه می‌دارد و بدینترتیب به‌دست خود رهبری انقلاب را به خرده بورژوازی و بورژوازی می‌سپارد تا مبارزات وسیعترین توده‌های ستمکش خلق را به‌اسفناک‌ترین وجه ممکن به‌شکست کشاند.

به‌اعتقاد ما در عصر امپریالیسم وانقلابات پرولتاریائی ضرورت پیشبرد سیاست مستقل پرولتاریائی درانقلاب دموکراتیک به بهانهٔ جنبهٔ همگانی آن تنها توسط کسانی صورت پذیرد می‌گیرد که به بورژوازی بودن انقلاب تن داده باشند. پیشرو واقعی پرولتاریا هرگز بدین انحطاط تن درنخواهد داد.

بهرحال از آنجا که شعارهای سیاسی مستقل طبقهٔ کارگر تجلی‌گاه آن سیاست مستقل پرولتری است که پیشبرد آن وظیفهٔ هر جریان کمونیستی است لذا به‌اعتقاد ما چنانچه همچون رفیق اشرف، صف مستقل را تنها در فرم بپذیریم ویگوئیم «جنبش مستقل طبقهٔ کارگر بیشتر جنبهٔ تشکیلاتی دارد تا شعاری و تاکتیکی» (۱) در واقع باکنار نهادن خطمشی مستقل و هویت سیاسی مستقل خود ادامهٔ دنباله‌روی پرولتاریا از خرده بورژوازی را تضمین کرده‌ایم.

ما در جزوهٔ «بازهم ...» ضمن اینکه روی مجزا کردن طبقهٔ کارگر از سایر همرزمانش وتشکیل صف مستقل او صحبت کرده‌ایم از «ابعاد خطای تفکری که هویت مستقل و متمایز وتامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را باشعار می‌خواهد حل نماید» (۲) سخن‌گفته‌ایم. این بیان از این‌نظر درست است که گفته‌ایم مسالهٔ «صف مستقل پرولتاریا» ورهبری آن در جنبش خلق باتکرار شعار های «پیش به سوی صف مستقل پرولتاریا» یا «پیش بسوی رهبری طبقهٔ کارگر» یا «زنده‌باد رهبری طبقهٔ کارگر» حل نخواهد شد. چرا که این شعارها قبل از آنکه ماهیت تضاد سیاست و منافع پرولتاریا با خرده بورژوازی و بورژوازی‌را برای طبقهٔ کرگر توضیح دهد و دقیقا برای او روشن نماید که چراء چگونه

---

۱ ــ مصاحبه ص ۶۰

۲ ــ بازهم دربارهٔ وظایف اساسی ص ۶

وتاچه حد سیاست او از سرمایه‌داری جداست؟ رهنمودی برای فعالیت عنصر آگاه است. در عین حال هرگاه بپذیریم که در هرزمان شعارهای مستقل پرولتاریا چکیده سیاست مستقل پرولتاریاست و یا پیشبرد این سیاست برپایه اشاعه آگاهی سوسیالیستی ودموکراتیک وافشاگریهای همه‌جانبه سیاسی‌توسط‌پیشرو پرولتاریاست که صف مستقل طبقه کارگر شکل می‌گیرد، آنگاه ابعاد خطای تفکر ما در «جزوه بازهم» که می‌گفت مساله احراز هویت مستقل و متمایز پرولتاریا باشعار (پیشبرد سیاست مستقل) حل نخواهد شد، بیش از پیش آشکار خواهد گردید. هرگاه توجه کرده باشیم که حتی شعارهای همگانی پرولتاریا بهیچوجه همان شعارهای خرده بورژوازی و بورژوازی نیست باید هرچه صریحتر اذعان کنیم که هویت مستقل بدون شعار مستقل اساسا بی‌معناست.

قصد ما این است که آگاهی طبقهٔ کارگر چنان ارتقاء یابد که درکشاکش مبارزهٔ طبقاتی بتواند دوست را از دشمن تمیز دهد. و در عمل قادر شود بین‌منافع طبقاتی خود وسایر اقشار و طبقات بدرستی خط و مرز روشنی ترسیم نماید. طبقهٔ کارگر باید به‌چنان سطحی از آگاهی سیاسی دست یابد که در عمل بتواند فرق بین آنچه را که بورژوازی و خرده بورژوازی عنوان می‌کند از آنچه را که پرولتاریا می‌خواهد، تشخیص دهد. پرولتاریا باید حول شعارهای مستقل‌خودش متحد شود. طبقهٔ کارگر ضمن اینکه در هر مسالهٔ روزمره باید دریابد که فرق خواست او باخواست دیگران چیست، این را نیز باید دریابد که تفاوت بین رژیم استبدادی و جمهوری اسلامی، و جمهوری دموکراتیک خلق چیست و کدام یك متعلق به‌او ودرخدمت اوست. مضمون و محتوای صف‌مستقل طبقهٔ کارگر چیزی جز گردآمدن طبقهٔ کارگر حول شعارهای مستقل خویش نیست. دراینجا لازم به تذکر است که شعار استراتژیك طبقهٔ کارگر در انقلاب دموکراتیك توده‌ای ضمن اینکه شعاری مستقل است، یعنی آشکارا همواره چیزی بیش از شعار های خاص سایر اقشار و طبقات خلق را مطرح می‌کند ولی ماهیتا چنان است که امکان گردآوردن و تشکل همه نیروهای انقلاب حول آن فراهم است. تاکید روی طرح شعار مستقل طبقهٔ کارگر در انقلاب بمعنای نفی شرکت نیروهای ذخیرهٔ انقلاب در انقلاب نیست. اقشار و طبقات خلق در انقلاب دموکراتیك هریك با همان شعاری که دیگری عنوان می‌کند در انقلاب شرکت نمی‌کنند. برعکس برحسب اینکه هژمونی کدام‌یك از اقشار و طبقات خلق در انقلاب تامین شود، شعار استراتژیك او هم بردیگران تحمیل شده به‌دنبال او کشیده خواهد شد.

البته منظورم این طرح و تبلیغ این شعارها چنانچه به نوشتن آنها پای اعلامیه‌ها محدود شود کمتر مسائلی را در رابطه با طبقهٔ کارگر حل خواهد کرد. باید با بهره‌گیری خلاقانه از تمام فرصتها و موقعیتهائی که در پروسه جنبش پدید می‌آید یک کار تبلیغی ترویجی وسیع روی توضیح رابطهٔ این شعارها با منافع طبقهٔ کارگر و توضیح تضاد منافع طبقهٔ کارگر با شعارهای سایر طبقات صورت گیرد. ده‌ها و صدها بار در مورد مشخص باید این شعارها برای طبقهٔ کارگر توضیح داده شود تا درنهایت در وجدان طبقهٔ کارگر بین آنچه خود او می‌خواهد و باید بخواهد و آنچه دیگران برای او می‌خواهند خط و مرزهای روشنی ترسیم شود. این سخن اشرف که می‌گوید «در شرایط کنونی طبقهٔ کارگر شعار سیاسی خاص خود را ندارد» بدین معنی است که در شرایط کنونی امکان بروز آگاهی سوسیال دموکراتیک به میان طبقه کارگر وجود ندارد.

رفیق اشرف صف مستقل طبقهٔ کارگر را نه در برنامه و تاکتیک مستقل، نه در متحد شدن طبقهٔ کارگر حول شعار مستقل، بلکه در تشکل مستقل پیشگامان او جستجو می‌کند. در تمام دوره و حزب ما جوهر این دیدگاه را مورد بررسی قرار خواهیم داد، ولی لازم است در اینجا بگوئیم که درک فرمالیستی او از تشکل طبقاتی وعدم‌درک مرزبندی واقعی طبقات اورا بدانجا می‌رساند که شعارهای طبقهٔ کارگر را همان شعارهای خرده بورژوازی می‌انگارد. مبارزهٔ خرده‌بورژوازی را همان مبارزهٔ پرولتاریا می‌داند و به متحدین ناپیگیر پرولتاریا تا سرحد خود پرولتاریا اعتماد می‌کند.

برداشتهای رفیق اشرف از مبارزهٔ سیاسی وشعارهای سیاسی طبقهٔ کارگر یک برداشت پرولتاریائی نیست. او می‌گوید: «ما فقط می‌توانیم در زمینهٔ خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقهٔ کارگر را مطرح کنیم وفقط در زمینهٔ صنفی می‌توانیم از منافع خاص این طبقه حمایت کنیم. ولی می‌دانید که مبارزهٔ صنفی بدون شرایط دموکراتیک تقریبا بی‌معناست. وبلافاصله پس از آغاز به مبارزهٔ سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود. و می‌دانید که مبارزه برای آزادی ودموکراسی درشرایط سلطهٔ بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهرانقلابی است. تااین طبقه برنیافتد دموکراسی به‌وجود نمی‌آید. ملاحظه می‌کنید باچه سرعتی دراینجا مبارزهٔ صنفی به مبارزهٔ سیاسی، مبارزهٔ سیاسی به مبارزهٔ‌نظامی تبدیل می‌شود؛ نقش محوری مبارزهٔ مسلحانه را در اینجا می‌فهمید؟» (۱)

تصادفی نیست وقتی ما این گفته‌های درهم وبرهم را رد می‌کنیم، رفیق

---

۱ ــ مصاحبه ص ۶۲

فورا شکوه‌می‌کند که «باور کنید اینها دروغ می‌گویند، اینها بااعمال قهرانقلابی خلق مخالفند.»

ما قبلا متذکر شدیم که چقدر باید از مسایل نظری مبارزه وانقلاب بدور باشیم که لحظه‌ای تصور کنیم پرولتاریا درمبارزهٔ سیاسی شعار خاص خویش را ندارد!! واقعا چگونه می‌توانیم هم معتقد باشیم «فقط می‌توانیم درزمینهٔ خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقهٔ کارگر را مطرح کنیم» وهم معتقد باشیم که باید برای تسخیر قدرت تحت رهبری طبقهٔ کارگر مبارزه کنیم. عریان‌ترین نوع اکونومیسم دراین جا به‌نمایش گذاشته شده است. «طبقهٔ کارگر شعار سیاسی خاص خود را ندارد وفقط در زمینهٔ خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقهٔ کارگر مطرح است. جالبست در اینجا این سخنان رفیق را باآموزش لنینی بااین مضمون که: اکونومیستها همواره اینطور تبلیغ می‌کنند که گویا مبارزهٔ سیاسی خاص لیبرالها و مبارزهٔ اقتصادی کار سوسیال دموکراتهاست، مقایسه کنیم. (۱)

او درچند سطر پائین‌تر تصریح می‌کند، عدم وجود آزادی و دموکراسی باعث سیاسی شدن مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و در نتیجه نظامی شدن آن می‌شود. و وضعیت مبارزاتی «طبقهٔ کارگر انگلیس را حجت گفتار خود می‌گیرد: «درانگلستان بعلت وجود شرایط دموکراتیك سالهاست که مبارزات صنفی کارگر در همان چهارچوبهٔ مبارزهٔ صنفی باقی مانده.» (۲)

آیا نیازی به بررسی این سخنان هست؟ دراینجا فقط باید برای رفیق توضیح داد که بورژوازی وابسته، دیکتاتوری را بعنوان وسیله‌ای جهت حفظ حاکمیت خویش به‌کار می‌برد واو آشکارا و بی‌پرده همچون سایر مفسرین بورژوائی، راز بقای سرمایه‌داری غرب را، در دموکراسی موجود در آن کشورها دانسته است! به‌اعتقاد او دلیل اینکه سالهاست طبقهٔ کارگر در انگلستان مسالهٔ تسخیر قدرت را فراموش کرده است، درست در دموکراتیك بودن حکومت انگلستان است. اشرف چون خیال می‌کند طبقهٔ کارگر فقط‌بخاطر «آزادی ودموکراسی» مبارزهٔ سیاسی می‌کند و چون در انگلستان هم آن آزادی ودموکراسی وجود دارد لذا خواست سیاسی طبقهٔ کارگر برآورده شده ودیگر دلیلی برای مبارزات سیاسی طبقهٔ کارگر وجود ندارد. لذا تصور می‌کند در انگلستان سالهاست که پرولتاریا دیگر مبارزهٔ سیاسی نمی‌کند !!

---

۱ ــ نقل به معنی از دو تاکتیك .

۲ ــ مصاحبه ص

بااین‌حساب درجامعهٔ سرمایه‌داری کلاسیك اصولا امرانقلاب منتفی‌است(۱)، چرا که لازمهٔ آن سیاسی شدن مبارزات طبقهٔ کارگر دراین جوامع است، وبزعم رفقا باید طبقهٔ کارگر تحت فشار دیکتاتوری باشد، که آن‌هم چون شکل‌حکومتی دراین نوع رژیم‌ها دموکراسی است، مطرح نیست!! سابقا هم برخی با کمك این ترهای کودکانه فکر می‌کردند چنانکه کاری کنند که‌دیکتاتوری تشدید شود. مبارزات طبقهٔ کارگر زودتر سیاسی خواهد شد. آیا در برابر توصیفاتی که رفیق از نقش دموکراسی کرده است وظیفهٔ هرمارکسیست واقعی این نیست که بگوید: لعنت برهرچه دموکراسی است که نمی‌گذارد مبارزهٔ صنفی به مبارزهٔ سیاسی بدل شود !!

کاملا طبیعی است که برخی اینقدر ازشرایط دموکراتیك یانیمه دموکراتیك گریزان باشند، چرا که تصور می‌کنند، اگرفشار کمترباشد، مبارزات طبقهٔ‌کارگر سیاسی نخواهدشد؟! توضیح‌اینکه طبقهٔ‌کارگر بیش‌از هرنیروی دیگر برای پیشبرد مبارزات سیاسی ــ طبقاتی خود از دموکراسی و آزادی سیاسی بهره می‌جوید، توضیح واضحات است، این مسائل چنان آشکار است که شاید تنها برای عقب‌مانده‌ترین اذهان هنوز شکافته نشده باشد.

به‌بقیهٔ کلام او توجه کنیم«... مبارزهٔ صنفی بدون شرایط دموکراتیك، تقریبا بی‌معناست وبلافاصله پس از آغاز به مبارزهٔ سیاسی یعنی مبارزه برای آزادی ودموکراسی تبدیل می‌شود ...» اولا بخاطر آوریم شرایط حکومت قبل از قیام را درسالهای ۵۶ و ۵۷ و رشد چشمگیر مبارزات اقتصادی طبقهٔ کارگر را، تا مشاهده کنیم که این ایده که طبقهٔ کارگر بعلت ساخت غیر دموکراتیك یادست به‌مبارزهٔ صنفی نمی‌زند یا مبارزه‌اش مستقیما به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شودم تاچه حد بی‌پایه و ساختگی است. اگر او فقط مبارزات اقتصادی طبقهٔ‌کارگر درفاصلهٔ دوسالهٔ قبل‌از ۱۷ شهریوررا که زیر فشارشدیدترین رژیمهای فاشیستی صورت می‌گرفت، بیاد می‌آورد از پیش خود چنین ادعائی نمی‌کرد، که مبارزهٔ صنفی بدون شرایط دموکراتیك تقریبا بی‌معناست. ویا بلافاصله پس از آغاز به مبارزه برای آزادی ودموکراسی بدل می‌شود. ازلحاظ نظری اعتقاد به‌این جملات اوج جدائی از مارکسیسم و قوانین مبارزهٔ طبقاتی است. اما جالب‌تر از همه این سخن رفیق است که می‌گوید مبارزهٔ صنفی «بلافاصله پس‌از آغاز به مبارزهٔ سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود» ما سئوال می‌کنیم باکدام منطق مبارزهٔ سیاسی یعنی مبارزه برای آزادی و

۱ ــ درك رفقا اشرف و حرمتی‌پور دراین زمینه بوخارینی است. به بخش ضمیمه همین مقاله مراجعه شود.

دموکراسی؟ رفیق اشرف برا ی‌استنتاج نتایج مورد نظرش در استنساخ از جملات لنین در جزوه وظایف سوسیال دموکراتهای روس دچار اشتباهات فاحش شده است. او سخنان لنین را در مورد مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر باافکار خود پیوند زده است. لنین می‌گوید: «پرولتاریا درمبارزه اقتصادی کاملا تنهاست» (۱) واو این جمله را اصلاح می‌کند و می‌گوید «ما فقط می‌توانیم در زمینه خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر مطرح کنیم»! لنین ادامه می‌دهد «... حال آنکه در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی طبقه کارگر تنها نیست» (۲) واو می‌گوید... «طبقه کارگر شعار سیاسی مستقل برای خود ندارد» (۳) تصادفی نیست که اشرف پرولتاریا را فاقد شعار سیاسی مستقل می‌شناسد. چرا کـه او معتقد است مبارزه سیاسی فقط مبارزه «در راه آزادی و دموکراسی است» ودرمبارزه «در راه آزادی و دموکراسی» بسیاری نیروهای دیگر هم سهیمند وبه همین دلیل است که فکر می‌کند طبقه کارگر شعار سیاسی مستقل ندارد. بعلاوه همانطوریکه گفتیم نظریه جنبه همگانی مبارزه در راه آزادی ودموکراسی او دیگر فراموش می‌کند که دموکراتیسم پرولتری بادموکراتیسم بورژوائی اساسا واز بنیاد متفاوت است و نتیجتا مبارزه سیاسی، طبقه کارگر نیز بهیچوجه همان مبارزه سیاسی سایر اقشار دراین زمینه نیست.

وقتی او قضایا را اینچنین وارونه می‌کند، دیگر فرصتی باقی نمی‌ماند، تا درک کند که مبارزه سیاسی و شعار سیاسی پرولتاریا تمام وجوه مبارزه بخاطر رهائی طبقاتی‌اش است ونه‌فقط مبارزه‌ای‌که درتمام‌وجوهش دچار محدودیت‌است.

رفیق اشرف مبارزه سیاسی طبقه کارگر را بگونه‌ای بس عریان تاحد مبارزه سیاسی خرده بورژوازی تنزل می‌دهد. حال آنکه به اعتقاد ما مبارزه سیاسی طبقه کارگر اساسا مبارزه‌ای است در راه سوسیالیسم. این مبارزه در شرایط کنونی در بعد تاکتیکی آن مبارزه‌ای است در راه خواستهای سیاسی ـ طبقاتی پرولتاریا و در بعد استراتژیک آن مبارزه‌ای است در راه استقرار جمهوری دمـوکراتیک و انقلابی خلق بدنبالهٔ مطلب تـوجه کنیم: «امروز وقتی طبقهٔ کارگر می‌گوید «مرگ برامپریالیسم»، «نابود باد بورژوازی وابسته» چه در شکل عام و چه در این شکل خاص در هردوحال شعاری را مطرح می‌کند که به تمام خلق تعلق دارد و طبقه باید متوجه این امر باشد کسانیکه سر در لاک طبقهٔ کارگر فرو می‌برند وبه خیال خود می‌خواهند کاملا مارکسیستی فکر کنند طبقهٔ کارگـر را از همرزمانش دراین مرحله از انقلاب جدا می‌کنند... دراین مرحله هردسته ازخلق

۱ و۲ ـ لنین سوسیال دموکراتها
۳ ـ مصاحبه ص ۵۹

که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه می‌کند، در سنگر طبقهٔ کارگر می‌جنگد». (۱)

ما درجزوهٔ بازهم ... از رفیق لنین نقل کرده بودیم که سوسیال‌دموکراتها ضمن اینکه برهمبستگی دستجات مخالف حکومت مطلقه باکارگران اشاره می‌کنند، همواره کارگران را از دیگران جدا می‌کنند، همواره جنبهٔ موقتی و مشروط‌بودن این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جبههٔ مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد خاطرنشان خواهند ساخت» لنین سپس اضافه می‌کند «چنین اشاره‌ای مبارزین راه آزادی سیاسی را قوی خواهد ساخت، زیرا فقط آن مبارزین قوی هستند که، به مصالح واقعی ودرك شدهٔ طبقات مشخص تکیه کنند.» (۲)

در این زمینه تاکنون سخن بسیار گفته‌ایم وتصور می‌رود برای خوانندهٔ آشنا به مواضع سازمان تاحدکافی روشن باشد که چرا ما برخلاف رفیق اصرار داریم که براستقلال طبقهٔ کارگر دراین مرحله ازانقلاب در برابر سایر هم‌رزمانش اینقدر تاکید ورزیم. زیرا تنها در چنین صورتی است که طبقهٔ کارگر قادرخواهد بود به‌اتحاد واقعی باسایر متحدینش دست یابد. تنها در چنین صورتی است که طبقهٔ کارگر می‌تواند نقش‌پیشاهنگ خلق‌را درجنبش دموکراتیك وضدامپریالیستی واقعا برعهده گیرد، وانقلاب را به ثمر رساند. درغیر اینصورت درست مخالف نظر رفیق، معتدیم : پیشاهنگ طبقهٔ کارگر باید بداند چنانچه توده طبقهٔ کارگر در جنبش ضدامپریالیستی با صف مستقل شرکت نداشته باشد، هردستهٔ از خلق که باامپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه‌می‌کند ــ درتحلیل نهائی ــ مبارزه‌اش بسود بورژوازی تمام خواهد شد. واقعا وضعیت بهمین نحو است که می‌گوئیم. واقعا وضعیت بهمین منوال است که می‌بینیم. آری رزم دلاورانهٔ کارگران در تمام دوران قیام رزمی بود که به‌نفع بورژوازی تمام شد زیرا صف مستقل طبقهٔ کارگر وجود نداشت وحاصل پیروزی وخون کارگران هم بقول مصاحبه‌کننده درکف بورژوازی وابسته قرار گرفت. او ناخواسته آرزوی تکرار همین فاجعه را دارد. زیرا او نمی‌خواهد ونمی‌تواند دریابد تنها درصورتیکه طبقهٔ کارگر را از سایر متحدینش متمایز کنیم، تمایزی که شرط اساسی آن ادامهٔ سیاست مستقل پرولتاریائی و چکیدهٔ آن شعارهای مستقل پرولتاریائی است، امکان پیروزی جبههٔ خلق را فراهم کرده‌ایم. گذشته از این خوانندهٔ تیزبین متوجه خواهد شد

۱ ــ مصاحبه ص ۶۱

۲ ــ لنین وظیفهٔ سوسیال دموکراتها ۱۸۹۷

که دراین مصاحبه شعارهای «مرگ برامپریالیسم»، «نابودباد بورژوازی‌وابسته» مطرح شده است و نه چیزی بیش ازاین. او خواهد پرسید خوب بعد چه؟ اصلا چرا طبقهٔ کارگر شعار نابودی امپریالیسم را مطرح‌می‌کند وچه‌چیزی‌را می‌خواهد جای آن بگذارد؟ منظور هریك از اقشار خرده بورژوازی از این شعارها چیست؟ بروشنی دیده می‌شود طبقهٔ کارگر از نابودی بورژوازی وابسته در نهایت نظام خاص خویش را که استقرار سوسیالیسم و نابودی استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار است آرزو می‌کند، خرده بورژوازی در رؤیای جمهوری اسلامی‌اش غرق است ودراین شرایط بعلت ضعف تاریخی‌اش محکوم است که پیروزی خود را تقدیم بورژوازی کند، آرمان خرده بورژوازی باین دلیل رؤیاست که او نظام حکومتی خاصی برای خود ندارد، او در نهایت باید به سوی پرولتاریا برود ویا به‌سوی بورژوازی.

بورژوازی نیز رندانه دارد قدرت را قبضه می‌کند. او بیش از هرچیز در فکر ترمیم خرابی‌های سیستم کمپرادوری باپوشش اسلامی است. دراین میان خرده‌بورژوازی بنابه خصلتش، بنا بماهیت طبقاتی‌اش، قبل از آنکه وبیش از آنکه به پرولتاریا اعتماد کند، به بورژوازی اعتماد می‌کند. او حتی وقتی هم که در اوج قدرت است، بازهم سکان را به‌بورژوازی می‌سپارد. «خرده‌بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا بشیوهٔ کارفرمایان زندگی می‌کند و نه بشیوهٔ کارگران (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی) این خرده بورژوازی از لحاظ تفکر خود از بورژوازی پیروی می‌کند.» (۱)

واقعا درعمل ببینید رابطهٔ همهٔ روحانیونی که رهبری خرده بورژوازی را در دست دارند یاهریك از دیگر نمایندگان این اقشار با بازرگان، سنجابی، قریه، ودیگر نمایندگان بورژوازی، تاچه‌حد صمیمانه واعتمادآمیز است، در عین حال در رابطه با نیروهای وابسته به طبقهٔ کارگر، با نیروهای خواهان رهائی طبقهٔ کارگر تا چه حد خصمانه و توأم با سوءظن است. منظور اینکه در این شرایط خرده بورژوازی جمهوری اسلامی خویش را بدست نمایندگان بورژوازی سپرده است تا زیر پوشش نام آن تمام خرابی‌های مبتلا به سرمایه‌داری وابسته را ترمیم نمایند.

اگر رفیق اندکی دقت کرده بود متوجه می‌شد، آنچه طبقهٔ کارگر آرزو می‌کند، همان چیزی نیست که خرده بورژوازی طلبیده و بورژوازی قاپیده‌است. شعارهای اساسی هریك از طبقات رنگ وبو وهویت خاص خویش را دارد و

---

۱ ــ لنین وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ۱۹۱۷

بهیچوجه باسایر طبقات یکسان نیست . او توجه ندارد که هرقشر و طبقه‌ای‌وقتی درانقلاب شرکت می‌کند، دقیقا دفاع وتامین منافع طبقاتی خاص خود را در نظر دارد. طبقات متکی برواقعیت عینی تضادهای طبقاتی درانقلاب شرکت می‌کنند. لنین از مارکس نقل می‌کند که «نیروهایی که برضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقهٔ فئودالی و سرواژ یا می‌خیزند عبارتند از... ۱) ــ بورژوازی بزرگ لیبرال، ۲) خرده بورژوازی رادیکال، ۳) پرولتاریا. اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمی‌کند، دومی برای نیل به جمهوری دموکراتیک مبارزه می‌کند وسومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزهٔ خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دموکراتیک است بامبارزهٔ پرولتاریائی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است ــ سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید می‌نماید» (۱) می‌بینیم که آموزگاران پرولتاریا بروشنی ما را از مخلوط نمودن مفهوم مبارزهٔ هریك از نیروها در انقلاب (۲) برحذر می‌دارند.

اکنون نیز در میهن ما که یك دوره مبارزات طبقاتی کاملا شکل گرفته جریان یافته است هر جریان طبقاتی باشعارهای خاص خود، درصحنه ظاهر می‌شود. شعار جمهوری دموکراتیك خلق، شعاری است که در پاسخ به مسالهٔ قدرت مطرح شده و متضمن منافع پرولتاریاست. اینکه این شعار عین سوسیالیسم نیست، نباید موجب آن شود که تصور کنیم این شعار همان شعار بورژوازی یا خرده بورژوازی است، ضمن اینکه، این شعار که یك حالت کاملا گذرا و موقتی را تداعی می‌کند ،نباید باشعار جمهوری سوسیالیستی یکی‌گرفته شود. شعارجمهوری دموکراتیك خلق مسلما دارای جنبه‌های بورژوائی است، ولی بهیچوجه شعار بورژوازی یاخرده‌بورژوازی نیست. این شعار، شعار موقت وگذرای پرولتاریاست به‌منظور متشکل ساختن هرچه بیشتر پرولتاریا و متحدینش و هموار کردن راه برای ساختمان سوسیالیسم

ما بهیچوجه از شعار «مرگ برامپریالیسم» که بهرحال جنبهٔ همگانی دارد ورفیق نیز به‌خصلت همگانی آن معترف است، استنباط نمی‌کنیم که نیات پرولتاریا با اقشار غیر پرولتری جنبش خلق از این شعار یکسان است. ما ازاین حقیقت که

---

۱ ــ دوتاکتیك ــ لنین

۲ ــ لنین دراینجا از مرحلهٔ انقلاب دموکراتیك صحبت می‌کند، انقلابی که مسلماجنبهٔ بورژوائی دارد. اما جنبهٔ بورژوازی انقلاب دموکراتیك روسیه هرگز بدان معنا نیست که آن انقلاب یك انقلاب بورژوائی است. چرا که بورژوازی در عصر امپریالیسم دیگر یك نیروی محرکهٔ انقلاب نیست. وی اضافه می‌کند، انقلاب روسیه یك انقلاب سوسیالیستی هم نیست چرا که نه شرط عینی ونه شرط ذهنی هنوز آمادهٔ پذیرش چنین انقلابی نیست.

شعار مرگ برامپریالیسم به برخی نیروهای دیگر نیز تعلق داشته وهمگانی است، به‌این نتیجه نخواهیم رسید که «جنبش مستقل طبقهٔ کارگر بیشتر جنبهٔ تشکیلاتی دارد تا تاکتیکی و شماری» و یا «ما فقط می‌توانیم در زمینهٔ خواسته‌های صنفی شعارهای مخصوص طبقهٔ کارگر مطرح کنیم.»

جمهوری دموکراتیك خلق در جوهر خود یعنی برتری پرولتاریا در امر حاکمیت واین هرگز چیزی نیست که خرده بورژوازی در نتیجهٔ تفکر وتعمق خویش بتواند به آن برسد. برتری پرولتری در امر حکومت قطعا به‌اقشار غیر پرولتری تحمیل خواهد شد نه‌اینکه آنان باطیب خاطر خود آن را طرح کنند.

ودر اینجا در پایان این مبحث لازم می‌دانیم توجه رفقا را به داوری رفیق لنین دربارهٔ نظراتشان دراین زمینه جلب نمائیم که می‌گوید: «این چیزی جز نسخهٔ بدل بورژوائی سوسیال دموکراتیسم و تخریب وتخطئهٔ اپورتونیستی از مفهوم مبارزهٔ طبقاتی نیست.

اساس این تقلب عظیم بورژوائی را تمایلی تشکیل می‌دهد که هدف آن این است که جنبش کارگری را تادرجهٔ جنبشی که بیشتر اتحادیه‌ای باشدتنزل دهد وآن را از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دموکراتیك است) دور نگاه دارد ...

بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما همگانی است باین جهت تو باید بمثابهٔ یك طبقهٔ خاص به مبارزهٔ طبقاتی (بمفهوم محدود آن) اکتفا نمائی ...

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما همگانی است ــ باین جهت تو باید بمثابهٔ پیشروترین طبقات ویگانه طبقهٔ تاآخر انقلابی، مساعی خود را صرف آن نمائی که نه‌تنها به‌جدی‌ترین طرزی در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آن را نیز در دست گیری. باین جهت نباید خود را در چهاردیوار مبارزهٔ طبقاتی به‌مفهوم محدود آن و بخصوص یك جنبش حرفه‌ای محدود نمائی، بلکه برعکس باید بکوشی که حدود ومضمون مبارزهٔ طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه‌تنها تمام وظایف انقلابی فعلی دموکراتیك و همگانی روس بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز دربرگیرد. باین جهت تو بدون‌اینکه جنبش حرفه‌ای‌را نادیده بگیری‌وبدون اینکه‌از استفاده ازکوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع کنی، باید درعصر انقلاب وظایف قیام‌مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمثابهٔ یگانه طریق نیل به پیروزی مردم بر تزاریسم وبه‌کف آوردن جمهوری دموکراتیك و آزادی واقعی سیاسی در درجهٔ اول اهمیت قرار دهی». (۱)

---

۱ ــ دوتاکتیك ۱۹۰۵ چرا واقع‌بینهای ...

۶
دبره و حزب

درك صوری و فرمالیستی دربسیاری موارد مضمون مصاحبه را از جوهر مارکسیستی آن تهی کرده‌است. پرسشگر نظررفیق‌را پیرامون شعارتشکیل حزب که سازمان‌مطرح کرده جویامی‌شود. وی‌پاسخ‌می‌دهد: «... لنین‌اول‌بارکتاب «چه‌باید کرد» را نوشت وسپس کتاب «یك گام به پیش دوگام به‌پس» را وی در کتاب «چه باید کرد» خطمشی مبارزاتی سوسیال دموکراسی و در کتاب «یك گام به پیش دوگام به‌پس» سازمان مبارزاتی سوسیال دموکراسی‌را مطرح‌نمود. خطمشی محتوی وسازمان شکل آنست». (۱) این بیانات بهتر از هر شاهد دیگری جوهر درك وی را از شعار تشکیل حزب طبقهٔ کارگر می‌رساند. ما از متمایز کردن پرولتاریا از سایر طبقات، از تبدیل طبقهٔ کارگر، از طبقه‌ای درخود به‌طبقه‌ای برای خود، از تلفیق آگاهی سوسیالیستی باجنبش خودبخودی طبقهٔ کارگر صحبت می‌کنیم و روی ضرورت پیشبرد این اهداف تاکید می‌کنیم. او ازشعار تشکیل حزب، تدوین نظامنامه‌ها و اساسنامه‌های سازمانی وطرح تشکیلاتی آن را می‌فهمد. ما از ضرورت تشکیل سازمان انقلابی طبقهٔ کارگر و تشکل کمونیستها در یك سازمان واحد سراسری جهت گریز از خرده‌کاری، از ارتقاء آگاهی تریدیونیونی طبقهٔ کارگر به‌آگاهی سوسیال دموکراتیك سخن می‌گوئیم. ما از همان مسائلی که لنین در چه‌باید کرد مطرح می‌کند سخن می‌گوئیم و رفیق دراین اندیشه است که حزب یعنی یك مشت ضوابط تشکیلاتی.

لنین تاکتیك ــ نقشه خود را برای ایجاد سازمان انقلابی طرح می‌ریزد. او در اندیشهٔ پیوند دادن محافل سوسیال دموکرات سراسر روسیه و بنیاد نهادن حزب طراز نوین پرولتاریاست. لنین انتشار ایسکرا را وسیله‌ای قرار می‌دهد تاازطریق آن بااشاعهٔ مارکسیسم انقلابی و تطبیق تئوری انقلابی با پراتیك مبارزاتی جنبش سوسیال دموکراتیك روسیه را از خرده‌کاری واکونومیسم بی‌پایان که در آن

۱ ــ مصاحبه با ...

گرفتار است رها کند وسازمان سراسری سوسیال دموکراتهای روسیه را پدید آورد. همچنین با ترویج سوسیالیسم درون جنبش خود بخودی طبقهٔ کارگر صف مستقل پرولتاریا را استحکام بخشد. حال وقتی ما دراندیشهٔ چنین حرکتی هستیم، اشرف فکر می‌کند قبل از هرچیز می‌خواهیم آئین‌نامه ونظام‌نامهٔ حزبی را تهیه کنیم.

درکی که مصاحبه از حزب ارائه می‌دهد در واقع طرح ناکامل همان درك دیره است که مسعود خطوط اساسی آن را پذیرفته است. رفیق مسعود بنابه توصیهٔ دیره فرم حزب را از محتوی آن جدا می‌کند وسپس ظاهرا محتوا را می‌پذیرد بی‌آنکه فرم را پذیرفته باشد «دراینجا مساله برسر انکار محتوای یك حزب‌پیشرو مارکسیست ــ لنینیست مساوی پیشرو نیست بلکه برسر شکل خاصی از عمل و سازمان است وبدینترتیب معادلهٔ حزب مارکسیست ــ لنینیست = پیشرو (که یك طرف محتوا مطرح است و طرف دیگر شکل و صورت) لزوما یك معادلهٔ کنکرت و تاریخی است، نه یك معادلهٔ لایتغیر دائمی. تنها در شرایط تاریخی است که برای محتوا، اشکال خاصی ضروری هستند. بدین ترتیب صرفا ارتباط و همبستگی‌های دیالکتیکی بین وظیفهٔ معین (وظیفه یك پیشرو در تاریخ وشکل خاصی از سازمان ، سازمان حزب مارکسیست ــ لنینیست) وجود دارد.» (۱)

در ظاهر جملات که تعمق کنیم درخواهیم یافت که منظور رفیق همچون رفیق بیژن آن بوده است که نشان دهد پیشاهنگ انقلاب لزوما شکل حزبی نخواهد داشت. ولی در ایران پیشاهنگ انقلاب لزوما حزب طبقهٔ کارگر است، و نه چیزی جزآن. چرا که پیشاهنگ طبقهٔ کارگر که پیشاهنگ انقلاب است ودرشرایطی که مناسبات تولیدی مسلط درجامعه سرمایه‌داری است وبارعمده تولید بردوش پرولتاریا قرار گرفته است ودر شرایطی که رقبای پرولتاریا درانقلاب، بویژه صف‌خرده‌بورژوازی ازوحدت‌وتشکل‌خاص‌خود، وازآگاهی سیاسی‌وطبقاتی نسبتا بالائی برخوردار است، طبعاتفرقهٔ سیاسی‌پرولتاریا که‌نیروی‌عمدهٔ‌انقلاب‌است، همانطور که‌مشاهده‌می‌کنیم، مستقیمابه‌دنباله‌روی وی‌ازخرده‌بورژوازی‌منجرخواهد شد ومی‌دانیم که انقلاب‌ما بدون‌تامین سرکردگی‌پرولتاریا هرگز به‌سرانجام نخواهد رسید.

رفیق اشرف هم براساس رهنمود دیره، همچنان فرم پیشاهنگ انقلاب‌را از محتوای‌آن جدا می‌کند وبرای آن فرم دلخواه درنظر می‌گیرد. والبته نه بدین منظور که فرم پیشاهنگ انقلاب را بقول خودش «تابع سختگیریهای دیالکتیکی زمینی» سازد، بلکه چنانکه خواهیم دید مشخصا بدین‌منظور که‌آن‌را ازمحتوای

۱ ــ مسعود . «مبارزهٔ مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیك .

خویش تهی سازد و جز دیگری جانشین آن کند.

راستی رفیق در این عبارات چه درکی از حزب ارائه می‌دهد؟ آیا اصولا رفیق حزب را چیزی بیشتر از ارگانی که مارکسیست ــ لنینیستها در آن متشکل و سازمان داده شده‌اند می‌بیند یانه؟ به‌اعتقاد ما وبنابه درك ما از تمام گفتار دبره ــ که رفیق از او نقل می‌کند ــ خیر.

دبره احزاب کمونیست کلاسیك را اداره‌هائی سیاسی می‌پندارد. که هرگز نمی‌توان ردپای طبقهٔ کارگر و تودهٔ زحمتکشان خلق را در آنها جست. خواننده چگونه می‌تواند همان پیوندی را با پرولتاریا که شاخص پیشرو بودن است دراین عبارات بیابد. از نظر ما درك دبره از پیشرو انقلابی معادل نیست با «عالیترین نوع‌شکل سازمان طبقاتی پرولتاریا» (۱) درك دبره از پیشرو انقلابی حداکثر عبارتست از یك سازمان مارکسیست ــ لنینیست که باید به وظایف تاریخی‌پیشرو انقلابی ــ به‌تعبیر دبره ــ که «مقابله باارتش وقدرت سرکوبگر دولت‌امپریالیستی ونابود کردن آن است» (۲) عمل نماید.

دبره چون پیشاهنگ را مظهر وحدت ارادهٔ پرولتاریا در پروسهٔ تکامل تاریخی جامعه نمی‌بیند، بنابراین برای آن فرم دلخواه، فرمی که فرم حزب‌نیست، فرمی که بدور از پیوند سیاسی و سازمانی باطبقه است در نظر می‌گیرد. فرم‌مورد نظر دبره نه‌تنها محتوای پیشرو انقلاب را دربر ندارد، نه‌تنها حزب نیست بلکه ارتش خلق هم نیست، یك دستهٔ سیاسی نظامی است متشکل از مارکسیست‌ــلنینیستها که مبارزهٔ مسلحانه را برای نابودی قدرت دولتی آغاز می‌کنند.

می‌بینیم که دبره ابتدا حزب را از جوهر اصلی خود که همانا پیوند عمیق با طبقه واهرم ترکیب آگاهی با خودانگیختگی است تهی می‌سازد. ابتدا آن را از پرولتاریا (از پایگاه طبقاتی آن)، از محیط طبیعی زیستش جدا می‌کند، تمام پیوندهایش را با جنبش توده‌ای از او باز می‌ستاند، پس آنگاه در آزمایشگاه ذهن خویش به‌بررسی آن می‌پردازد. دبره حزب را بمثابهٔ یك ارگانیسم اجتماعی در درون آن بررسی می‌کند. او غافل از این است که روابط درونی (ساخت درونی) حزب مستقیما تابع و محصول آن پیوندهای درونی ومحکم با پایگاه طبقاتی‌اش، باپرولتاریاست. اشرف هم وقتی می‌خواهد حزب را تشریح کند، فیزیولوژی آن را بخاطر می‌آورد، او روابط اندام‌های

---

۱ ــ اصول لنینیسم ص ۱۲۴

۲ ــ مسعود ص ۵۶

حزبی را بایکدیگر درنظر دارد نه رابطهٔ بین پیشرو و توده را، او از این نکته غافل است که روابط اندام‌ها خود تابع ومحصول نوع رابطه کل ارگانیسم با محیط خارج است.

بحث برسر فرم ومحتوای حزب سالها میان طرفداران جنبش مسلحانه مطرح بوده است. در میان این بحثها نکتهٔ اساسی که بویژه در سال‌های بسیار موردتوجه قرار گرفت. این بود که آیا اگر محتوای حزب را همواره پابرجا بشماریم حق داریم فرم آن را تابع شرایط مشخص سازیم؟ یا محتوای حرکت حزب که از دیدگاه ما یعنی رهبری جنبش کارگری خود، رابطه باطبقهٔ کارگر، (یعنی‌پیوند سیاسی ــ تشکیلاتی) را توجیه می‌کند؟

مصاحبه قبل از آنکه پیوند یك سازمان متشکل از عناصر مارکسیست ــ لنینیست باتوده‌های ستمکش ودر رأس آن پیوند سیاسی ــ تشکیلاتی با طبقهٔ کارگر بمنظور رهبری مبارزات آنان در پروسهٔ کسب قدرت سیاسی را در مد نظر داشته باشد، خود آن سازمان متشکل از عناصر مارکسیست ــ لنینیست را مورد نظر دارد که بمبارزه برای کسب قدرت سیاسی دست زده است.

رفیق مسعود درجایی می‌گوید: «در حقیقت ما دراین جا شاهد یك تمایز میان شکل ومحتوای حزب هستیم. محتوای حزب یعنی وظیفهٔ پیشاهنگ مارکسیست ــ لنینیست در تاریخ ــ وظیفهٔ سازمان پرولتری درتاریخ ــ وشکل آن عبارتست از اشکال سازمانی که برای اجرای چنین وظیفهٔ تاریخی لازمند. در حالیکه محتوا همیشه پابرجاست، این اشکال‌سازمانی تابع سختگیریهای دیالکتیك زمینی‌اند.» (۱)

ما لازم می‌دانیم برای گریز از خطا وبرای مشخص ساختن فرم مطلوب که مسعود آن را تابع سختگیریهائی ساخته است، آنچه را که مسعود محتوی حزب نامیده است، یعنی وظیفهٔ پیشاهنگ مارکسیست ــ لنینیست در تاریخ را معنی کنیم. مسعود باقتباس از دبره این وظیفه را (محتوای پیشرو را) در نهایت «مقابله باارتش و قدرت سرکوب کنندهٔ دولت امپریالیستی و نابود کردن آن» می‌داند وحال‌آنکه از دیدگاهما محتوای حزب مشخصا عبارتست از رهبری مبارزهٔ پرولتاریا در راه سوسیالیسم وادامهٔ آن تاکمونیسم. وقتی می‌گوئیم رهبری مبارزه پرولتاریا بخاطر استقرار سوسیالیسم، دقیقا روی تمام کلمات آن تاکید داریم. وقتی می‌گوئیم رهبری ، لازمهٔ آن ارتباطی وسیع وتنگاتنگ با طبقه است. «ما حزب طبقه هستیم و باین جهت تقریبا تمام طبقه (و در دوران جنگ،

۱ ــ مسعود ص ۸

داخلی تحقیقا تمام طبقه) باید تحت رهبری حزب ما اقدام نموده به حزب ما حتی‌المقدور نزدیکتر و متصل‌تر گردد» (۱). بدون ارتباط وسیع، بدون پیوند با طبقه، بدون فعالیت درون طبقه نمی‌توان از پیشاهنگ طبقه صحبت کرد. زیرا که بدون این پیوند رهبری از محتوی اصلی خود تهی خواهد شد.

ما به مبارزهٔ پرولتاریا اشاره کردیم. بدون تسلیح و تشکل اکثریت طبقه این مبارزه به‌فرجام نخواهد رسید. حزب باید مبارزهٔ طبقهٔ کارگر را چنان رهبری کند که پرولتاریا واقعا قادر شود، قهرطبقات حاکم را درهم شکند. ماشین سرکوب دولتی را متلاشی سازد. حزب باید پرولتاریا را برای اعمال دیکتاتوری خود برعلیهٔ طبقات متحکر یعنی برای اعمال حاکمیت استثمارشدگان آماده کند. و بالاخره حزب باید طبقه کارگر را برای رسیدن به سوسیالیسم و ساختمان آن آماده نماید. دراین صورت ضروریست طبقهٔ کارگر باآگاهی طبقاتی سوسیالیستی در انقلاب شرکت کند. تنها در اینصورت است که اعمال‌قدرت انقلابی ستمکشان علیه ستمگران می‌تواند راه را برای وصول به سوسیالیزم هموار سازد.

خواننده باندک دقت می‌تواند دریابد که بحث برسر تابع کردن فرم تشکل پیشرو به سختگیریهای دیالکتیکی زمینی وحفظ محتوای آن نیست. بحث برسر اینست که دیدِ بیهانه «شرایط کنکرت تاریخی» و سختگیریهای زمینی محتوا را ازفرم جدا می‌کند تا ساده‌تر آن را به‌دور اندازد و موتور کوچك معروف خویش را که حتی کاریکاتوری هم از ارتش خلق نیست جای آن نشاند.

وقتی ما از محتوی حزب یعنی وظیفهٔ تاریخی آن که رهبری مبارزهٔ پرولتاریا سخن می‌گوئیم وبرای اینکه به بررسی روابط و عناصر درونی ارگان رهبری بپردازیم ، لازم است روی اشکال رابطه رهبری پرولتاریا باخود پرولتاریا وتوده‌های متحد آن، روی شکل رابطهٔ عوامل عینی و ذهنی، روی رابطهٔ توده و پیشرو تکیه کنیم وآن را بازشناسیم. تنها از درون محتوای چنین پیوندیست که روابط کادرهای حزبی و مضمون فعالیت روزمرهٔ آنها، وظایف سیاسی وسازمانی کادرها وارتباط ارگانهای مختلف حزبی براساس نوع رابطه باتوده‌ها و وظایفی که حزب در قبال آنان درهر موقعیت مشخص عهده‌دار است مشخص می‌شود.

تجزیه توده را از پیشرو جدا می‌کند تمام پیوندهای واقعی اورا گسسته و پیشرو را از هویت خویش دور می‌سازد. عوامل ذهنی را بدون عوامل عینی در نظر می‌گیرد و سپس به بررسی آن می‌پردازد. تجزیه حزب را از توده بیگانه می‌سا

۱ ــ لنین یك گام به‌پیش دو گام به پس .

کند. آن را به ادارهٔ سیاسی بی‌بو و خاصیتی که‌در حقیقت هیچ نیست بدل می‌کند، آنگاه درمی‌ماند که از این بوروکراسی عریض وطویل وبی‌ثمر چه‌کاری ساخته است.

از سوی دیگر، دبره «امر مهم تسخیر قدرت دولت» (۱) که شرط اساسی وضروری‌اش «مقابله باارتش وقدرت سرکوب کنندهٔ دولت امپریالیستی و نابود کردن‌آن» (۲) استرا وظیفه‌تاریخی (محتوای) پیشرو دانسته آنرا پیش روی خود می‌بیند او این مقابله را ضرورتی می‌یابد که حزب‌مورد نظـر قادر به انجام آن نیست، و نه بدلیل بیگانگی‌اش باتوده‌ها. چرا که این بیگانگی خود ناشی از درك دبره از مفهوم پیشاهنگ است. بلکه طبق این معادلهٔ ساده که مقابله باارتش مسلح تنها از عهدهٔ یك نیروی مسلح ساخته است، به پیوندی ارگانیك بین مسلح بودن و پیشرو بودن، بین مبارزه و عمل مسلحانه دست می‌یابد و بدینسان حزب در ذهن دبره می‌میرد واز نو در قالب یك نیروی چریکی نطفه می‌بندد که وظیفه دارد به مقابله باارتش ونیروهای سرکوب دولت امپریالیستی بپردازد. بدینجهت در ذهن او «چریك خود حزب است» از اینروست که او بجای آنکه پیشرو را باپیوند ارگانیکش باتوده‌ها ورهبری مبارزهٔ او در برابر خصم طبقاتی وی‌تعریف کند آن را باپیوند ارگانیکش باسلاح و مبارزه‌اش باارتش تعریف می‌کند.

جدا دیدن پیشرو از رابطه‌اش باتوده‌ها ومحتوای این رابطه، مطالعهٔ عامل ذهنی انقلاب در درون خود آن، بدون پیوندی باعوامل عینی انقلاب، مشاهده ارگان‌سیاسی طبقهٔ کارگر بصورت شبکه‌ای متشکل ازعناصر مـثل ودر یك کلام ندیدن توده‌ها یا جدا دیدن توده زمانی که بااین ایده که محتوای پیشرو مقابله با ارتش است درآمیزد منطقی‌ترین نتیجه‌ای که می‌تواند به‌بار آورد همان است که بگوئیم «چریك خود حزب است» و نیروی کوچك چریکی را موتور کوچکی بنامیم از همان الگوی موتور بزرگ که توده‌ها نام دارد، که به‌نیابت موتوربزرگ

۱ــ اصطلاحات وعبارات ازدبره‌است. لازم‌به‌تذکر است که‌اپورتونیسم بی‌کرانی که‌برنامه و تاکتیك وحتی در مواردی سراپای وجود بسیاری از احزاب کمونیست امریکای لاتین را فراگرفته بودکه آن احزاب قادر نبودندبه‌مسألهٔ «تسخیر انقلابی قدرت» پاسخ جدی دهند این وضعیت آن احزاب موجب آن شده بود که زمینه برای استقبال از نظرات دبره بطور مشخص مساعد شود. مطالعهٔ تاریخچهٔ رشد جنبشهای انقلابی درامریکای لاتین وبرخی کشور های دیگر از جمله ایران در دههٔ ۱۹۶۰ نشان می‌دهد که یکی‌از زمینه‌های ریشه دوانیدن این انحرافات را باید در همین وضعیت احزابی که حتی کاریکاتور حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر هم نبودند جستجو کرد.

۲ ــ مجرد ص ۵۶

ومستقل از آن، جدا از توده‌ها، جدا از شرایط مبارزاتی آنها، جدا از تمایلات وسمتگیری سیاسی آنها و بدون توجه به ترکیب طبقاتی آنها، بحرکت آمده یا بعدها موتور بزرگ را به حرکت درآورد. وپرواضح است که اساسا تاریخ بدون نقش توده‌ها در ساختمان آن بی‌معناست.

از آنجا که حزب تودهٔ ایران خود یك نمونهٔ مادی عملا موجود از درك دیره از حزب است، از آنجا که در ایران یك شبکهٔ متشکل از مدعیان مارکسیسم لنینیسم که بنحوی منحنك خرد را حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر معرفی کرده‌اند وجود دارد که در تدوین نظامنامه‌ها ، آئین‌نامه‌ها، اندام‌های نام‌گذاری شده تشکیلاتی واز نظر روابط درونی این اندامها دارای سوابق طولانی است، ولی از نظر ارتباط با توده‌ها ورهبری مبارزات آنها اساسا بی‌هویت ست، از آنجا که در ایران دستگاهی وجود دارد که مدتهاست تنها در درون خود زیست می‌کند نه‌آنکه زیست او ناشی از زندگی مبارزاتی پرولتاریا باشد، از آنجا که در ایران چیزی شبیه بدرك دیره از حزب وجود دارد، چیزی که اساسا فاقد هرگونه وجه تشابهی باحزب واقعی طبقهٔ کارگر است، از آنجا که در ایران جریانی وجود دارد که تنها باید می‌مرد تا بامرگ خود جنبش نوین کمونیستی ایران را از یکی از بیماریهای مزمنی که سالهاست گرفتار آن است می‌رهانید، زمینه برای استقبال از درك ناهنجار دیره از حزب و عدم توجه به‌آموزشهای لنین از حزب مشخصا مساعد بود. نفی موجودیت حزب توده که خود را حزب طبقهٔ کارگر نامیده موجب آن شده است تا خواسته و ناخواسته تصویر لنینی حزب طبقهٔ کارگر، نقش و ضرورت آن در نظر بسیاری از نیروهای انقلابی مخدوش گردد. باشد که سلاح مارکسیسم ــ لنینیسم هم آن ایده و هم این واقعیت را از جرگهٔ جنبش کمونیستی ایران بدور افکند. وهم‌اکنون نیز بافتابی دم‌افزون سلاح مارکسیسم ــ لنینیسم، بابرائی تمام می‌رود که این رسالت را بانجام برساند.

www.iranarchive.com

۷
در حاشیه

توضیح رفیق پیرامون وضعیت دولت و خطر تهاجم امپریالیسم تاسرحد نفی مارکسیسم به‌پیش رفته است: «میدانید امپریالیسم در کمین انقلاب ماست؟ می‌دانید هرلحظه ممکن است تعرض نظامی‌اش آغاز شود. اینکه به چه وسیله‌ای دیگر مهم نیست. چه بوسیلهٔ تفنگداران که در سواحل ما پیاده شوند یا بوسیلهٔ مزدورانی که دراینجا و آنجا مشغول سربازگیری هستند یا بوسیلهٔ بخشی از این ارتش یابوسیلهٔ دسته‌های مخفی سیاسی ــ نظامی، بهرحال خوشبین‌ترین سیاستمداران هم این‌خطر را حس می‌کنند. همین خطر مهمترین وظیفهٔ کنونی ما را تعیین می‌کند. باید مردم را برای مقابله بااین خطر بسیج کرد.» (۱)

ولی بیاد آوریم که رفیق قبل‌از این درپاسخ به‌این سئوال که آیا «پایگاه طبقاتی دولت کنونی همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؟» گفته بود:

«ج ــ باکمال تأسف بلی ولی بااندك تفاوت. در دولت شاه این اواخر بورژوازی بوروکرات که بخشی از بورژوازی وابسته است قدرت دولت را قبضه کرده بود ولی اکنون تقریبا تمام‌طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به‌آن در قدرت سهیم شده‌اند.» (۲)

رفیق این دولت را ابزار دست بورژوازی وابسته و نمایندهٔ کل طبقه و اقشار وابسته به‌آن می‌داند ودر عین حال از خطر جدی تهاجم نظامی امپریالیسم صحبت می‌کند. ودرجواب اینکه آیا «چریکهای فدائی خلق باید به جنگ با این دولت برخیزند؟» می‌گوید «بهیچوجه از کدام سخن من چنین استنباط کردید؟ من گفتم مردم را باید برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم.» (۳) آیا خواننده حق ندارد بپرسد اگر دولت ابزار دست بورژوازی وابسته است پس‌دیگر تهاجم امپریالیسم و پیاده کردن نیرو برای چیست؟

در واقع باید گفت که اشرف سیاست را «خیابان لنسکی» (٤) می‌بیند. او راه‌حل تمام تضادها را ــ چنانکه شمردیم ــ اعمال قهرمی‌داند. اشرف فکر می‌کند امپریالیسم برای بازگردانیدن اوضاع به حال سابق حتما و ضرورتا به «هجوم نظامی» متوسل خواهد شد. درست برعکس ما معتقدیم بازگشت اوضاع

---

۱ ــ مصاحبه ص ۳۵

۲ ــ مصاحبه ص ۲۵

۳ ــ مصاحبه ص ۳۵ و۳٦

٤ ــ اشاره به سخن لنین در کتاب مرض بچگانه چپ‌روی ...

به حال سابق [illegible] هجوم نظامی امپریالیسم نیست. امپریالیسم از تجربهٔ سالها مبارزه با خلقها در سراسر جهان درسها آموخته است. امپریالیسم خوب میداند که [illegible] سلطه‌اش یورش نظامی نیست، با هزاران حیله و زدوبند و توطئه و سازش [illegible] این مهم را پیش برد. حتی چه بسا که یورش نظامی برای بازگردانیدن [illegible] به حال سابق نتیجهٔ عکس را برای امپریالیسم ببار آورد.

وی متوجه نیست که در یک نظام سرمایه‌داری تنها شیوهٔ حل اختلافات امپریالیسم با نیروهای غیر پرولتری تهاجم مسلحانه نیست. او چون راه‌حل همه تضادها را قهرآمیز میداند. مثال از ناصر تا سادات را به‌خاطر نمی‌آورد. فراموش نکنیم که در اینجا سخن از فردی چون ناصر و موقعیت تاریخی چون موقعیت جامعه مصر است که با امپریالیزم تا سرحد جنگ رودررو پیش رفت. اما با اینهمه دیدیم که سرانجام مصر چه سرنوشتی پیدا کرد او فراموش می‌کند که امپریالیسم قبل از اندیشیدن به تهاجم نظامی به‌یک کشور برپایگاه طبقاتی‌اش در آن کشور تکیه می‌کند.

او نمی‌خواهد دریابد که اساسا همهٔ اقشار غیر پرولتری خلق چنانچه در انقلاب در موضع برتر قرار گیرند در پروسهٔ تحول اوضاع تنها یک رسالت برعهده دارند: از طریق سازش باامپریالیسم و استحالهٔ درونی راه را برای غلبهٔ کامل سرمایه‌داری وابسته بگشایند. تجربهٔ بسیاری از خلقها نشان داده است که پروسهٔ این استحاله و غلبهٔ کامل امپریالیسم لزوما قهرآمیز نیست. این استحاله یک جبر تاریخی است، واینکه در یک جامعه زودتر و در دیگری دیرتر به اتمام میرسد، تغییری در اساس مسئله بوجود نمی‌آورد.

باتوجه به نمونه‌های دیگری از متن مصاحبه به شناخت عینی‌تری از موضع و طرز تفکر او دست خواهیم یافت «اساسا تئوری مبارزهٔ مسلحانه چنان تنظیم شده که گویی از قبل به آن واکسن ضد اپورتونیسم تزریق کرده‌اند.» (۱)

باچنین فکری چه‌می‌توان کرد؟ آیا بهتر نیست ازالفبای ماتریالیسم دیالکتیک آغاز کنیم؟ آیا بهتر نیست بجای جدال روی ماهیت دولت و نقش قهر در انقلاب بازگردیم واز نو آغاز کنیم.

آیا اپورتونیسم را تنها بااعتقاد به مبارزهٔ مسلحانه می‌توان از صفوف خود بیرون راند؟ آیا این یک درک بسیار ساده‌اندیشانه و مکانیکی نسبت به مفاهیمی که عمیقا طبقاتی‌اند نیست؟ می‌بینیم دراین مورد هم آنها اعمال قهر را جایگزین

---

۱ ــ مصاحبه ص ۴۲

هرچیز دیگری می‌نمایند و می‌خواهند تا صفوف ما را از اپورتونیسم بزدایند. در حالیکه اعتقاد به قهر هیچگاه جوهر طبقاتی تفکر افراد را از اساس تغییر نخواهدداد. اپورتونیسم بمثابهٔ نفوذ ایدئولوژی اقشار غیرپرولتری درایدئولوژی پرولتاریا معنی و مفهوم مشخصی دارد. تنها بادست زدن به‌یك مبارزهٔ ایدئولوژیك پیگیر و شرکت فعال درمبارزات طبقهٔ کارگر وتوده‌هاست که می‌توان اپورتونیسم را از تفکر وعمل انقلابی بیرون راند. گفتن اینکه مبارزهٔ مسلحانه در مقابل اپورتونیسم بیمه شده ، چیزی جزیك درهم‌اندیشی وبدوراز تمام واقعیتهائی که ما را محصور ساخته نیست. در مورد این نحوهٔ برخورد تاکید می‌کنیم رفقا قدری دربارهٔ تاریخ جنبش کمونیستی بیاندیشند.

در صفحهٔ ۵۱ مصاحبه می‌خوانیم :

س. می‌بینم اندکی منقلب شده‌اید ولی بهتر است روشن‌تر سخن بگوئید.

ج. بلی من هربار که به رسالت تاریخی پرولتاریا می‌اندیشم نمی‌توانم احساساتی را که برمن غلبه می‌کند درست بشناسم، بیاد بیاورید همین سه‌ماه پیش بود که طبقهٔ کارگر بارهبری مبارزهٔ اعتصابی، تظاهراتی و حتی قیام مسلحانه، قسمتی از بورژوازی وابسته را از اسارت شاه نجات داد. خودشان هم اذعان دارند که اگر کارگران نبودند، نتیجه به‌دست نمی‌آمد. ولی این آزادشدگان به دست کارگران بلافاصله بعداز آزادی باکارگران چه کردند؟ جریان تیراندازی و کشتار کارگران بیکار ... ایثار تاریخی پرولتاریا و بزرگ‌منشی و فداکاری این طبقه در همین است که حتی بند ازپای دژخیمان خویش بازمی‌کند، درحالیکه خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر بازکردن زنجیرهای خود می‌افتد که دیگر همه را از اسارت رهانیده باشد وچاره‌ای‌هیچ‌جزاین ندارد، که‌فداکار وباگذشت باشد. انسان وقتی این بی‌رحمی تاریخ را می‌بیند واقعا دچار احساساتی می‌شود که برایش روشن نیست.» (۱)

چگونه می‌توان تن به‌چنین تجزیه وتحلیلی از قیام داد؟ درست‌تر این بود که نوشته می‌شد: انسان وقتی دچار احساساتی می‌شود که برایش روشن نیست، تاریخ را اینگونه می‌بیند. فریبکاری بورژوازی و عوامفریبی وانحصار طلبی خرده بورژوازی را بزرگ‌منشی پرولتاریا می‌نامد واز پرولتاریا که بااعمال عادلانه‌ترین دیکتاتوری محقانه بند برپای دژخیمان خویش می‌نهد، چهره‌ای می‌سازد چنان ابله که حتی بند از پای دژخیمان خویش باز می‌کندو نام آن‌را همچون ایده‌های موهوم رهبانان و یا هومانیست‌های مسیحی، فداکاری وگذشت

۱ ــ ص ۵۱ ــ ۵۳ مصاحبه

می‌گذارد واز «بیرحمی تاریخ» می‌نالد. مساله اساسا تعجب‌انگیز نیست. کسی که همه چیز را واژگونه سازد، قطعا جبرتاریخ را بیرحمی تاریخ خواهد دید. درست بهمانگونه فریبکاری و دغلکاری بورژوازی و خرده بورژوازی را، ایثار وبزرگ منشی پرولتاریا خواهد نامید جالب است که اشرف می‌گوید: «طبقهٔ کارگر بارهبری مبارزهٔ اعتصابی، تظاهراتی وحتی قیام‌مسلح قسمتی ازبورژوازی وابسته وخرده بورژوازی وابسته را از اسارت شاه نجات داد» (۱)، (تاکید از ماست). به‌رفیق اطمینان می‌دهیم که چنانچه طبقه کارگر رهبری مبارزهٔ اعتصابی، تظاهرات خیابانی و قیام مسلح را در دست می‌داشت لحظه‌ای هم دربند نهادن بر پای دژخیمان خویش درنگ نمی‌کرد. اشکال کار اینست که در اینجا هم طبقهٔ کارگر نه در واقعیت بلکه در ذهن رفقا، مبارزات و قیام را رهبری کرده است. بگذریم که رفیق در پایان وقتی می‌بیند از یکسو نقش رهبری رابه‌دست طبقهٔ کارگر سپرده واز سوی دیگر اورا واداشته تا دژخیمان را از بند برهاند می‌گوید: «این است مفهوم قاطعیت‌انقلابی طبقهٔ‌کارگر، او استثمارگران ودژخیمان را از بند می‌رهاند تا نابودشان کند.» (۲)

ما تعبیر این «قاطعیت» واین‌شیوهٔ برخورد بین‌طبقات واین گفتار نامفهوم را به‌خود خواننده واگذار می‌کنیم.

---

۱ ــ مصاحبه ص ۵۱

۲ ــ مصاحبه

۸

در خاتمه

ما قبلا نشان دادیم که درهم شکستن ماشین حکومتی اعمال قهر بر توده‌ها، جز از طریق اعمال قهر توده‌ای ممکن نیست. ما نشان دادیم که رؤیای کذاو مسالمت آمیز گرچه بسیار شیرین است اما تحقق یافتنی نیست. اما اینها نیز نشان دادیم که جز با برآمیختن آگاهی سوسیالیستی در خودانگیختگی بمنظور تامین رهبری پرولتاریا، پیروزی اعمال قهرتوده‌ای نیز ممکن نیست. ما نشان دادیم که توجه وتاکید یکجانبه روی قهر توده‌ای موجب فراموشی مضمون طبقاتی این قهر در ذهن رفقا شده است. ما نشان دادیم که‌رفقا سلاح را مقدم برآگاهی‌گرفته‌اند. آنها صراحتا می‌گویند: وظیفهٔ عمدهٔ ما تربیت وتشکل طبقهٔ کارگر نیست (ص ۵۸) «مسالهٔ اصلی جنبش ما مسالهٔ خلع سلاح است» (ص۷۰) آنها سلاح را که‌در هرحال یك اهرم اعمال قهر است، قبل ازهرچیز به جوخهٔ اعدام سوسیالیزم بدل ساخته‌اند تا بانیات حسنه و به صریحترین شکل ممکن آن را درمسلخ قهر قربانی کنند. آنها از این‌هم بیشتر به قهقرا رفته‌اند. رفقا نقش سلاح را مقدم برنقش توده‌ها گرفته‌اند. اشرف یا نمی‌خواهد یانمی‌تواند ببیند که چگونه همین‌توده‌ها شاه را در ۲۵ آبان به عجز ولابه انداختند، «ازهاری» را به‌پای‌بوسی نفتگران قهرمان فرستادند. نظام دیکتاتوری را چون کوهی برزمین کوفتند. اشرف در ارزیابی سهم توده‌ها ونقش وسهم سلاح همان تفکری را دارد که ما تاهمین اواخر آن‌را حفظ کرده بودیم(۱) او می‌پرسد «می‌دانید چرا امپریالیسم تاکنون حملهٔ نظامی‌اش راشروع نکرده؟ فقط بخاطر سلاح‌هائی است که در دست مردم است!» (ص۷۰) از اصلا هیچ اهمیتی نیست که آیا این همیشه سلاح بوده که امپریالیسم را تاهمین حد بخونسردی واداشته یا صحنهٔ برآمد توده‌ای و موج عظیم وتاریخی قهر و خشم درمیان توده‌ها بوده که اورا تاهمین حد از پای در

---

(۱) به رجوع کنید بمقالهٔ سازمان ما در «پیکار» که می‌گوید: «ما وقتی بیکباره همه را تهی دست، مانده، سلاح چه‌های سربازان سرنگون ساخته...»

آورد و به‌عقب‌نشینی واداشت و سلاح به‌دست آنها سپرد ؟

در ذهن رفیق اشرف تمام قدرت جنبش نه درسطح آگاهی و سازمان‌یافتگی وعزم وارادهٔ توده‌ها، بلکه عمدتا در سلاح نهفته است. او از این حقیقت غافل‌است که مسلح شدن توده‌ها ، خود محصول مرحلهٔ مشخصی از قدرت یافتن آنها یعنی فرارسیدن دورهٔ اعتلای انقلابی و سمتگیری بسوی موقعیت انقلابی و قیام است. ما فکر می‌کنیم ریشهٔ این تفکر علاوه‌بر برخورد ناشیانه با مقولات مارکسیستی همچون «دولت و طبقه»، در این حقیقت نیز نهفته است که رفقا در برخورد با مسائل مبارزاتی اصولاً به بررسی وضعیت عینی و عملاً موجود مبارزاتی توده‌ها، به‌سطح آگاهی آنان و جبهه‌بندیهای سیاسی حاضر، به‌خواست و تمایل آنان و دیدگاهشان نسبت به‌حکومت وسیستم به‌سطح حرکات خودانگیخته اعتراضی‌توده‌ای و سمتگیری این حرکات ودریك کلام بطورکلی به‌توده‌ها نمی‌اندیشند.

آنها فقط بدیك چیز می‌اندیشند و آن هم سلاح توده‌هاست، زیرا به‌سلاح، بیش‌از خود توده‌ها بها می‌دهند. اگر بیشتر در متن مصاحبه دقت کنید درخواهید یافت که آنان نه میدانند چرا اکنون نباید بجنگند و نه می‌دانند در چه شرایطی باید بجنگند. آنها می‌گویند باید برای وقتی که تهاجم نظامی امپریالیسم آغازشد سخت آماده باشیم. براستی برای تحریص مردم به‌مسلح شدن وتوجیه قهر هیچ چیز مضحك‌تر از تکیه برخطر تهاجم نظامی امپریالیسم بایران نیست.

در متن مصاحبه دقت کنید تادریابید که او حتی یك‌بارهم از سطح‌آگاهی وتشکل توده‌ها واز موضع آنها نسبت به شرایط حاضر واز میزان‌حرکات اعتراضی آنان از برداشت آنان از حکومت سخن گفته است یانه او اساسا این بررسی‌ها را زاید می‌پندارد. او همواره مردم را آماده کارزار می‌بیند. ودراین زمینه نظر رفیق مسعود را کپیه می‌کند.

در دیدگاه رفیق اعمال قهر توده‌ای مطرح است ولی آنگاه که به‌کنه کلام او بنگریم بروشنی درخواهیم یافت‌که اعتقاد به‌اعمال قهر، اعتقاد به‌توده‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده است. او باقهر درآمیخته نه باتوده‌ها. تاروپود تمام باورهای‌آنان را این ایده به‌هم بافته است که سلاحها سازندگان اصلی تاریخند. ما در رابطه‌ای دیگر بی‌اعتقادی و جدائی از توده‌ها را که در تئوری و عمل رفقا متجلی است به معرض قضاوت خوانندگان نهادیم. ما نشان دادیم که آنان مبـارزهٔ توده‌ها را در اعمال قهر خود متجلی می‌بینند. گفتیم که آنها مبارزهٔ محافل روشنفکری را جایگزین مبارزهٔ خود توده‌ها می‌کنند، ما نشان دادیم که معنای واقعی «چریك خود حزب است» چیست و چگونه این تفکر محصول اوج جدائی و بی‌رابطگی

پیشرو و توده وحذف نقش توده‌ها درتاریخ است. ما نشان دادیم که رفقا ودیره ضرورت پیوند ارگانیك بین سلاح و پیشرو، بین مبارزه و عمل مسلحانه را جایگزین ضرورت پیوند ارگانیك بین توده و پیشرو کرده‌اند. ما نشان دادیم که رفقا تا آنجا پیش رفته‌اند که اعمال قهر را جلودار رخنهٔ اپورتونیسم در جنبش کمونیستی دانسته‌اند از این نظر آنها رفیق مسعود را بطرز وحشتناکی به قهقرا برده‌اند.

درنظر رفقا پیوند پیشرو باتوده مهم است، ولی مهمتر از آن پیوند پیشرو باسلاح است. سراسر مصاحبه مملو از این ایده است. حقایق نشان می‌دهد صرف بیان اینکه ما اصل عام، قیام کار توده‌هاست را انکار نکرده‌ایم مساله‌ای را حل نمی‌کند. ما دوبار هم دربحث مربوط به تبدیل اشکال مبارزاتی بیکدیگر و هم در بررسی درك دیره از حزب «فراموش کردن توده‌ها و سپردن نقش آنان به پیشرو مسلح را توضیح داده‌ایم. رفقا انکار می‌کنند که معتقد به «تئوری قهرمانان» هستند ولی از تئوریهای آنان، از دیدگاه‌های آنان، از عبارت «چریك خود حزب است» هیچ استنتاج دیگری جز تئوری قهرمانان که بلخانف آن را در اعتقاد ناردینك‌ها ردنموده است بدست نخواهدآمد. او پیشرو را بین توده ودشمنانش حائل می‌کند. او پیشرو را سپر محافظ توده می‌داند. از نظر او پیشرو یك اهرم اعمال قهر بنفع توده‌ها است. از نظر ما پیشرو ستاد رهبری رزم پرولتاریاست.

چنانچه عمیق‌تر بمصاحبه نگریسته می‌شد بی‌شك نقد جامع‌تری ازآن بدست می‌آمد واگر چنانچه سانسور سنگینی که رفیق براندیشه‌اش رواداشته، لااقل در رابطه با سازمان مطرح نبود بازهم برخورد ایدئولوژیك بااندیشه‌ها پربارتر می‌شد. او در حالیکه فکر می‌کند اندیشه‌اش برای جنبش کمونیستی حیاتی است آن را از هواخواهان مشتاق آن دریغ داشته است. ما ازاین برخورد متأسفیم ــ رفیق حتی مهمترین شعاری را که فکر می‌کند باید در سطح جنبش طرح شود سانسور کرده است.

مابه همهٔ رفقا یك بار دیگر مطالعهٔ جدی این مصاحبه را توصیه می‌کنیم. به‌رفیق اشرف نیز توصیه می‌کنیم تا بالغو سانسوری که براندیشه‌اش رواداشته این فرصت را برای همگان فراهم آورد تاآنچه را که او برای جنبش خلق عمیق‌ترین و مهمترین پنداشته در تئوری و عمل انقلاب بکار گرفته شود. ما این عمل‌را نه‌درشأن یك کمونیست می‌دانیم ونه‌درخور مصلحت. زیرا بااین سانسور سنگینی که دراین قسمت از حرفهایش اعمال داشته کمتر می‌توان به‌مقاصد و نظرات وی پی‌برد. براستی شگفت‌آور است وقتی می‌بینیم فردی تااین حد

www.iranarchive.com

«مقاصد ونظریات» خویش را چنانکه از لابلای متون پیداست دقیقا بامحاسبهٔ واکنش «طبقات حاکمه» پنهان ساخته است. چه خوب بود هرگاه او قبل از سانسور گفته‌هایش این سخنان بنیانگذاران سوسیالیزم علمی را بخاطر می‌آورد که: «کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همهٔ نظام اجتماعی موجود از را مزور، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکم درمقابل انقلاب کمونیستی برخود بلرزند. پرولتاریا دراین میان چیزی‌جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهد، ولی جهانی را به‌دست خواهد آورد».

«پرولتاریای جهان متحد شوید»

گسترده باد پیوند مارکسیست ــ لنینیستها با طبقه کارگر

پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیك

گسترده باد وحدت جنبش کمونیستی

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

مرداد ۱۳۵۸

www.iran-archive.com

ضمیمه :

نقدی بر

درباره شرایط عینی انقلاب...

اشرف دهقانی ـ حرمتی‌پور

۱

شرایط عینی انقلاب ـ وضعیت انقلابی

پلخانف در اثر مشهور خود «تکامل نظریهٔ مونیستی تاریخ» رهنمود ماتریالیستی و مونیستی زیررا برای توضیح و تشریح «اشکال تکامل تاریخی» ارائه داده است :

۱ ـ وضع نیروهای مولد .

۲ ـ روابط تولید وابسته به آن.

۳ ـ ساخت اجتماعی ـ سیاسی که براین شالوده اقتصادی (روابط تولید) معین استوار است .

٤ ـ روانشناسی (ذهنیت) انسان اجتماعی، که هم به‌اقتصاد و هم به‌سیستم اجتماعی ـ سیاسی متکی به آن وابسته است .

٥ ـ ایدئولوژی‌های گوناگون که ویژگی‌های این روانشناسی را منعکس میکنند .

روابط تولید بیان کننده روابط انسانها درتولید اجتماعی وسائل مادی زندگی است. این روابط اولا بسطح تکامل نیروهای مولده وابسته‌است، یعنی پیوند ایندو بنابرقانون ضرورت سازگاری نیروهای مولد و روابط تولید است. ثانیا مستقل از اراده انسانها شکل میگیرد. براساس این روابط تولید، روبنای حقوقی وسیاسی، روبنای کاملی ازعواطف ویژه، شیوه‌های اندیشه وچشم‌اندازهای زندگی پدید می‌آید وپیوند روبنا با زیربنا بنابرقانون ضرورت سازگاری ایندو میباشد. چنین است درس مونیستی از شکل‌بندی تاریخی زندگی اجتماعی انسان.

اما روابط‌تولید همواره باوضع نیروهای مولده سازگار نیست. نخست باآن مشروط میشود، آنگاه به‌کنش متقابل می‌پردازد وبالاخره به‌پای بنـدی در راه تکامل آن بدل میگردد. در چنین صورتی این شکل از روابط تولید باید جای خود را بشکلی دیگر بسپارد.

«نیروهای تولید مادی در مرحله‌ی خاصی از رشد خود، باروابط تولید و یابعبارت حقوقی آن بارروابط مالکیت، که تاآن هنگام براساس آن قرار داشتند، بستیز برمی‌خیزند. آنگاه است که این روابط از حالت شکل‌های رشد دهنده نیروهای تولید درمی‌آیند وبه‌مانعی در راه رشد این نیروها بدل میشوند آنگاه مرحلهٔ انقلاب اجتماعی آغاز میشود. باتغییر بنیادهای اقتصادی جامـعه، تمامی روساخت، کم وبیش سریعا دگرگون میشود ... هرگز هیچ‌نظم اجتماعی پیش از آنکه نیروهای مولد به‌درجه‌ی کافی از تکامل رسیده باشند فرونـریخته است و روابط برتر ونوین تولید، جایگزین روابط کهنه نشده‌اند مگر آنکه شرایط‌مادی هستی‌شان درچهارچوب جامعهٔ کهنه به‌بلوغ رسیده باشد.» مارکس

باین‌ترتیب، مرحلهٔ انقلاب اجتماعی تنها هنگامی پدید می‌آیدکه تضادبنیادی جامعه به‌میزانی رشد یافته باشد که ستیز نیروهای مولد و روابط تولید و همراه آن ستیز طبقاتی را پدیدار سازد. انقلاب اجتماعی، دگرگـونی بنیادین «نظم اجتماعی» یعنی روابط تولید است. باجایگزینی روابط نوین، روبنای کهنه نیـز درتمامی جهات باید دگرگون شود.

این تضاد بنیادین، علت اساسی انقلاب اجتماعی است. تضادهای اجتماعی دیگر مانند تضاد میان‌زیربنا وروبنا، تضادهای درونی روبنا، بازتاب تضاد بنیادی واز عوامل موثر درانقلاب اجتماعی هستند. باین دلیل دگرگونی اشکار سیاسی به‌معنای انقلاب اجتماعی نیست مگر آنکه بادگرگونی بنیادین نظم اجتماعی همراه شود.

انقلاب بورژوائی فوریه ۱۸۴۸ فرانسه‌را موردمطالعه قرار دهیم، این‌انقلاب یك دگرگونی درشکل سیاسی کهنه بود. انقلاب فوریه دگرگونی نظم اجتماعی موجود نبود. تضادهای طبقاتی که به‌انقلاب پیوسته بودند هنوز «تکامل» نیافته بود. «مبارزات‌اجتماعی، پشت صحنه‌ی‌این‌انقلاب‌رامیساخت» ازاینرو مارکس‌این انقلاب‌را نه «انقلاب حقیقی» بلکه «انقلاب مجازی» توصیف میکرد. برای‌مارکس «انقلاب حقیقی» انقلابی بود که به‌نظم دست دراز کند. انقلاب حقیقی، انقلابی بود علیه بردگی مزدوری، علیه هرگونه بردگی، انقلاب ژوئن که در پی‌انقلاب فوریه آمد چنین انقلابی بود. مارکس نوشت:

«هیچیك از انقلاب‌های متعدد بورژوازی فرانسه از سال ۱۷۸۹ به‌بعد سوء قصدی به‌نظم نبود، زیرا سلطهٔ بردگی، بردگی کارگران ونظـم بورژوائی را علیرغم دگرگونی شکل سیاسی این سلطه واین بردگی پابرجا می‌گذارد. ژوئن به این‌نظم دست دراز کرده بود.» (۱)

«روش مارکس، بیش از همه، مضمون عینی حرکت تاریخی را درلحظه‌ای مشخص ودرشرایط مشخص و به شیوه‌ای درست مورد مطالعه قرار می‌دهد. از اینرو نخست تعیین میکند که جنبش کدام طبقه جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط معین است.» (۲)

بورژوازی دریك مرحله‌ی تاریخی، در رأس جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، در رأس مبارزه علیهٔ اشرافیت زمین‌دار وخودکامگی (اتوکراسی) قرار داشت. مرحله‌ی تاریخی ۱۸۷۱ ــ ۱۷۸۹، یعنی از انقلاب کبیر فرانسه تا جنگ فرانسه ـ پروس، از چنین ویژگی برخوردار بود. تکامل تولید کالائی سرمایه‌داری و زوال سرواژ، رشد بورژوازی و ورشکستگی اشرافیت زمیندار، خصلت پیشرو بورژوازی دربرابر خصلت ارتجاعی اشراف فئودال، مضمون عینـی این مرحلهٔ تاریخی را تشکیل میداد.

گسترش جنبش‌های بورژوادمکراتیك و بورژوا ــ ملی، همراه باپوسیدگی وزوال نهادهای مطلقهٔ فئودالی، شاخص مبارزات طبقاتی این مرحله بود، هرچند تمام نیروها ودستآوردهای این مرحله همچون جنگهای استعماری و جنگـهای امپراتوری‌های ارتجاعی از این خصلت برخوردار نبودنـد. دشمنی و مبارزهٔ بورژوازی باروابط کهنه‌ی تولید، باروبنای پوسیده وارتجاعی فئودالی، این‌طبقه را به‌طبقه‌ای پیشرو، به طبقه‌ای دارای رسالت تاریخی بدل کرد. هرچنـد که نیروهای مولد نوین گاه در ستیز باروابط تولید بورژوائی میشدند و پرولتاریا، این انقلابی‌ترین عنصر نیروهای مولد به‌مبارزه علیه بورژوازی بـرمیخاست اما هنوز مرحله انقلاب اجتماعی فرانرسیده بود.

سپس مرحله‌ای دیگر پدیدار شد، از ۱۸۷۱ تا آغاز نخستین جنگ جهانی این مرحله را میتوان دوره‌ی انتقالی، دوره گذار از سرمایه‌داری رقابت آزاد به سرمایه‌داری انحصاری خواند. بورژوازی در کشورهائی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته بودند به‌بالاترین مرحلهٔ تکامل خود دست یافت. دراین مرحله میان سرمایه داری غیرانحصاری و سرمایه‌داری انحصاری هنوز تعادلی ناپایدار وجود داشت.

---

۱ ــ مارکس: مبارزه طبقاتی در فرانسه .

۲ ــ لنین منتخب آثار جلد ۲۱ ص ۵۲ ــ ۱۳۸

در روند این تعادل ناپایدار، خصلت پیشرو بورژوازی به‌خصلت ارتجاعی و حتی بیش از حد ارتجاعی سرمایهٔ مالی تبدیل شده واز سوی دیگر طبقه‌ی نوین (پرولتاریا) برای دمکراسی نوین به‌تدارک وگردآوری قوا پرداخت. درکشور های پیشرفته سرمایه‌داری، دوران انقلاب اجتماعی فرارسید. دیگر این طبقه نوین ــ پرولتاریا ــ بود که رسالت واژگونی نظم اجتماعی کهنه وجایگزینی نظم‌برتر ونوین‌را برعهد داشت. هنگامیکه درکشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، بورژوازی به‌طبقه‌ای از لحاظ تاریخی کهنه‌و پرولتاریا به‌طبقهٔ نوین بارسالت تاریخی بدل‌شد، شرایط عینی انقلاب پرولتری دراین‌کشورها پدیدارگردیده، شرایط عینی‌انقلاب بمانشان میدهد که دراین دوران مشخص کدام طبقه‌ی انقلابی برای تغییر اساسی جامعه رسالت رهبری را بعهده دارد.

«ما نمی‌توانیم بدانیم که جنبش‌های تاریخی گوناگون باچه سرعت و موفقیتی در یك مرحله گسترش می‌یابد، اما ما میتوانیم دریابیم وبدانیم که کدام طبقه در رأس یك مرحله‌ی تاریخی یا مرحله‌ی دیگر قرار گرفته ، مضمون اصلی‌اش را تعیین کرده وراستای عمده تکامل و ویژگی‌های اساسی شرایط‌تاریخی آن مرحله را تعیین میکند.» (۱)

مرحلهٔ تاریخی سوم که تاحال حاضر ادامه دارد، وعصر ما را میسازد. مرحلهٔ تاریخی امپریالیزم است. دراین مرحله، شکل خصوصی مالکیت سرمایه‌داری مانند پوسته‌ای است که باهستهٔ خود ــ خصلت اجتماعی تولید ــ سازگار نیست. «چهارچوب دولت بورژوائی که‌در مرحله‌ی اول محمل اصلی رشد نیروهای‌مولد بود و میخواست از بند فئودالیزم رها شود اکنون، در مرحلهٔ سوم، به‌پای‌بند تکامل بیشتر نیروهای مولد بدل شده است. بورژوازی، از طبقهٔ پیشرو وتکامل یابنده، به‌طبقه‌ای رویزوال، پوسیده وارتجاعی بدل شده است. اکنون طبقه‌ی دیگر پرولتاریا است که در مقیاس تاریخی گسترش واعتلا می‌یابد... این طبقه‌ی دیگر است که باوظیفه‌ای مشابه بورژوازی در مرحلهٔ اول روبروست. وظیفه‌ای تاریخی بنابرشرایط عینی تاریخی.» (۲)

دراین مرحله که اقتصاد واحد جهانی جایگزین اقتصادهای جداگانهٔ ملی‌شده است، دراین مرحله که زنجیره‌ی امپریالیستی، شکل‌بندی‌های مسلط و وابسته را بهم متصل می‌کند کل واحد ارگانیکی را میسازد. پرولتاریا به‌طبقه‌ای نوین نه درعرصه‌ی یك‌کشور بلکه درقلمرو جهانی بدل میشود، یعنی رسالت تاریخی ــ جهانی بورژوازی سرآمده وبایان گرفته است. اکنون پرولتاریاست که رسالت

---

۱ و۲ ــ لنین ــ منتخب آثار جلد ۱ ص ۱۳۸ ــ ۵۱

www.iranarchive.com

تاریخی ــ جهانی واژگونی نظم کهنه وبنای نظم نوین را به‌عهده‌دارد. پرولتاریا نه‌تنها باید علیه بورژوازی خودی بلکه علیه تمام بورژوازی امپریالیست وهمراه آن علیه تمام زائده‌ها و بازمانده‌های نظم کهن مبارزه کند. این مرحله. مرحله‌ی آمادگی شرایط عینی انقلاب پرولتری درعرصه‌ی جهانی است.

آمادگی شرایط عینی انقلاب از نظر تاریخی به‌معنای آمادگی شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت سیاسی نیست. شرایط عینی بـرای تسخیر انقلابی قدرت ــ وضعیت انقلابی ــ دارای سه مشخصه اصلی است:

۱ ــ بحران در سیاست طبقات حاکم، چنانکه ادامه‌ی وجود دستگاه سیاسی حاکم «بطور عینی» بخطر افتد.

۲ ــ شدت بیش از حد رنج ونیاز طبقات ستمدیده .

۳ ــ افزایش فعالیت سیاسی توده‌ها، استحالهٔ عمومی در مردم، انفجار نارضایتی عمومی که درلحظه‌ی قیام به‌حد طغیان، به‌حد «انفجار انقلابی» میرسد.

بحران درسیاست طبقات حاکم، که در دستگاه حاکم شکاف پدید میآورد، همراه باستم ونیاز فزون ازحد طبقات ستمدیده، موجب انفجار نارضایتی عمومی میشود. آنگاه ما شاهد پدیدار شدن وضعیت انقلابی میشویم. چنین وضعیتی در روسیه‌ی سال‌های ۶۱ ــ ۱۸۵۹ و ۸۰ ــ ۱۸۷۹ ، در آلمان سالهای ۱۸ ــ ۱۹۱۷ پدیدار شد. اما از هیچ‌یك از این وضعیت‌ها انقلاب برنخاست، چرا که برای انقلاب گرچه وضعیت انقلابی لازم است اما کافی نیست. روسیه سالهای۶۱ــ۱۸۵۹ سرشار از جنبش‌های دهقانی و شورشهای روستائی بود. شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت فراهم بود، اما هیچ نیروی اجتماعی و سازمان سیاسی نبود که دهقانان را متحد کند. کنش‌های پراکنده‌ی آنان را بهم پیوند داده واز آن سیل خروشان انقلاب پدید آورد، از سوی دیگر ثابت‌شد که شورش روستائی خودبخود به‌جایگاه یك‌انقلاب‌حقیقی‌نمیتواند دست‌یابد. مگرآنکه دهقانان‌رهبری‌یك طبقه‌ی انقلابی شهرنشین را پذیرفته باشند. یکی از دلایل اصلی شکست کمون پاریس ۱۸۷۱، کافی نبودن آمادگی ذهنی پرولتاریا بود، سازمان سیاسی پرولتری که بتواند پرولتاریا را بدرستی رهبری کند وجود نداشت. در تـمام این نمونه‌ها، ناهماهنگی شرایط عینی وعامل‌ذهنی به‌چشم میخورد. باین‌ترتیب وضعیت انقلابی گرچه تسخیر انقلابی قدرت را «ممکن» میسازد، اما برای تحقق آن، آمادگی عامل ذهنی لازم است.» (۱)

انقلاب بدون وضعیت انقلابی ناممکن است. این قاعده‌ی عمومی هرانقلابی

---

۱ ــ لنین ــ برعلیه جنگ امپریالیستی ص ۱۱۶

است. مارکس در سال ۱۸۵۹، دربارهٔ جامعهٔ فرانسه آنزمان نوشت: «باوجود این رونق اقتصادی عمومی که در آن نیروهای تولیدی جـامعهٔ بورژوائی چنین شگفت‌انگیز تکامل می‌یابند وتکاملی که در درون روابط بورژوائی میسر است، سخنی از یك انقلاب واقعی نمیتواند درمیان باشد. چنین انقلابی تنها در دوران‌هائی شدنی است که این دوعامل، نیروهای مولد مدرن واشکال تولید بورژوایی بایکدیگر به ستیز افتاده باشند ...» (۱)

لنین اندیشه مارکس را تکامل بخشید، در چشم‌انداز انقلاب ۱۹۰۵ بود که لنین بدقت وبدرستی، چگونگی شکاف افتادن در دستگاه حاکم، ارتقاء اشکال مبارزه‌ی توده‌ها و شورفزاینده‌ی توده‌ها را در عمل انقلابی بررسی وارزیابی کرد. اواین ارزیابی را در سال ۱۹۱۷، در گفتار «درباره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه» تکمیل کرد. لنین درگفتار خود بنام «اتوکراسی وپرولتاریا» ــ ۳ ژانویه ۱۹۰۵ ــ وضعیتی را ترسیم کرد که در آن حکومت در آشفته‌ترین موقعیت و توده‌ها در پرشورترین حالتند. این بحران گسترده که هم طبقات استثمارگر و هم طبقات استثمار شده و ستمدیده را فراگرفته تنها با «تغییری ذهنی» میتوانست به‌انقلاب بیانجامد چنانکه میدانیم، عامل ذهنی نتوانست خود را باشرایط عینی سازگار و هماهنگ کند واین یکی از علل اساسی شکست انقلاب بود.

پس از نیم‌دهه پیروزی کامل ارتجاع ــ از ۱۹۰۷ به‌بـعد ــ توده‌های زحمتکش روسیه باز بپاخاستند. مجموعه عواملی که‌وضعیت انقلابی رادر روسیه پدید آوردند عبارت بودند از: شکست سیاست ارضی، وضعیت بحرانی بین‌المللی، وخامت زندگی توده‌های مردم وبحران‌در طبقات بالا، به‌گفته‌ی لنین: «بحران سیاسی کنونی ــ سال ۱۹۱۳ ــ بحرانی در گستره ملی است، بحرانی که برشکل بندی سیستم دولتی اثر می‌نهد ونه‌تنها برپایه‌های آن». در این هنگام لنین از وضعیت انقلابی، بینش روشن‌تری بدست داد که به‌میزان زیادی باجمع‌بندی نهائی او از وضعیت انقلابی همانند است، روسیه وضعیتی انقلابی را میآزماید. چون‌ستم براکثریت وسیع مردم، نه تنها پرولتاریا بلکه نه‌دهم تولیدکنندگان خرد، بویژه دهقانان، به‌حداکثر شدت خود رسیده است. واین ستم شدت یافته، گرسنگی، فقر، فقدان حقوق، تحقیر مردم، آشکارا باوضع نیروهای مولد روسیه باسطح آگاهی طبقاتی ودرخواستهای توده‌هائی که در سال ۱۹۰۵ برانگیخته شده بودند ناسازگار است. وباوضع امور درتمام کشورهای همسایه ــ نه‌تنها اروپائی بلکه آسیائی نیز ــ ناسازگار است. اما این تمام مطلب نیست. ستم به‌تنهائی، هرچند فـزاینده باشد

۱ ــ مارکس ــ مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه ــ فصل آخر.

همواره وضعیت انقلابی را در یك کشور سبب نمیشود. دراکثر موارد برای انقلاب کافی نیست که «طبقات پائین نخواهند» به‌شیوه‌های کهنه زندگی کنند، همچنین لازم‌است که «طبقات‌بالا نتوانند» به شیوهٔ کهنه، فرمانروائی وحکومت کنند. این است آنچه امروزه در روسیه می‌بینیم، بحرانی سیاسی پیش چشمانمان بلوغ‌مییابد. بورژوازی هرچه در توان داشته انجام داده تا ضدانقلاب را بازگرداند وتکامل صلح‌آمیز را براین شالوده ضدانقلابی تضمین کند. بحران گسترده ملی به‌تنهائی علت‌انقلاب‌نیست. طبقه‌ای انقلابی بارسالت تاریخی لازم‌است تابتواند «وضع منفعل ستم» را به «وضع فعال طغیان و قیام» تبدیل کند، این طبقه پرولتاریا بود.

سوسیال دموکراتهای انقلابی روسیه کوشیدند تاپرولتاریا راهرچه آگاه‌تر کنند. مبارزات پرولتاریا را سازمانده‌ی کرده، صفوف آنرا فشرده‌تـر سازند. بی‌شك بدون‌این‌کوشش، پرولتاریا نمیتوانست درسال ۱۹۱۷ تسخیر انقلابی‌قدرت را تحقق بخشد.

www.iran-archive.com

۲
تحریف لنینیزم، زیر پرچم «لنینیزم پیگیر»

بسیاری دانسته یا ندانسته اندیشه‌های لنین‌را دربارهٔ «وضعیت انقلابی» مورد تردید قرار میدهند. اینان چه در گفتار وچه درکردار برقاعده عمومی انقلاب خط بطلان میکشند وبااختراع «تزویژه» برای کشورهای وابسته زیر درفش «مارکسیسم لنینیسم پیگیر وخلاق» بتحریف لنینیسم می‌پردازند. این تز بیان میکند که برای آغاز ودرگیری انقلاب، وضعیت انقلابی ضروری نیست و عملا تفاوتها وپیوستگی‌هائی را که بین دومقوله یادشده وجود داردرا نادیده‌میگیرند. تفاوت‌ها وپیوستگی‌های این دو را مخدوش میسازد اشتباهات وانحرافاتی را در تئوری و پراتیك جنبش کمونیستی موجب میشود.

نوشتهٔ رفقا اشرف دهقانی و حرمتی‌پور، تحت عنوان «دربارهٔ شرایط عینی انقلاب» برچنین زمینه‌ای قابل انتقاد وبررسی است. درنوشتهٔ رفقا آمده است که: «لنینیسم ــ مارکسیسم دوران امپریالیزم و عصر دیکتاتوری پرولتاریا است» و سپس میآید: «رفیق جزنی معنای واقعی مفاهیم را همواره رعایت نمی‌کند» «باید بامفهوم شرایط عینی انقلاب برخورد مارکسیستی کرد...» خلاصه این نوشته اطمینان میدهد که زیر درفش لنینیزم با ما گفتگو میکند، معنای واقعی مفاهیم‌را همواره رعایت میکند و دید مارکسیستی از مفهوم شرایط عینی انقلاب عرضه میدارد.

ببینیم این قضاوت تا چه حد درست است و آنها چگونه از لنینیزم دفاع میکنند: «اشرف دهقانی ــ حرمتی‌پور» درتوضیح این حقیقت «که چرا لنینیزم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و عصر دیکتاتوری پرولتاریاست» چنین استدلال میکنند:

«وارد شدن سرمایه‌داری به‌مرحلهٔ امپریالیزم آنرا از دوره شکوفائی به‌دوره احتضار انداخت، شکوفائی دوران سرمایه‌داری به‌این معنی است که نیروهای‌مولد در درون این سیستم امکان رشد و گسترش دارند و هنوز مناسبات تولیدی به پایبندی برای رشد نیروهای مولد تبدیل نشده است، دراین مرحله... بحرانهای

متناوب عارضه‌ای این‌سیستم ... بآن مرحله نرسیده‌اند که درپی خود بحران‌های عظیم اجتماعی وسیاسی ایجاد نمایند ...»

آنها در تشریح دوران امپریالیسم، بمثابه دوران احتضار، چنین مینویسند:

«مناسبات سرمایه‌داری همچون سدی درمقابل این ضرورت تاریخی منظور استقرار جامعهٔ سوسیالیستی قرار گرفته و از رشد سریع تکنیك و... جلوگیری میکنند».

(ص ۵۰ تا ۵۲ درباره ....)

خوب اگر بخواهیم دوره شکوفائی سرمایه‌داری را چنین تعریف کنیم که نیروهای مولد درچهارچوب روابط بورژوائی امکان رشد وگسترش دارند، آنگاه آیا تفاوت آن بادوره احتضار دراین است که نیروهای مولد دراین دوره در چارچوب روابط بورژوایی امکان رشد و گسترش ندارند؟ اگر چنین است رشد تکنیك، مهارتها وتراکم وانبوهی تولید را در سده ۲۰ (یعنی در دوره احتضار) در مقایسه با سرمایه‌داری قرن ۱۹ چگونه توضیح خواهیم داد، دیدیم که رفقا با صراحت از عدم «رشد سریع‌تکنیك و...» در دوره احتضار سخن میگفتند. درك رفقا از امپریالیسم با درك لنینیستی از امپریالیسم هیچگونه شباهتی ندارد. کافی است به این جمله لنین در کتاب مشهور «امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحلهٔ سرمایه داری» استناد جوئیم :

«آنچه برای سرمایه مالی حائز اهمیت است، تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آنها میرود نیزهست، زیرا تکنیك‌باسرعت شگفت‌آوری در برابر چشم ما تکامل می‌یابد و زمینی که امروز بی‌مصرف است، فردا در نتیجهٔ کشف شیوه‌های جدید (بانکهای بزرگ از این لحاظ میتوانندهیئت مخصوصی از مهندسین، کارشناسان کشاورزی و غیره را بسرای اکتشاف گسیل دارند) و صرف سرمایه‌های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشاف مربوط به ثروت‌های زیرزمینی وشیوه‌های جدید برای تبدیل مواد خام وقابل استفاده نمودن آن و غیره صدق مینماید ...»

(صفحه ۶۲۲ مجموعهٔ آثار لنین)

آنچه که لنینیزم دربارهٔ امپریالیسم آموزش میدهد: «تکامل ناموزون نیرو های مولد در عرصهٔ اقتصاد جهانی دراین دوران است»، «انحصار، الیگارشی، کوشش برای احراز سیادت بجای کوشش برا ی‌نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچك وضعیف ازطرف عده قلیلی ازغنی‌ترین یاتیرومندترین ملتها ــ همهٔ اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه امپریالیسم است که‌وامیدارد

www.iran-archive.com

امپریالیسم را بمثابه سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نمائیم. ایجاد «کشور تنزیل بگیر» یا کشور رباخواری که بورژوازی آن بطور روزافزونی باصدور سرمایه و «سفته‌بازی» گذران‌میکند، بیش‌از پیش وهرروز بطور بارزتری بمثابه یکی از تمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر میگردد، اشتباه بود اگر تصور میشد این تمایل بسوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی میسازد. خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گونه‌گون بورژوازی وکشورهای گوناگون دردوران امپریالیسم با نیروئی کم وبیش گاه تمایل بسوی گندیدگی وگاه تمایل بسوی رشد سریع رامتظاهر میسازند. روبهم‌رفته سرمایه‌داری باسرعتی بمراتب بیش‌از پیش رشد مییابد، ولی این رشد نه‌تنها بطوراعم ناموزون‌تر میشود. بلکه بطوراخص نیز این ناموزونی بصورت گندیدگی کشورهائی که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند نمودار میگردد». (مجموعهٔ آثار صفحه ۴۳۸)

قانون ناموزونی رشد سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم، بانگرشی تاریخی به‌تحول جامعه، توضیح میدهد که چگونه امپریالیسم قادر به‌تامین رشد تاریخی و طبیعی نیروهای مولد نبوده و بمثابه سدی در مقابل چنین رشدی عمل میکنـد. توضیح میدهد که چگونه اقتصاد ــ تولید ــ از نیازهای طبیعی جامعه بیش‌ازپیش فاصله‌میگیرد. ومکانیسم حرکت سرمایه‌که برمبنای سودجوئی غارتگرانه انحصارات تنظیم شده است رشد طبیعی نیروهای مولد را بنحوی‌ناموزون، ناقص وبیمارگونه چه در عرصهٔ کشوری و چه در عرصهٔ جهانی بااختلال روبرو میسازد، پاره‌ای از پیشرفته‌ترین طرحهای تکنیکی وفنی یا در بایگانی می‌ماند ویاطعمهٔ آتش‌میشود، متفکرترین مغزهای علمی درخدمت صنایع کشتار در میآیند! درحالیکه نیمی از جهان در گرسنگی، برهنگی و بی‌سرپناهی بسر میبرند، انبارهای بـزرگ کالا، برای حفظ کارکرد مخرب سرمایه بآتش کشیده شده یا کالاهای آن بدریا ریخته میشود. نیروهای وسیع کار، درزیر چرخهای درگردش‌سرمایه، محکوم به‌بیکاری، گرسنگی و بیگانگی هرچه عمیقتر از روند کار میشوند. استعدادها بـه‌تباهی میگراید واین عارضه‌ها، چه در مقیاس کشوری و چه در مقیاس جهانی ظهوری اجتناب ناپذیر می‌یابند. هم‌درمقیاس کشوری وهم‌در مقیاس‌جهانی صف‌بندی‌عمیق میبابد صف گرسنگان و صف سیران، جهانی برخوردار از نعم مادی و جهانی محروم از نیازهای حداقل بشری.

تضاد بنیادی شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی مالکیت سرمایه‌داری، بیش از پیش در مقیاسی جهانی عمق می‌یابد. آنچه لنینیزم می‌آموزد، «امکان» تکامل مطلق نیروهای مولد در دوره شکوفائی

www.iran-archive.com

وعدم امکان چنین تکاملی در دوره احتضار است. بعبارت دیگر در دوره شکوفائی گاه روابط تولید و نیروهای مولد باهم سازگارند و گاه در ستیز ، اما در دوره احتضار روابط تولید ونیروهای مولد همواره درستیزند این است آنچه لنینیزم می‌آموزد .

باین‌ترتیب روشن میشود ویژگی‌هایی که رفقابرای این‌دوره ذکر کرده‌اند باویژگی‌هایی که مارکس برای سرمایه‌داری رقابت آزاد ولنین برای سرمایه داری انحصاری می‌شمرد کوچکترین شباهتی ندارد. تنها شایدبتوان گفت که «اصول عام» رفقا به جای آنکه برروی حقایق عام لنینیزم مکث کند ، از آن فراتر رفته است، آنرا مورد تردید و تحریف قرار داده و درک نادرستشان را از مارکسیسم ــ لنینیسم به نمایش گذارده است!

رفقا برپایهٔ تعریفی که از دوره امپریالیزم ــ سرمایه‌داری در حال احتضار ــ کردند بشناسائی کانون انقلاب میپردازند.

«استالین نشان میدهد که چگونه مرکز انقلاب از کشورهائی که نیروهای مولده بیشتر از همه درآنها رشد یافته به‌کشورهائی منتقل شده که باوجود عقب ماندگی اقتصادیشان، معهذا گره‌گاه تضادهای امپریالیستی وتضادهای درونی‌جامعه خود میباشند». (درباره ... ص ۵۳)

مارکس پیشتر ــ یعنی در «دوره شکوفائی» انقلاب اجتماعی را در کشور هائی میسر میدانست که در آن‌جا نیروهای مولد بیش از جاهای دیگر رشد یافته باشد. در دوره امپریالیسم این ضرورت، از میان رفته وامکان انقلاب در کشور های عقب مانده پدید آمده است. این یك آموزش اساسی «لنینیسم» است اما رفقا، از قول استالین بما چیز دیگری میگویند آنها میگویند در دوره امپریالیسم انقلاب به‌کشورهائی منتقل شده که اولا از لحاظ اقتصادی عقب مانده‌اند ثانیا گره‌گاه تضادهای امپریالیستی وتضادهای درونی‌جامعه‌خود میباشند واین «اصل عام!!» را رفقا در کتاب اصول لنینیسم استالین پیدا وکشف کرده‌اند گفته استالین را بادقت بیشتری مورد مطالعه قرار میدهیم:

«جبههٔ سرمایه درجایی شکافته می‌شود که زنجیر امپریالیزم درآنجاسست‌تر باشد، زیرا انقلاب پرولتاریائی نتیجهٔ گسستن زنجیر جبههٔ جهانی امپریالیستی در سست‌ترین نقطه‌آن‌است وبنابراین‌ممکن است‌اتفاقا کشوری که‌شروع‌بانقلاب‌میکند کشوری که جبههٔ سرمایه را می‌شکافد از لحاظ سرمایه‌داری ترقی‌اش کمتر از ممالك دیگر باشد که باوجود ترقی بیشتر وعالی‌تر خود معذالك در چهاردیوار سرمایه‌داری باقی مانده است... آیا این زنجیر درآینده نزدیك در کجا پاره

خواهد شد؟ بازهم درآن جائی که سست‌تر باشد. دور نیست که حلقهٔ زنجیر مثلا در هند پاره شود... احتمال هم میرود که زنجیر در آلمان پاره شود ...»

چنانکه می‌بینیم استالین اصلا نشان‌نداده است که مرکز ثقل از کشورهائی که نیروهای مولده بیشتر از همه در آنها رشد یافته، «به‌کشورهای عقب مانده منتقل» شده است. استالین تنها نشان داده است که برای آغاز انقلاب ضروری نیست که آن کشور دارای اقتصاد پیشرفته باشد، ممکن است اقتصاد آن کشور عقب مانده باشد. انقلاب ممکن است در هندوستان ، آغاز شود، یا درآلمان، در فیلیپین یا درانگلستان، واصلا مساله این نیست مساله همانا این است که کدام‌حلقه‌ی‌زنجیر امپریالیستی سست‌تراست. به‌رفقایادآور میشویم‌که «بوخارین» از حکم درست: «برای آغاز انقلاب ضروری نیست که آن کشور از نیروهای‌مولد پیشرفته برخوردار باشد» این نتیجهٔ نادرست را گرفته بود که: «برای آغاز انقلاب ضروری است که آن کشور ازنیروهای مولد عقب‌مانده برخوردار باشد» ازاین‌رو حق داریم اعلام کنیم که درك رفقا، از یکی از اساسی‌ترین اصول لنینی دربارهٔ انقلابات در عصر امپریالیزم یك درك «بوخارینی» است، نه‌یك درك‌لنینی.

برپایه این چنین برداشتی است که رفقا درك خود را از مفهوم شرایط عینی انقلاب بیان میکنند. این درك را چنانکه خود میگویند، اختراع نکرده‌اند، بلکه مستقیما از درك لنین درباره وضعیت انقلابی گرفته‌اند. آنها رفیق جزنی را به تحریف گفتهٔ لنین دراین باره متهم میکنند.

«ما نتوانستیم به‌فرمولی که رفیق جزنی از جلد ۲۹ صفحهٔ ۲۱۴ آثار لنین در کتاب خود نقل نموده وبااستناد به آن وجود شرایط عینی انقلاب = وضعیت انقلابی‌را درایران نفی‌مینماید دسترسی پیداکنیم ولی توانستیم مطلب‌مشابه آن را از کلیات لنین جلد ۲۱ دربیاوریم. همچنین مطالبی که لنین در کتاب «چپ‌روی بیماری کودکی» مطرح میسازد کاملا در حول موضوع موردنظر ماست، شاید تعجب‌آور باشد اگر بگوئیم هیچکدام از این گفته‌های لنین، آن برداشتی را که رفیق جزنی از جلد ۲۹ لنین بیان میکند بدست نمی‌دهد.»

باین ترتیب رفقا مدعی هستند که درجلد ۲۹ مجموعه آثار لنین‌برداشتی جز برداشت رفیق جزنی روبرو شده‌اند. تکیهٔ رفقا درنوشتهٔ خود بهمان گفته‌های لنین است. «شاید تعجب‌آور باشد اگر بگوئیم ترجمهٔ رفقا آن برداشتی را که لنین از وضعیت‌انقلابی داشت بدست نمیدهد، از اینرو بناچار ترجمهٔ رفقا را آورده بامقابله بامتن اصلی، آنچه را که تحریف شده باحروف (درشت) مشخص کرده ودرست آنرا در [ ] میآوریم و آنچه چشم‌پوشی شده در ( )

اضافه میکنیم :

برای مارکسیست‌ها (امر مسلمی است که) انقلاب بدون وضعیت انقلابی غیرممکن است ولی [همچنین] هروضعیت انقلابی به‌انقلاب منجر نمیشود: **خصوصیات عمومی وضعیت انقلابی چیست؟** [عموما نشانه‌های یك وضعیت انقلابی چه میباشند]. (بی‌شك اگر به سه‌نشانهٔ عمده زیر اشاره کنیم اشتباه نخواهیم کرد).

۱ ــ برای طبقهٔ حاکم حکومت کردن مثل سابق بدون تغییر غیرممکن باشد. ۲ ــ (هنگامی که بحران در طبقات بالا به‌یك شکل یا شکلی دیگر وجود داشته باشد) بحران‌های سیاسی که در طبقهٔ حاکم و جامعه بوجود میآید شکاف عمیق ایجاد میکند و بدین وسیله نارضایتی‌ها وخشم پائینی‌ها افزایش پیدامیکند و آنان ازحالت معمولی خود خارج شده طغیان میکنند. [بحران در سیاست طبقهٔ حاکم که منجر به‌شکافی در آن میشود که نارضائی‌ها وخشم طبقات ستمدیده را به‌انفجار میکشاند] برای اینکه انقلاب بوجود آید [کافی نیست که پائینی‌ها نخواهند اطاعت کنند، کافی نیست که طبقات پائین نخواهند بشیوهٔ کهنه زندگی کنند] بلکه بالائی‌ها هم نتوانند به‌حکومت ادامه دهند. [همچنین لازم است که طبقات بالا نتوانند بشیوهٔ کهنه به‌زندگی خود ادامه دهند.]

(۲ ــ هنگامیکه رنج وخواست طبقات ستمدیده از حد معمول حادتر شده باشد).

(۳ ــ هنگامیکه نتیجه علت‌های بالا افزایش چشمگیری درفعالیت توده‌ها پدید آید).

در دوران آرامش که توده‌ها شرایط را تحمل میکنند، در زمان‌های بحرانی، از یك طرف دیگر فشار طبقهٔ حاکمه مردم را مجبور به جوابگوئی به ضرورت های تاریخی‌رسالت خود می‌کند. [توده‌هائیکه در زمان صلح بدون اعتراض اجازه میدادند که غارت شوند، اما در زمان طغیان هم بوسیلهٔ تمام شرایط بحران و هم بوسیله خود طبقات بالا بدعمل مستقیم تاریخی کشیده میشوند]. بدون وجود این شرایط عینی که نه تنها ازخواست یك گروه یاحزب بلکه از خواست طبقات نیز جدا است. [بدون این تغییرات عینی که مستقل از اراده نه‌تنها گروه‌ها و احزاب جداگانه بلکه حتی طبقات جداگانه است]. (بنابرقاعده کلی) انقلاب غیرممکن است. تمامی این تغییرات عینی وضعیت انقلابی خوانده میشود. چنین شرایطی [وضعیتی] در ۱۹۰۵ در روسیه ودر تمام وضعیت انقلابی[دوران انقلابی]درغرب ایجاد شده بود. یعنی درسالهای ۶۰ قرن گذشته در آلمان درسالهای ۱۸۵۹ ــ ۱۸۶۱، ۱۸۷۹ ــ ۱۸۸۰ در روسیه نیز بوده در چنین موقعیت‌هائی هیچ انقلابی

www.iran-archive.com

انجام نشد. چرا؟ باین جهت که ازهروضعیت انقلابی، انقلاب بوجود نمیآید. علاوه برتغییرات عینی که در بالا ذکر شد شرایط ذهنی [تغییری ذهنی] نیز میبایست بآن اضافه شود.» «نقل از جلد ۲۱ برخورد به ورشکستگی انترناسیونال دوم» (درباره ... ص ٤ـ۱۲۲) بسیار خوب گویا رفقا دونشان از نشانه‌های یك وضعیت انقلابی را فراموش کرده‌اند. همچنین نشانه یکم دوپاره از یك نشانه است. رویهمرفته آنچه رفقا بدست داده‌اند نه تعریف لنینیستی وضعیت انقلابی بلکه تحریف آنست.

رفقا «دوران انقلابی» را «وضعیت انقلابی» ترجمه کرده‌اند. به‌نظر ما، این نتیجه بی‌دقتی رفقای مترجم نبوده است. به‌نظر رفقا آماده بودن شرایط عینی انقلاب یعنی‌رسیدن دوران انقلاب،حتی نشان میدهند که در روسیه سال ۱۹۰۲ دوران انقلابی چیره بود وسال ۱۹۰۵ وضعیت انقلابی، از این‌رو هنگامی که می‌بینند باعتقاد لنین، وضعیت انقلابی درتمام دوران انقلابی درغرب پدیدار بود. یکه‌خورده، چاره‌ای نمی‌بینند که گفتهٔ لنین را چنین اصلاح کنند. «وضعیت انقلابی در تمام وضعیت انقلابی در غرب پدیدار شده بود»!!

آنها در این تحریف محرك دیگری نیز دارند و آن لاپوشانی یکی از اشتباهات رفیق احمدزاده است.

رفیق مسعود احمدزاده، سرتاسر اثرش بروشنی اعتقاد دارد که وجود شرایط عینی انقلاب، یعنی وجود شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت سیاسی، این درك رفیق احمدزاده، یکی از مبانی تبیین تئوریك او پیرامون «آغاز قیام کار توده‌هاست؟» و «اعلام جنگ، خود جنگ است» و «موتور کوچك مسلح‌میتواند قیام را آغاز کند» میباشد.

رفقا (اشرف دهقانی ــ حرمتی‌پور) برپایهٔ چنین برداشتی از درك لنین دربارهٔ وضعیت انقلابی، ارزیابی رفیق جزنی را از شرایط عینی انقلاب مورد بررسی قرار میدهند: «رفیق‌جزنی معنای واقعی مفاهیم را همواره رعایت‌نمیکند، مثلا می‌نویسد در موقعیت‌های انقلابی تحت تاثیر عوامل عینی و ذهنی، توده‌ها بحرکت درآمده وتهاجم خود را برضد نظام موجود و رژیم نمایندهٔ آن آغاز میکنند» بنظر میرسد دراین‌جا منظور رفیق از عوامل عینی وذهنی همان شرایط بحرانی است که هم استثمار شوندگان هم استثمار کنندگان را دربر میگیرد و رسیدن موقعیت انقلابی را ممکن میگرداند. ولی رفیق در دنبالهٔ مطلب مینویسد: «چنانچه این تهاجم به نتیجه نرسد، خواه عوامل عینی به رشد لازم‌نرسیده باشد، خواه کمبود عامل ذهنی مثلا فقدان پیشاهنگ عامل شکست باشد» ما ناچاریم سئوال کنیم این به چه‌معناست که تهاجم صورت بگیرد ولی عوامل‌عینی به رشد

www.iran-archive.com

لازم نرسیده باشد، مگر بدون رشد لازم و کافی این عوامل وجـود موقعیت انقلابی قابل تصور است؟ آیا نرسیدن عوامل عینی برشد لازم غیـر از این معنی میدهد که هنوز تضادهای جامعه درحالت مسالمت جویانه بسر میبرند؟ و آنوقت چگونه میتوان گفت موقعیت انقلابی فرارسیده یعنی تضادها درآنتاگونیسم کامل هستند وتوده‌ها بحرکات بیسابقهٔتاریخی دست‌زده‌اند!؟» (درباره... ص۶ــ۸۵).

می‌بینیم که گفته‌ی رفیق جزنی ، در رفقـای ما پرسش و تعجبِ (!؟) برانگیخته است.

نخست به‌بینیم مراد از عوامل عینی که در پدیدار شدن وضعیت انقلابی دخالت دارند وبرهمین وضعیت اثر میگذارند چیست؟

انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه را مورد مطالعه قـرار دهیم، نارضایتی عمومی، استحالهٔ عمومی، ناتوانی حکومت در پاسخگوئی به‌مشکلات خود باکوشش‌همگانی مردم برای پاسخگوئی به‌نیازهای خودتکوین یافت. این استحاله را عوامل عینی سرعت بخشیدند.

سلطنت ژوئیه همراه با بورژوازی بزرگ اسیر مشکلات خود بود، رفرم‌های مالی، بخاطر درتضاد قرار گرفتن بامنافع بورژوازی بزرگ (اشرافیت مالی)، از پیش داغ شکست برپیشانی داشت محدودیت در ریخت وپاش‌های دولتی، بامنافع کسانی که‌تکیه‌گاه سیستم حاکم بودند، درتضاد قرار داشت، همهٔ اینها سلطنت‌ژوئیه را بورشکستگی کشاند.

همچنین یك سلسله از رویدادها، مانند الحاق کراکا به‌اتریش، قیام نافرجام مردم پالرمو، که برناتوانی حکومت صحه میگذاشت واکنش همگانی توده مردم را برانگیخت ، مارکس نوشت: «سرانجام انفجار نارضایتی عمومی تسریع شد و ناراحتی بعلت دورویداد اقتصادی جهانی به سرحد طغیان‌رسید». چنانکه‌می‌بینیم سلسله‌ای از عوامل عینی در کشانیدن توده‌ها به‌انفجار انقلابی ــ طغیان ــ موثر بودند. الحاق کراکا به‌اتریش، توده‌ها را به‌واکنش برانگیخت، پیروزی لیبرال‌ها در سوئیس نیز به‌گسترش اعتراض‌های توده‌ای دامن زد، این عوامل در پدیدار شدن وضعیت انقلابی موثر بودند. اما اشتباه است اگر گفته شود طغیان توده‌ها، یعنی الحاق کراکا به‌اتریش والخ... عوامل ذهنی نیز میتوانند در وضعیت انقلابی موثر شوند.

پرولتاریا درسال ۱۸۴۸ (فوریه) به‌آگاهی طبقاتی انقلابی دست نیافته بود. شعار «فراترنیته» (یعنی برادری طبقات متضادی کـه یکی استثمارگر دیگری است) شعار پرولتاریای پاریس بود. بااین حال توده‌ها تحت تاثیر عوامل ذهنی

بحرکت درآمده تهاجم خود را آغاز کردند. رفقا می‌گویند که منظور رفیق جزنی از عوامل عینی وذهنی همان شرایط بحرانی گسترده است در صورتی که رفیق جزنی‌گفته است: که‌در «موقعیت‌های انقلابی» توده‌ها تحت تاثیر عوامل عینی وذهنی بحرکت درآمده و.. الخ). اینگونه تعبیرها از گفته‌های رفیق جزنی بدون‌شك نمیتواند درست باشد.

پس از آنکه رفقا منظور رفیق جزنی را از عوامل عینی و ذهنی همان شرایط بحرانی گسترده دانستند، آنگاه این شرایط بحرانی گسترده یعنی همان عوامل عینی و ذهنی را امکانی برای رسیدن وضعیت انقلابی معرفی و توصیف میکنند. حال باید از رفقا پرسید که چه عناصر و عواملی برای آنکه این امکان به‌واقعیت تبدیل‌شود لازم‌است؟ رفقای‌ما می‌پرسند که این به چه‌معناست که تهاجم صورت بگیرد اما عوامل عینی به رشد لازم نرسیده باشند، مگر بدون رشد لازم‌و کافی این عوامل وجود موقعیت انقلابی قابل تصور است؟ ما بی‌درنگ پاسخ‌میدهیم آری، فرانسه را درمارس ۱۸۷۱ مطالعه کنیم، دربررسی کمون پاریس لنین‌نوشت: «یك‌انقلاب اجتماعی پیروزمند دست‌کم از دوپیش شرط برخوردار است. نیروهای مولد به‌سطح عالی تکامل رسیده باشند وپرولتاریا به‌میزان کافی برای انقلاب‌آماده باشد. اما در ۱۸۷۱ این دوپیش شرط وجود نداشتند، سرمایه‌داری فرانسه هنوز به میزان اندکی تکامل‌یافته بود وفرانسه درآن زمان، اساسا کشوری‌خرده‌بورژوائی (مرکب از صنعتگران، دهقانان، خرده‌فروشان الخ...) بود.»

از سوی دیگر حزب کارگران وجود نداشت طبقهٔ کارگر مکتب طولانی نبرد را پشت‌سر نداشت وآماده نبود (... نه سازمان جدی سیاسی پرولتاریا وجود داشت، نه تریدیونیونها و سازمان‌های کئوپراتیوقوی...) پس بدون آنکه عوامل عینی و ذهنی لازم برشد لازم رسیده باشند. برپایه دریافت رفقا از این عوامل، تهاجم صورت گرفت وبرخلاف تصور رفقا، بدون رشد لازم و کافی این عوامل وجود موقعیت انقلابی قابل تصور شد.

بخش آخر اثر رفقا، متوجه اثبات برداشت رفیق احمدزاده، از مقولهٔ شرایط عینی انقلاب است. از آنجا که برداشت رفقا، همانند برداشت رفیق احمدزاده‌است، ما نیاز مجددی به‌نقد وبررسی این بخش نمی‌بینیم. تنها باید بگوئیم که منظوررفقا از «مفهوم واقعی منطبق بردید مارکسیستی شرایط عینی انقلاب» این است که شرایط عینی انقلاب در سیستم اقتصاد امپریالیستی فرارسیده که این با «درآستانه انفجار قرار گرفتن توده‌ها» متفاوت است. اگر این بینش درست باشد، دیگر چه ضرورتی دارد رفیق احمدزاده باتحلیل شرایط جامعه‌مان، آنهم بعداز رفرم آنرا

www.iranarchive.com

اثبات کند! اگر در مرحلهٔ امپریالیسم که تمام اقتصادهای جداگانه چه مسلط وچه وابسته ــ دریك اقتصاد واحد جهانی پیوند میخورند وتمام کشورها، چه مسلط، چه کلنی یا نیمه کلنی ــ در زنجیره‌ی امپریالیستی قرار میگیرند.

اگر شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت سیاسی در سیستم اقتصاد امپریالیستی از همان آغاز دوران امپریالیسم آماده است. آنگاه به‌آسانی میتوان نتیجه گرفت که در ایران از همان آغاز سده‌ی ۲۰ چنین شرایطی فراهم بوده، ودیگر نیازی به تحلیل شرایط مشخص جامعه نمی‌ماند.

اختلاف‌رفیق‌جزنی ورفیق احمدزاده برسر اعتقادیاعدم اعتقاد به‌وجودشرایط عینی‌برای تسخیرانقلابی قدرت‌سیاسی است. رفیق‌احمدزاده برای‌اثبات وجود این شرایط به‌تحلیل شرایط عینی جامعه‌مان متوسل میشود ورفیق جزنی برای اثبات عدم وجوداین شرایط باز به‌تحلیل همان شرایط متوسل می‌شود.

هردو باشرایطی واحد روبرو میشوند، استنباطی دوگانه می‌یابندوتاکتیکی واحد طرح می‌کنند. مسعود تاکتیك قیام را ازموقعیت انقلابی ناموجود میگیرد وبیژن موقعیت موجود (نبود موقعیت انقلابی) را مبنای نقش محوری تاکتیك مسلحانه قرار میدهد. در حقیقت مطلب فوق مصداق سخن انگلس است که :

«آنچه‌اکنون حقیقت شمرده می‌شود، دارای جهت‌اشتباه‌آمیزی است که‌حال مستور است. وبمرور زمان آشکار میگردد. وکاملا بهمین ترتیب آنچه‌که امروز گمراهی نام دارد. دارای حرمتی حقیقی است که بدان مناسبت سابقا میتوانست حقیقت بشمار آید. آنچه که به‌عنوان ضروری مستقر میشود از تصادفات صرف تشکیل یافته و آنچه که تصادف شمرده میشود شکلی است که در پس آن ضرورت نهان است.» (۱)

---

۱ ــ انگلس ــ لودویك فویرباخ و پایان فلسفهٔ کلاسیك آلمان.

www.iran-archive.com

از انتشارات
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
تکثیر از : سازمان دانشجویان پیشگام برلن غربی